منشآت «ترسل»

معین الدین اسفزاری

منشآت «ترسل»

معین الدین اسفزاری

700

۲۷۰۲

«مولانا معین الدین محمد اسفزاری

«عمده ترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغول می بود. از حسن خط تعلیق بهره تام داشت. و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن می گماشت. از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هرات و توسلی شهرت دارد منشآت و مکتوبات وی در میان مردم مشهور است. و از اشعار وی این مطلع بر السنه و افواه است:

نه برف است آنکه می بینی بچشم از پی سیل | که از غمهای خشمش می کند خاکی بسر.»

(جزء سوم از مجلد سوم - ص ۳۴۲ حبیب السیر خواندمیر)

۷۰۲

۳۱۸

معین الزمجی الاسفزاری الهروی

در سنه ۸۷۳ زمان سلطنت سلطان ابوسعید گورکانی [illegible] هرات [illegible] عبدالرحمن جامی [illegible] منشاء [illegible] خاتمه [illegible]

۲
ه ۱۹
۳۱۹

چون رقم از مشک زنی بر حریر	حمد الهی بنگار ای دبیر
فاتحه نامه بنام خداست	ختم رسالت بکلام خداست
هر که بنامش سخن آغاز کرد	خامه او را خرد اعزاز کرد

انشاء هر بنا و بناء هر انشا حمد و ثنای خالقی را لایق و شاید که توقیع وقوع • وانظر واکیف بدا الخلق ثم الله ینشئ النشاة الآخرة • رقمی از قلم منشیان فرمان مطاع اوست • و طغرای منشور ذی اتم انشاء تم شجر تنها ام نحن المنشئون • سطری از انشاء غراء دیوان ابداع او

نه بی نمایش خالق شود مهیا خلق
نه بی نگارش کاتب شود نگار ورق

صانعی که منشی تقدیرش از دو حرف کاف و نون • بر صحیفه اذا اراد الله شیئا ان یقول له

کن فیکون • لطایف صنایع گوناگون • تحریر نمود • مبدعی که کاتب قدرتش از الف قلم و نون دوات • که صورت آنگاه از تفسیر نون والقلم وما یسطرون خبر میدهد • و گاه معنی ان من البیان لسحرا بیان میکند • انطباع بدایع بر صفایح مکتوبات مکنونات انشا فرمود مثنوی

انجم و فلک مهره کش سلک او	هر دو جهان یک رقم از کلک او
بلمه بسر خامه حکمش بهم	هر دو جهان چون دو زبان قلم
فلک و فلک ساری تسخیر او	ملک و ملک نسخه تحریر او

علیمی که قلم محرران کارخانه صنعش میل دیده دیده وران عقل و ادراک آمده • حکیمی که سخن پردازان عرصه عرفان در معرض معرفت او عرصه شوریده گشته • هریک باعتراف • سبحانک نحن ما عرفناک • زبان گشاده‌اند

کمینه جوهر صنعش پیش کلک حکیم • زمردیست که در پیش چشم مار است

پادشاهی که شهسوار قلم معجز رقم • که قافله سالار قوافل تکوین رموز اسرار احکام شرع و دین است • در ساحت میدان جلالش • قدم از سر ساخته • و عنقای جناح آرای معارک ادراک اعنی عقل دراک • که طلیعه جنود ... دست • در فضای قضای او پر انداخته • قافله پیالار جهان قدم

مرسله پیوند گلوی قلم • حکیمی که نهال نی شکرین قلم را که نبات نخستین
بوستان قدم است • از جویبار چشمه سار عین عقل اول که منبع زلال فطرت است
برویانید • و شحنهٔ قدرتش نیزهٔ خطی قلم و تیغ آفتاب نور محمدی که
منشأ کمال خلقت تمامی عالم را مسخر گردانید • شعر

صلاح العباد و رشد الامم • و امن البرایات من کل غم
بشیئین لها ثالث • بحرق الحسام و رزق القلم

سبحان قادری که از الف احمد که شکل قلم دارد • و میم محمد که بر بیاض
دواتست • بر لوح وجود سی و دو حرف لم یزلی که منشأ جمیع الفاظ
و معانی • و مخرج تمامی کتب زمینی و آسمانی است رقم فرمود • آن احمد
حمید الورود و محمد عاقبت محمود که صفحهٔ انشا او عرصهٔ معرکهٔ غزا و قلم
نیزهٔ خطی و قلم تراش و شمشیر بود • که انا نبی بالسیف • امی که
انامل مبارکش بی مساس قلم توقیع رسالت بر وجهی تعلیق نمود که رقم نسخ
بر صحف اولین و آخرین کشید • بیت • هیچ نخوانده ولی خوانده هر دو سرای
خانهٔ او بی شکم حامل وحی خدای • مرسلی که نامه و کلام مبین بود • و نامه
رسان او جبرئیل امین • خاتمی که هر دو جهان در نگین او بود

وظهور

۴

وظهور ید بیضا کلیم الله از آستین او • مثنوی • محمد کاز لی تا ابد هر چه هست
به آرایش نام او نقش بست • فرستادهٔ خاص پروردگار
رساننده نامهٔ استوار • گویی ذات مطهرش نامهٔ رحمت
عالمیان بود که مهر بر پشت داشت • یا مکتوب هدایت آدمیان بود و توقیع
نبوت عنوان او • آفتاب طلعتی که اشراقات ساطعات انوار
ملکی و ملکوتی پرتوی از لمعات بارقات اوست • و آثار مکتوبات
غیبی و اسرار مکنونات غیبی رقعهٔ از مجلات آیات مفصلات او
عرش بدان برتری بر سر کرسی شده • بیت • بو که بساید بفرق پای فلک سای او
نکهت عیسی چبود باد دم خلق او • طینت آدم چه بود خاک کف پای او
آن آب حیات که بیاهی شب معراج ظلمات او بود • و آن منشی
احکام رسالت که ماهی خضر قلم • و چشمهٔ حیوان دوات او بود
شمعی که کاتب قدرت • از دود دهٔ شب معراجش مداد مرکب
ساخت • که خامهٔ صنع از آن چندین هزار کلام معجز نظام بر صحیفهٔ
زر افشان افلاک نگاشت • عرش خرامی که براق برق
برقی بود و آتش رفتار که نشان الف تازیانه او بر سپهر نشان داشت

آب حیوانی که بحکم ومن الماء کل شیء حی جان وروان انس وجان بود
ازمیان حی برمثال شب روان درظلمات شب روان شد تا جایی
راند که جبرئیل امین که خضر راهش بود برطبق لو دنوت انملة
لاحترقت باز ماند بجایی که ارواح پاکان رسید از روش
محمد مع الجسم آنجا رسید صلی الله علیه وعلی آله واصحابه
ما امطر الغمام واقطر الاقلام الی قیام الساعة وساعة
القیام وسلم تسلیما کثیرا
چنین گوید متفنن این اسالیب ومدون این مکاتیب بنده
ظلوم جهول معتکف زاویهٔ خفا وخمول معین الزمجی الاسفزاری
الهروی اثبته الله علی متابعة الشرع النبوی که از زمان هبوب
صبا صبوت واوان اکتسا عبا غبوت اعنی ایام
جوانی وخلاصهٔ اوان زندگانی پیش از آنکه حواشی عذار
عذاری شود چون مشرب عذب حیات از کدورات
محظورات صافی بود الی غایه همیشه خاطر فاتر بلطایف
عبارات فضلا وبدایع استعارات بلغا منظوما ومنثورا

ومنقولا

ومنقولا ومسطورا مایل ومولع می بود واکثر اوقات
با بعید وقریب ومقیم وغریب ازین نمط می گفت و
می شنود تا بدین سبب بر بسیاری از قوانین اصحاب علم
وقواعد ارباب ادب وقوف حاصل شد چنانچه مردم
در کشف اغلوطات افاضل ومعضلات زمرهٔ فضایل
امتحانات می نمودند وبذلهای عوام پسند بل که نکتهای
ارجمند می شنود از جمله در زمان اشتغال بلاغ قبل از بلاغ
بلوغ یکی از فضلا برسبیل تردد گفت که این بیت در نعت
حضرت نبوی که قطب شش وهفت وسیصد اخیار
گردون دوشش نه ده وچار مدة العمر نیست که مسموع شده
ومفهوم آن مکنون ومقنوع مانده ودر لفظ اخیار نیز متردد بود
که اخیار یا اخبار یا احجار ست وعدد شش را بر جهات ست
حمل می نمود وهفت را بر اقالیم سبعه وسیصد اخیار نامعلوم بود
بنده را بالقای ملهم غیب در خاطر افتاد که مراد از شش وهفت
وسیصد اخیار سیصد وسیزده پیغمبر مرسل است بدان شمار که شش وهفت

سپرده است باقی معنی بیت وضوح تمام دارد چندان مستغرب نمود
که در ایام حیوة خود پیوسته بر سبیل اعجاب پیش خلایق نقل این معنی
می نمود و تشریف استحسان ارزانی می فرمود
انوار علم عشق ز شمع ملاحتست • اینها بدو و در پسه حاصل نمیشود
غرض ازین اطناب نکته آرایی است نه خودنمایی تا بعد از آنکه
حریف متهم خلاعت در حجاب شد و حواشی عارضین ز عوارض
انقلاب در نقاب مسک ناب رفت داعیه طلب و میلان
تحصیل قوانین ادب دامن گیر شده بحکم
تغرب عن الاوطان فی طلب العلی • خاطر هوسناک از وطن
بر داشتم و علایق را بر جا گذاشته همت بر نیل مطلوب گماشت
چون دولت ازلی موافق بود و سعادت جبلی مرافق در چندان
زمانی که اختر سریع السیر گردون خرام قطع یکبرج کرده باشد
بادیه مراحل طی نموده ببلدهٔ طیبهٔ هراة • حرسها الله عن الحادثات
اتفاق افتاد تا در تاریخ سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه
که منبر و محراب مزین بود بدعا و القاب حضرت پادشاهی

که چرخ پیر با صد هزار دیده چندانکه دورانها گرد جهان گردیده
نظیرش ندیده • و آفتاب عالم گرد آسمان نورد هر چند از صبح
تا شام از مشرق بمغرب دویده • بخاک کف پایش نرسیده •
صورت رحمت الهی جامع آیات پادشاهی نتیجه ازدواج
عناصر عدل و احسان خلاصه امتزاج الملک والدین توامان
جمشید خورشید رایت گردون سریر کیخسرو سکندر درایت
دارا دار و کیمر • مثنوی • ناصر حق شاه فرشته سرشت
خوی خوشش نسخه باغ بهشت • شاه سکندر در دارانشان
آینه روی سکندر روشان • دین پناهی که چتر همایون همای (آسای)
سلطنتش ابر رحمت بر سر عالمیان سایه گسترده و ماهچه رایت
خلافتش آفتاب سعادتیست ساحت عالم را منور کرده
بیامن تربیت و تقویت عنایتش بازوی ضعیفان قوی
گشته و در طریق معدلتش سر گردنکشان زبردست پایمال
شده • نظم • گرگ از نهیب معدلتش در دیار او
از بیم میش بدرقه گیرد سگ شبان •

آرام کرده در کنف امن وحش و طیر •

• آسوده گشته در حرم انس انس و جان •

آفتاب بی زوال السلطان ظل الله • مؤید آثار دعا اجابت شعار • اللهم وال من والاه وعاد من عاداه کهف الاسلام وملاذ المسلمین معز الدولة والسلطنة والدین • بیت

شاه ابو الغازی معز دین حق سلطان حسین •

• خلد الله تعالی ظله فی الخافقین •

التی خطه دیدم که چهار حد او از تربت هشت بهشت نشان میداد • و پنج دروازه اش در شش جهت از هفت طاق گردون بلکه نه رواق نیلگون خبر میگفت • فحوی کریمه جنة عرضها السموات درباره او آیتی و مؤدای ادخلوها بسلام آمنین از نزاهت ساحت باساحتش کنایتی • شرفات بروج فلک عز و جش زبان دراز کرده • در گوشش کیوان راز می گفت • و سیحنهای قباب گلدستهایش بنوک الماس رنگ جواهر زواهر ثابتات می سفت

مثنوی

کنگره اش گشته زبان جمله تن • داده با ماه سما در سخن •

تا که بنا یافت نگنجید پیش • در همه عالم ز بزرگی خویش •

از لطافت عمارات و امارات • مثل الجنة التی وعد المتقون بظهور می پیوست • و از نظافت بقاع دلپذیرش که صفت مثلها فی البلاد ولم یخلق دارد • خورنق و سدیر عرصه خجالت و شور می گشت از آتش غیرت بادشمالش نسیم ارم بهشتی بر خود می پیچید • و از حسد آب زلالش چشمه حیوان بر خاک سیاه می غلطید • دایره ربض سور [سرو در] آیینش بر هیئات منطقة البروج گرد بر گرد فلک درآمده • و رسته اسواق مشتری و فاقش بر صفت مجره خط بر عرض صحرا چرخ چنبری کشیده • شعر

جنتها جنة فی الحسن طیبة • اغصان اشجارها موشیة الورق •

نسیم سحرتها مسک و تربتها • کانها فرجت بالعنبر العبق •

مجمع اصول اکابر اسلام و مربع فحول علمای اعلام • مقصد قاصدان اقالیم عالم • معهد اعاظم سلاطین اولاد آدم • بیت

ساکنا و جمله ارکان ملک • گوشه بگوشه همه ارکان ملک •

تخت که تاج وران بلند • گشته ز اقبال شهان بهره مند •

چرخ ذات ارم اندر صفات • حرسها الله عن البلیات •

بجمعیتی معروف که گوش سامعان اخبار بلدان از استماع نظیر آن
اصم مانده و بجامعیتی موصوف که زبان واصفان آثار امصار
جهان در وصف آن ابکم گشته ∴ بلدة طیبة ورب غفور ∴
و علاوه این همه زینت و آیین و اضافه چندین همه رتبت و تمکین
بحکم شرف المکان بالمکین بنور تمکن و عز توطن عالی مکانی مشرفست
که سقف طارم چارم که منزل روح الله است نازل منزلت است و
بلکه عرش اعظم با وجود سعت قدر و رفعت مکان ادنی پایه
کرسی مرتبت او شمایم نفحات انس از بهارستان کمالش در دمیدن
و لوامع انوار قدس از لوایح آیات احوالش در درخشیدن
سبحهٔ اورادش تحفهٔ ابرار روزگار آمده و سلسلة الذهب
معارف اسرارش زیور گردن شواهد نبوت اخیار گشته مثنوی

هرچه در دهر نقش دانا بیست
ده اشارات در سر انگشتش
گر تشبه یقینت او علیست
در الهی نیافتش حد کیست

دل او رابدان توانا بیست
صد چو منصور در یکی مشتش
ور تناسخ در پیت بوعلی است
حد او هم اله داند و بس

در طبیعی شناخته تمام
در ریاضی یک صریر قلم
عقلیش از قیاس عقل فزون

راز مولود و عنصر و اجرام
باز کرده است گوش چرخ اصم
نقلیش از مقام نقل برون

التحریر المقدام العریف القمقام صاحب آیات الکشف
و الالهام مرشد الانامی مقتدی الاسلامی مولانا نور الحق
و الحقیقة و الدین عبد الرحمن الجامی مد الله تعالی ظله السامی نظم
رسیده در عبودیت بجایی گزره قربت
نمانده جز الف لامی میان او و رحمانش
میان او و رحمن آن الف لامی که می بینی
بی تعریف او دان نی حجاب بعد و حرمانش
سخن سازی که فحوای ان من الشعر لحکمه ∴ در شان لطایف منظوماتش
آیتی و سحر پردازی که مؤدای ان من البیان لسحرا از بیان
بدایع منثوراتش حکایتی است بیت بدآمد تا کند نقل کلام وحی آثارش
فلک چون صفحه کاغذ شد و انجم زر افشانش ∴ چون بقعهٔ بدین خوبی
و خطهٔ بدین دلکشی ∴ اما لی در کمال صلاحیت و سکنه در غایت رفاهیت

بدیدم گفتم ع مرده اینجا به که بودن زنده در جای دگر

مقود عزیمت پست کردم و نیت اقامت درست ساختم بعد ازانکه
چند روز دران ساحت عریض المساحه بودم و در ظلال اقبال
بی ملالش آسوده دمی چند از زلال افضال بی همالش تجرع نمودم
دیدم که از اطراف ممالک هر کرا از هنری خبری و هنری را
که از دانش اثریست روی توجه باستان عالی شان معالی
مکانی دارند که برجیس سعادت جلیس کلک تیر از دوات زرین
آفتاب بر صفحه سیمین ماه توقیع جلالت او تعلیق میکند و زحل
بلند محل بااشارت شحنه معدلت بهرام سطوتش بربط ناهید
بر زمین میزند و می شکند افاضل پروری که متاع کاسد فضایل را
گرمی بازار از آفتاب تربیت اوست عاطفت گستری که چپر
سبزی نهال کمال از افاضت شآبیب سحاب عنایت او بیت

پیکر افضال را فیض عطای او روان — دیدهٔ اقبال را نور لقای او بصر
هر کجا اوصاف او انجا بود مجد و شرف — هر کجا تدبیر او آنجا بود فتح و ظفر
عالمی را مرکب عزمش سپرده زیر پای — آمنی اطایر عدلش گرفته زیر پر

الفایق علی صنادید الوری بجلال النسب الفایض من شابیب الرافة
فی جلال الحسب محیی آثار الفضل والاحسان ماحی مراسم البغی والظلم
والعدوان عون الاسلام ومعین المسلمین غوث الضعفاء ومغیث
المساکین منقذ الخلایق عن الرزایا مفیض النعم والعطایا علی البرایا
معتمد السلطنه ومؤتمن المملکه خواجه مجد الدوله والملک والدین محمد
خلد الله ظلال جلاله وافاض علی الانام سجال نواله الی یوم الدین
که بی شایبه تکلف و غایله تصلف در پای تخت هیچ پادشاهی و پایه
دولت هیچ ظل اللهی هیچکس بحسب و نسب و اختیار و اعتبار
و قربت و راه و وقوف و انتباه او نشان نمیدهند و در صحف
اخبار اولین و کتب آثار متقدمین بمطالعه نرسیده از جمله آنکه
بعضی از ملازمان حضرتش را بمناصب رفیعه و مراتب منیعه از شغل
سلطانی که از ان عالیتر مرتبتی نمی تواند بود استدعا می فرمایند
بقبول آن تلقی نمی نمایند بواسطه آنکه بمعاینه مشاهده می افتند
که هیچ دولتی و رتبتی از امور دنیویه بر ملازمت آستان
رفیع مکانش مزیت ندارد

زهی آصف آسمان قدر والا ∴ بحق پیایهٔ حق تعالی
وهرکس تا آستان رفیعش بوسیلهٔ تقرب می‌نمود و هر یک را
لایتوحال بلکه زیاده از تمنا و آمال صلهٔ می‌فرمود و مرتبه
می‌افزود و پیوسته خاننا لا ربزم نوالش سماط انعام عام ع
وخبزی مباح لمن قد اکل ∴ نهاده وهمواره حاجیان بار افضالش
ندای صلای و داری مناح لمن قد نزل در داده بنده چون از هیچ
صناعتی و بضاعتی وسیلهٔ نداشت فحوی مقولهٔ شعر
ایا جود معن ناد معنا بحاجتی ∴ فمالی الی معن سواک شفیع
برلوح تمنی می‌نگاشت ∴ که مبشر مقتضیات ازیحیت حسن بختیش
بدریت مرحمت ناکه در امیدواران زد ∴ وبشارت طوبی
لمن توسل الینا بنا در داده گفت ع مرحبا مرحبا تعال تعال ∴
باحرام آن حریم اقبال قدم از سر ساخته بشتافتم و شرف خدمت
وتوفیق ملازمتش که از عظایم غنایم بود دریافتم و باختصاص رافت
وامتیاز عاطفت و اعتبار عنایت و اشتهار رعایت مخصوص گشته
بدل منشرح و امل منفسح و خاطر معمور و باطن مسرور و زبانی پرثنا

و [illegible] در دعا باز گشتم بیت جان رفتم که سوی کعبه حجاج ∴
جان باز آمدم کاحمد ز معراج ∴ فحوی ∴ وجدت فاغتنم
واصبت فالزم را لازم وقت شمرده گفتم ع وحق لمثلی
ان یکون له عبدا ∴ چون سلوک طریق ملازمتش را التزام نمودم
از انجا که غایت غریب پروری و نهایت عاطفت گستری آن
حضرت بود این بی‌بضاعت را بفواید انعام و زواید احسان
واکرام محظوظ میداشت تا درین فرصت که سطح و دور مرناحیت
بلکه نجد و غور تمامی مملکت بسبب ظهور مراحم و وفور مکارم آنحضرت
بکمال نزاهت و آرایش و جمال فاهیت و آسایش صفت
ما لا عین رات ولا اذن سمعت یافته در دل میگذشت و بر خاطر
میگذشت که رعایت حقوق تربیتش را تذکاری در قلم آرم
و ملازمان عتبه گردون مرتبتش را یادگاری گذارم چون همیشه
خاطر اقبال آثارش بر غرایب عبارات و رغایب استعارات
مایل می‌بود مصلحت وقت چنان اقتضا نمود که با یراد
این اوراق بر سبیل ترسل توسل نموده بعضی احکام و مکتوبات

ورقاع و مقدمات که در هر باب اتفاق افتاده تدوین داده شود
و آنچه دیگر درین ایام طبیعت افسرده و قریحت پژمرده مسامحت
نماید بدان ضم ساخته بر منصه عرض نهد تا سالکان این سنن
و طالبان این فن را مدد کاری باشد و ترتیب آن بر مقدمه و چهار
منشا مشتمل بر فصول و خاتمه مناسب نمود برین موجب مقدمه
در شرف این فن و ذکر بعض آداب کتابت و اوقات و امکنه
و مقامات آن از مراتب مشتمل بر دو فصل منشاء اول
در مناشیر و احکام تفویض امور و مناصب و امثله و فرامین مطلقه
علی حسب المراتب مشتمل بر سه فصل فصل اول در احکام تفویض
اموری که تعلق بملازمان سلاطین دارد و اعمال و اشغال دیوانی
فصل دوم در تعیین مناصبی که مناسب اهالی علم و فضل باشد و آنچه
بشریعت مطهره متعلق است فصل سیم از منشاء اول کتاب
در احکام و مناشیر متفرقه از هر باب منشاء دوم در ایراد
مکتوبات متنوعه محتوی بر صنایع عبارات و استعارات
مخترعه مشتمل بر سه فصل فصل اول در مکتوبات سلاطین

فصل دوم در مکاتیب متفرقه و اخوانیات که واقع شده بهر فرقه
فصل سیم در مکتوبات طوایف انام بترتیب و تدوین
موافق کتّاب ایام منشاء سوم
در جواب مکاتیب بطریق عوب و اسلوب
غریب مشتمل بر سه فصل فصل اول در اجوبه مخاطبات سلاطین
روزگار و خواقین رفیع مقدار فصل دوم در جواب اخوانیات
و مکاتیب مصنوعات فصل سیم در اجوبه مراسلات طوایف
بریه منشاء چهارم در انواع رقاع و مقدمات و ابداع
اخوانیات متضمن صنایع مشتمل بر دو فصل فصل اول در ایراد
مقدمات ارباب بعبارات لایقه و اسلوب مستطاب فصل دوم
در رقاع مصنوعه مشتمل بر ملتمسات و اقتراحات مطبوعه مقدمه
در ذکر بعضی وقایع و ایراد هرگونه لطایف آثار و بدایع اشعار مأمول
از ناظران این مسطور مسئول از مطالعان این مزبور آنکه غبار عثار
از رخسار این مجموعه بحجله افکار بآستین اصلاح و حسن اعتذار مرتفع فرمایند
و اضاعت رخ این بی‌بضاعت را بامساک رشحه از خامه براعت خود

فرید الاختراع صح

جایز ندارند والف قلم را از روی صلاح کار فرموده در اصلاح کوشند
و کمال افصاح خود را از وبال افضاح این کلمات صیانت فرمایند
مقدمة الکتاب در شرف این فن و ذکر بعضی ملکات کتاب
و آداب و ادوات کتابت و اوصاف و اوقاتی که لایق و مقترن باشد
باصابت مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در شرف این فن شریف
و رفعت و رتبت این حرفه لطیف یکی از موجبات شرف این فن
تقدیم خلقت قلم است بر جمیع اجزا و اشیاء عالم کما قال النبی صلی الله
تعالی علیه و سلم اول ما خلق الله القلم و بر ضمایر اعیان و عقول
و سرایر اصحاب خبرت و ارباب عقول مقرر و معین و موضح و مبین است
که تمامی ضوابط امور عالم و روابط مهام جمهور بنی آدم از اعمال
صوری و معنوی و اشغال دینی و دنیوی منوط و مربوط باعلام اقلام
و ارقام نامه و پیغام است چه دوام آیات سماویه و ثبات آثار معجزات
نبویه دهرا بعد دهر و عصرا بعد عصر بوسایط رقم خامه و وسایل خط نامه
متعلق است و نضارت نهال دین اسلام و خضارت ریاض اوامر
و احکام شرع نبوی علیه السلام بسبب اراقت اقطار اقلام و اتلاف

امطار مداد و ارقام باقی و مثبت می ماند و الا از آثار اسلاف
و اخلاق اشراف در اشکار و نهان بتمادی ایام نه نام ماندی
و نه نشان و با وجود آنکه از همه رغایب و غرایب آثار قلم و صنایع
این اعجوبه محترم اغماض کرده آید قسم حضرت آفریدگار
تعالی و تقدس در تعظیم قلم و مآثر مکرم او که ن والقلم و ما یسطرون
دلیل وافی و متمسک کافی است **شعر** کفی قلم الکتاب قدرا و رتبة
مدی الدهر ان الله اقسم بالقلم دیگر آنکه مبدعان این فن و سالکان
این سخن در همه دولتهای نامی و جلالتهای اسلامی و غیر اسلامی
برفعت منزلت و مزیت مرتبت از سایر اقران بلکه از جمیع آدمیان
مخصوص و ممتاز بوده اند چنانکه در زمان ملوک عجم که رفعت جناب
و نخوت و اعجاب ایشان از رتبت قیاس و حیطه احساس متجاوز بود ده
احترام کتاب مرتبه داشته که بوقت مشغولی مهام جهت ملوک قیام
می نموده اند و در ایام خجسته فرجام ظهور نوبت اسلام از جمیع
طوایف انام در وقت نزول وحی و الهام کاتبان محرم
و مؤتمن حضرت نبوی علیه التحیة و السلام بوده اند و از عظایم

فضایل و کرایم خصایل امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه وجعل لنا ولائه ولایة وجهه مهارت این حرفت
وجزالت این سیاقت بوده کما قال هو شعر

تعلم فنون الخط یا ذا التأدب ۰ وما الخط الا زینة المتادب
فان کنت ذا مال فخطک زینة ۰ وان کنت محتاجا فافضل مکسب

شاید کسی را در خاطر گذرد که چون این صنعت متضمن چندین کمال و فضیلت
بایستی که حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله که مجمع جمیع
کمالات بود دقایق کمال این فن حاصل بودی گوییم این صورت
در معنی شرف این حرفت ادل دلایل و اوضح مخایل است بدان سبب که
اگر آن حضرت باحراز دقایق این فن نام بر آوردی با تمامی فصاحت
و بلاغت و ظهور معجزات و خوارق عادات حضرتش را
مردم از نتایج این حرفت که مظهر عجایب و منظر بدایع و غرایب است
شمردی و بسیاری ز طوایف خلایق بتمویه صورت بازمانده
راه بسر حقیقت اعجاز نبوی نبردی دیگر آنکه هر یک از انبیا
که بتشریف کلام و اکرام نامه و پیغام که موضوع این علم است

از حضرت رب الانام اختصاص و امتیاز یافته اند بر دیگر
افراد رسل مزیت تقدیم و مرتبت تفوق دارند بلکه مقصود
از ایجاد انبیا و ارسال رسل ایصال کلام و کتاب الهی است جهة
ایضاح طرق و اهدا سبل درین معنی کسی را اعتراض نمیرسد
و عقل سلیم از تلقی بدین دلایل اعراض نمی نماید دیگر شواهد نقلی
و دلایل عقلی که متقدمان این صنعت در مولفات و مصنفات
خود ایراد کرده اند زیاده ازانست که این مختصر تضمن و تکفل
آن تواند نمود هر کرا طبع سلیم و خاطر صافی است استدلال
بدین چند سخن که مرقوم گشت کافی است والله الکافی فصل دوم
از مقدمه در آداب کتاب و ادوات کتابت و آنچه اصحاب
این فن را موصل باشد باصابت اولا کاتب باید که بکمال حسب
و کمال ادب آراسته بوده بر جمیع قواعد و قوانین فضل متبحر باشد
اما چون بنیتها قاصر و همتها مقصر گشته ازان مقدار که ترکیب عربی را
اعراب و بنا و ماخذ و مبنی داند چاره نیست و باید که قرآن
یاد داشته باشد واگرنه باری پیوسته بتلاوت کلام سبحانی

از روی تدبر مشغول باشد تا باستشهاد آیات قرآنی که اصل الباب
ارباب لباب است قادر گردد که هیچ زینتی و رتبتی در کلام بهتر
از اقتباس بمحل و مقام ممکن نیست چنانچه منقول است که چون مأمون
خلیفه بمناکحت بوران دختر حسن سهل که در حسن ادب و طیب اخلاق
یگانه روزگار و سرآمده آفاق بود رغبت فرمود
بعد از ملاقات همه اوضاع و اطوار او در نظر خلیفه روزگار
مطبوع و مقبول نمود و چون بینهما کار از ملاعبه بمعانقه رسید
و رغبت از معاشرت بمباشرت کشید دختر را حالتی که بر مقتضی
فرمان شرع مطهر مانع قربان است پیش آمد گفت یا خلیفه اتی امر الله
فلا تستعجلوه با وجود آن همه حسن و ملاحت و کرایم شیم و صباحت
از ایراد این اقتباس محبت او چنان در دل خلیفه اساس انداخت
که تا چند روز از ملابست صحبت و موانست مجالست او بهیچ امری
دیگر نپرداخت و ذکر فصاحت و وصف بلاغت او زینت
اوراق مفاخر و آثار اسلاف گشت و مقولست که اسکافی
کاتب انشاء امیر نوح بن منصور سامانی بود و مکر و طایف رعایت

جانب او از قبل ارکان دولت نوح نامزد می‌ماند از بخارا
بخدمت البتکین آمد و او از کمال حصافت و حذاقت او را بانواع
اصطناع و اکرام مستطاع مکرم گردانیده همیشه بنظر اعتنا
و اعتبار و وفور انعام و افضال ملحوظ میداشت تا بسبب
وحشتی که در تواریخ مسطور است میان ایشان غبار و نقاری پیدا شد
و بعد از مناوشت و مناقشت بسیار و مراسلات و معاتبات
بی شمار کار از مهادنت و مصالحت بمباینت و مکاوحت کشید
امیر نوح ابوالحسن علی بن محتاج را با نامه محتوی بر وعید تمام و مشتمل
بر تهدید لا کلام پیش البتکین فرستاد البتکین از روی سطوت
غضب و سطوت خشم اسکافی را فرمود که تو نیز جواب خطاب او
مستلزم خشونت و عتاب [illegible] غلام پدر اویم
پدر او را بمن سپرده نه مرا [illegible] در حق من سبوق
نعمت دارد و من در زنده او حقوق [illegible] و این مرتبت
که بر همه کس وضوح تمام دارد اکنون که او باغرار ارباب
اغراض از رعایت سوابق خدمات من اعراض مینماید

مرا احتمال کلفت و ملال و نمودن هیچ لازم نیست اسکافی نامه برداشت
و بر ظهرش نوشت که یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا
فأتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین چون نامه بنوح رسید
انگشت تعجب بدندان تحیر گرفته بر کمال بلاغت او آفرین فرمود
و همه ندمای مجلس او بر وفور فضل اسکافی اعتراف کرده هیچکس
استنکافی ننمود و بعد از کفایت کار البتکین امیر نوح اسکافی را
بعز قربت و علو رتبت اختصاص تمام ارزانی داشت دیگر
یمین الدوله سلطان محمود غزنوی خصه الله تعالی بالعز الاخروی از حضرت
خلافت التماس در باب درخواست که ایالت ماوراء النهر بدو
تفویض فرماید تا لشکر کشیده اهالی آنجا را بقید مطاوعت
و قید متابعت خود درآرد خلیفه فرمود که در ممالک اسلام
هیچ قوم از مردم ماوراء النهر مطیع تر نیست من هرگز این کار نکنم سلطان
برنجید و گفت مگر من از ابو مسلم کمترم هزار زنجیر فیل محمودی دارم
لشکری برنشانم و تمامی بغداد را پایمال اسرت و اذلال گردانم
چون خبر بخلیفه رسید فرمود که سفتا دو ورق کاغذ منصوری را

وصل کرده یک طومار ساختند و در اول طومار بعد از تسمیه
نوشتند که ا بعد از ان ل و بعد از ان م والسلام
و پیش سلطان فرستاد چون در حضور ارکان دولت و اعیان حضرت
و فضلای دهر و ندمای عصر و فیلسوفان روزگار و نکته
دانان نامدار نامه بگشادند از سر تا پای کاغذ بعد از تسمیه جز این حرف
نبود هرچند بلغا و ادبا تامل بلیغ و تدبر وسیع نمودند کشف
القناع مفهوم آن از طوق اقتدار ایشان خارج بود و ابوبکر
قهستانی از ندمای حضرت سلطانی هنوز خدمت نشستن مجالس سلطان
نداشت بخدمت ایستاده بود گفت همانا حضرت سلطان ایشان را
بفیلان جنگی تهدید و تخویف فرموده است و ایشان در جواب
فرموده سلطان توسل باین سوره قرآن که الم تر کیف
فعل ربک باصحاب الفیل نموده اند سلطان تصدیق بوبکر نموده
از غایت انصاف بر خود بلرزید و تشبث باذیال معذرت نموده
گریبان استغفا و استغفار برگرفت و ابوبکر قهستانی را اسب
و خلعت و زر و نعمت داده مرتبه جلوس مجلس عالی خود ارزانی داشت

[illegible]

وامثال این آثار در کتب متقدمان بسیار است که ایراد آن
سد باب مطلوب می کند غرض که اقتباسات کلام الهی را
باوجود زینت مکتوبات و آراستگی عبارات در حصول مرادات
و نیل متمنیات تاثیر نامتناهی است چنانکه بسبب یک حرف
که کاتب خلیفه از قرآن مجید ایراد کرده بود هم خلیفه از تعرض
عساکر بیگانه و هم سلطان از متاعب و مشاق سفر و مصاعب
و تهیه اسباب لشکر و تهمت طغیان و وصمت عصیان صیانت یافت
و هم ابوبکر قهستانی بمرتبه و مقام و خلعت و انعام رسیده او را
در حضرت سلطان قیمت غالی و رتبت عالی حاصل آمد و چندین هزار
خلایق از مزاحمت جنود جانبین سلامت یافته در مهاد آرامش
و آسایش ایمن و مطمئن ماندند و دیگر استحضار اشعار عرب و منقولات
و منظومات اصحاب ادب درین امر دخلی تمام و در طبایع و نفوس سلیمه
تاثیر لا کلام دارد و ملکه ملکات حمیده و شیمه و عادات پسندیده
و کتمان اسرار و استقصای معرفت مناصب و مراتب ابنای
روزگار کاتب را از اهم مهمات است و زکاء نفس و طهارت ذیل

واجتناب

واجتناب از مناهی و معاصی و سلوک طریق رفق و مدارا با مطیع
و عاصی لازم باید شمرد و در القاب و تمدح کسی که مستحق تعظیم باشد
بتقصیر از خود راضی نشود که سبب بغض و عداوت او و اولاد
و اعقاب گردد و آنرا نیز که اهلیت و استحقاق نباشد زیاده
از حد اعزاز و اجلال جایز ندارد که مفضی بغرور او گشته و مؤدی
بقصور کاتب گردد دیگر باید که در وقت کتابت چون سخن حصر شود
قلم را در بر گوش نهد که استادان تجربه معلوم کرده اند که موجب
فتح کلام است و خاک بر کتابت پاشیدن بموجب این حدیث مروی
که تربوا الکتاب فانه انجح لحوایجکم اسعاف مقاصد و انجاح
مآرب نتیجه میدهد و چون مکتوب نوشته شده و بمهر و توقیع مخدوم
موشح گشته باشد در امور نازک و مهمات کلی اگر بالحاقی احتیاج
افتد البته باید که بخط مخدوم باشد و اگر مخدوم را خط نباشد
استیناف مکتوب لازم باید داشت که بعد از اختتام الحاق کردن
متضمن تهمت است و آلات و ادوات کتابت از قلم و قلم تراش
و کاغذ و مداد و لزاق و عطر و مقراض همه خوب و مرغوب می باید

تا در وقت کتابت از استعمال آن طبع را انبساط و انشاطی تمام حاصل گردد و اثر آن هم در خط و هم در عبارت ظهور یابد و چون صحیفه نوشته شود چهار طرف او را مقراض کرده یک گوشه او را قطع کند که شکل تربیع باطل شود که در حصول مطلوب مؤثر است چنانکه منقولست که شخصی پیش امیر المؤمنین حسن علی کرم الله وجهه آمد حاجتی عرض کرد جهت استکفاء مهم او رقعه بکسی نوشت روز دیگر آن شخص رقعه را آورده گفت مقصود من بحصول نرسید سبط بزرگوار رسول علیه التحیة والسلام مقراض طلبیده اطراف آن رقعه را مقراض کرد و بآن شخص داد که بمقصد رساند چون بدان شخص رسانید بی عوارض اهمال و انتظار مهم او بکفایت مقرون گشت دیگر از اوقات کتابت اگر فرصت دست دهد و زمان اقتضا نماید مناسب وقتی است که هوا باعتدال نزدیک باشد و گرسنگی و تشنگی و عوارض نفسانی چون غم و شادی مفرط و خوف و دهشت مزاحم و مشوش نگردد که هم در خط و هم در عبارت تأثیر کند و اگر ممکن و میسر باشد جهت هر مهمی که کتابت مبنی بر آن خواهد بود اختیار نجومی را بر وجهی

که آن را اختصاص داشته باشد لازم داند اما امکنه کتابت جایی باید که سرد و گرم بافراط نباشد و در مواضع مشغله و انبوهی و در حضور سلاطین که زانو بر آوردن ترک ادبست و دهشت غالب گشته خط و عبارت نیکو نیاید و نیز در ثغور و قلاع و مکان گرد و غبار و مقامی که مخصوص بجلوس شخص بزرگوار باشد و توهم آنکه لحظه فلحظه برسد و مکان پا و باید گذاشت لایق نیست که این جمله سبب تردد و پریشانی خاطر و اثر آن در خط و عبارت و ادای مقصود منتظم و ملاحظه این حالات وقتی میسرست که ضرورتی سانح نگشته باشد اما اگر مقام اضطرار باشد بحکم الضرورات تبیح المحظورات بامر مخدوم شروع واجب باید دید دیگر وصایای سلف درین باب بسیارست رعایت ترتیب را آنچه ناگزیر بود بتحریر افتاد تا باستقرا و ممارست مفهوم کاتب گردد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

منشاء اول در احکام و مناشیر

منشور حکومت و ایالت ولایتی

چون حضرت مالک الملک الذی تجری بامره الفلک تعالی شانه و توالی

احسانه مفاتیح ابواب جهانداری و مناظم اسباب شهریاری بکف اختیار ما
نهاده واعنهٔ امور نجد و غور عالم و ازمّهٔ مصالح وضیع و شریف
بنی آدم بقبضهٔ اقتدار و انامل اعتنا و اعتبار ما باز داده شکرانهٔ
این دولت عظمی و حق گزاری این موهبت کبری چنان اقتضا می نماید که
حدود و ثغور ممالک و اطراف و اقطار طرق و مسالک در حیز حمایت
و حیطهٔ حراست و رعایت از تعرض اشرار و مزاحمت ظلمهٔ بدکردار محفوظ
و مامون بوده اهالی هر بلده و ناحیت و سکنهٔ هر بقعه و ولایت
در مهاد امن و آسایش و بساط فراغت و آرامش ایمن و مطمئن روزگار
گذرانند و نیل این مطلوب و حصول این مقصود بی تصدی متحملان اعبار
امور و متکفلان مناهج جمهور که آیات کفایت و کیاست و اثار درایت
و فراست ایشان مستفیض و مستفیض بوده در مقام ایالت بقدم عدالت
راسخ و بر منهج داوری و دلاوری بصفت نصفت و کارگزاری ثابت
و مستقیم باشند ممکن و میسر بلکه متوهم و متصور نیست و چون عمدة الخواص
زبدهٔ اصحاب الاختصاص رکن الدولة القاهرة عضد المملکة الباهرة
فلان جامع جمیع این اسباب و حاوی تمامی این فصول و ابواب است

و در ظهور دولت این خاندان و ثبات سلطنت این دودمان آثار حمیده
و مساعی جمیلهٔ او کالبدر فی الدجیة والشمس فی الضحی وضوح و اشتهار
تمام دارد اظهاراً للعنایة فی شانه درین وقت منصب حکومت
و داد گستری و مرتبهٔ ایالت و رعیت پروری ولایت فلان را
مع توابع و مضافات و ضمایم و منسوبات بعهدهٔ اهتمام و اجتهاد او
باز داده آمد تا چنانچه از حسن سیرت و صفاء سریرت او متیقن است
در جمیع احوال از حدود اوامر و نواهی الهی تجاوز ننماید و بساط
معدلت و مرحمت بر مفارق مسلمانان گسترده اهالی و متوطنهٔ آن
نواحی را بحسن عنایت و کمال رعایت مخصوص دارد و بوقت اجراء الاحکام
فحوی و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون را نصب العین همت داشته
میان بیگانه و خویش و توانگر و درویش و خرد و بزرگ و تازیک و ترک
تفاوت نه پسندد و در مراعات قوانین انصاف از طریق ظلم
و اعتساف طریقهٔ عدول و انحراف مسلوک دارد و در اغاثت
و اعانت اهل صلاح و سداد و اذلال و اهانت اصحاب بغی
و عناد و ارباب ظلم و فساد بر وجهی استقصا نماید که انزجار ایشان

واعتبار دیگران لازم آید و پیوسته طریقهٔ حزم و احتیاط
سپرده و از فسادات موهومه متفحص و متجسس بوده قبل از وقوع
باستعداد اسباب دفع و اعداد موجبات تلافی و تدارک آن
قیام نماید و همیشه منهیان و جاسوسان با قاصی نواحی آن
مواضع فرستاده از صلاح و فساد در مقام خبرت و بصارت باشد
و در آبادانی ولایت و تقویت و استمالت رعیت و تحریض
و ترغیب خلایق بعمارت و زراعت مساعی موفور بظهور رساند
و در تعظیم و احترام سادات عظام و علماء اسلام و مشایخ کرام
و اصلاح مهمات و انجاح مقاصد و مرادات اهل صلاح
هیچ دقیقه نامرعی نگذارد و حیف قوی بر ضعیف و بار سمین بر عجیف
جایز ندارد و در رواج دار القضا و نفاذ اوامر شریعت غرا
و استقرار حقوق عباد الله در مراکز آن غایة الامکان کوشش نماید
سبیل سادات و قضاة و مشایخ و مشاهیر و کافهٔ جماهیر ارباب
و اهالی و سکنه و متوطنهٔ آنجا از اهل مدر و وبر و اعراب و احشام
و اتراک و سایر مردم صحرانشین آنکه عمدة الخواص مشار الیه را

حاکم و والی و صاحب اختیار و مالک نواصی قطان و اهالی
آنجا الی ولایت دانسته سلامت و امان در مطاوعت امر و فرمان
او شناسند و مال و متوجهات دیوانی بحوالات و بروات
نواب و کماشتگان او جواب گویند و از فراغ محاسبات
و تحقیق معاملات بحضور او و نویسندگان او نمایند و احضار بجار
و بلجار او از لوازم دانند از جوانب برین جمله روند

منشور حکومت و ایالت

بحکم کریمهٔ ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و مرویهٔ صحیحهٔ
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بر ذمت همت حکام اسلام و مالکان
نواصی انام و متقلدان اوامر و احکام از خواص و عوام واجب و لازم
و فریضه و متحتم است که دواعی همت و بواعث نهمت بر ترفیه
حال رعایا که ودایع حضرت پروردگارند جل جنابه جلاله
عن الاحاطة بکنه کماله مصروف دارند و در ترتیب اسباب معدلت
و تفتیح ابواب رعایت و رافت هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و هر حدی
از حدود مملکت و هر ثغری از ثغور ولایت و ناحیت بعهدهٔ اهتمام

حاکمی خدا ترس نیک نامی نیکو سرانجام مفوض نمایند که با نوار معدلت و مرحمت
مهتدی و در رسوم افاضت احسان و التزام اوامر حضرت سبحان
بعنایت توفیق مرتدی باشد تا اهالی و متوطنهٔ آن بقعه در کهف حفاظت
و حمایت و کنف شفقت و رعایت او مرفه الحال و آسوده روزگار
گذرانند تا سبب ابقاء ذکر جمیل و موجب ایفاء اجر جزیل گردد
بنابرین مقدمات چون ملک اعظم افتخار حسنا دید الملوک فی العجم
ملک فلان بکمال حسب و نسب و خصال ستوده و حسن ادب
موصوف بود و بخلال حمیده و عادات پسندیده و آثار
کفایت و شهامت و اوصاف شجاعت و صرامت معروف
امور ایالت و منصب حکومت ولایة فلان را با تمامت مضافات
و متعلقات آن بکف کفایت و ید درایت او تفویض فرمودیم
تا از سر استظهار تمام و تیقظ و استحضار لا کلام مباشر این شغل
خطیر و خطب کبیر گشته چنانچه از حسن اخلاق و طیب اعراق و سیر و مساعی
جمیله حمیده و دواعی حسنهٔ پسندیده بظهور آورده مواد سکون و آرامش
و اسباب قرار و آسایش مقیمان آن خطه مرتب دارد و بر جادهٔ

و ایصال صلات و مواجب و استخلاص ادرارات و رواتب
اصحاب استحقاق از مقتضیات مکارم اخلاق داند تفویض مناصب
و تعیین مراتب هر طایفه و طبقه بر وجهی که شایسته و مناسب باشد
نموده در رواج امور دین و تمشیت اوامر شرع سید المرسلین
و تعمیر بقاع خیرات و توفیر زروع و ریوع موقوفات غایة
مجهود مبذول دارد سبیل برادران کامکار و فرزندان نامدار و امرا
رفیع مقدار و سادات عظام و قضاة اسلام و مشایخ و موالی
و اشراف و اهالی و عموم افراد امم و جمیع طوایف بنی آدم
آنکه مشار الیه را متصدی این منصب عالی دانسته آنچه از لوازم
و مواجب این مهم است بدو مفوض دارند و در امور و مهمات
و منوبات و متعلقات این شغل رجوع بدو و کماشتگان او نمایند
و اوامر او را که ترانهٔ متضمن صلاح دین و دولت و مستتبع
فواید ملک و ملت خواهد بود بقبول حسن تلقی نمایند و صلاح
و فساد و رتق و فتق قوانین و قواعد این منصب موکول
بکف کفایت و ید درایت او شناسند و دست تصدی او

وکماشتکان ورا در اعتناق این امور قوی ومطلق داند معزرت
که او نیز در رواج و رونق لوازم این امر خطیر آثار مساعی مرضیه
نوعی بصدور خواهد آورد که درموقف واللّه یعلم خاینة الاعین
وما تخفی الصدور صواب فعال ومقبول ومشکور نماید از جواب
برین جمله بروند

نشان صدارت

برای مشکل کشای وخاطر حقایق نمای صدر نشینان مجمع جلال
وخرده پیمان غوامض فضل وکمال که ریاحین بساتین ملک وملت
وشقایق حدایق دین ودولت اند محقق ومبین وموضح ومبین است
که حضرت ولی الانعام تخد انا اللیالی والایام بر مقتضی نص کلام
معجز نظام افمن شرح اللّه صدره للاسلام جریدهٔ مکارم ومآثر هر کامکاری
که بطراز انا مکنا له فی الارض مزین ساخته باشد ومنشور
معالی ومفاخر هر بختیاری راکه بتوقیع رفیع انی جاعلک للناس
اماما مبین کردانیده مرآینه صحیفه ضمیر منیرش بر قوم تربیت طاعت
ذوی الاختصاص موشح وحواشی باطن سعادت میامنش بآیات

عاطفت بخدمتکاران صادق الاخلاص محشی خواهد بود تا دواعی
همت بران کارد که پیوسته مشرب احوال وکلشن آمال ایشان
مصفی ومروق ومورد ومورق دارد شعر
لولا حقوق ذوی الحقوق لاصبحت فی عینه الدنیا الدنیة سینة
خصوصا طایفهٔ که با وجود شهامت نسبی ونبی وکرامت
موروثی ومکتسبی ایشانرا حقوق قدمت خدمت وسابقه
خلوص طویت ثابت بوده در خیبت ورجا وشدت ورخا
طریق مسابقت ومشایعت وسبیل متابعت ومطاوعت
مسلوک داشته باشند ححمد الفضله که اقتدا بدین سجیه رضیه
واقتفا بدین سنه سنیه که شیوهٔ اسلاف اشراف عظام وشیمهٔ
کریمهٔ اجداد امجاد کرام ما بوده بحکم انا وجدنا آباءنا
علی امة وانا علی اثارهم مهتدون وجهه نیت وخلاصه
امنیت ما آمده المجد یعلم ان المجد من ارب
ولو تمادیت فی لهو وفی لعب لاجرم علی الدوام
بواعث خاطر سعادت انجام بر علو مرتبت وارتقا برتبت

تربیت هواداران قدیم وفرمان برداران برجادهٔ خدمت
مستقیم مصروف وموقوف است الحمد للّه الذی هدانا لهذا
مقصود از ترتیب این جمل وتشبیب این مقال آنکه چون مولانا
اعظم فلان مدت متمادی است که رقبهٔ طاعت بربقهٔ
اطاعت ما داده وسر ارادت بر آستان خدمت ما
نهاده در ضرا وسرا وعلانیه وسرا از آثار واطوار او جز حسن
سیرت وصدق سریرت مشاهده نیفتاده درین وقت شمهٔ
از اصناف عنایات وانواع اصطناعات که دربارهٔ او
مخزون ضمیر انور ومکنون خاطر از هرت بظهور آورده منصب
سنیه المراتب صدارت اعلی بجانب او تفویض رفت تا جناکه
از صفوت طویت واصابت فکرت وروتیت او سزد
بلوازم ومواجب ودقایق این منصب فایق قیام نماید
ودر اسعاف مقاصد سادات عظام وقضاة اسلام وعلمای اعلام
ومشایخ کرام وارباب استحقاق مساعی مشکور بظهور رساند
وایصال وظایف ورواتب وصلات ومواجب مستحقان

از مقتضیات مکارم اخلاق داند تفویض مناصب وتعیین
مراتب هر طایفه بر وجهی که شایسته ومناسب باشد نموده در
ترویج امور دین وتعمیر مساجد ومدارس وبقاع خیرات وتوفیر
زروع وتکثیر ریوع موقوفات غایة مجهود مبذول دارد
سبیل فرزندان کامکار وامرا نامدار ومحرمان درکاه ومخرمان
بارکاه وسادات عظام وقضاة اسلام ومشایخ کرام وعموم
افراد امم وجموم طوایف بنی آدم آنکه مولانا اعظم مشار الیه را
صاحب عهدهٔ این مهم دانسته اجزا لوازم ومراسم این منصبات
بد ومفوض دارند

نشان صدارت

بر ضمایر خجسته مآثر صدر نشینان مجامع جاه وجلال وخرده بینان
غوامض فضل وکمال که خلاصهٔ ازدواج اعراض وجواهر ونقاوه امتزاج
ارکان وعناصر ندمخفی ومستور نماند که صدر الکتاب سعادت
هر بختیاری که بطرازی عالم آرای افمن شرح اللّه صدره للاسلام
مصدر کردد وعنوان منشور دولت هر نامداری که بارقام
سعادت انجام الم نشرح لک صدرک وتوقیع رفیع

ورفعنا لک ذکرک موشح باشد هراینه برحسب مصدوق
منطوق صدر دیوان سنی بدر ایوان و ادنی علیه افضل التحیه
واکمل الدعا که ان ارباب الدول ملهمون همیشه بالهام
هادی توفیق و تلقین ملهم تحقیق وجهه همت و خلاصه امنیت او رفعت
شان و رتبت مکان کسانی باشد که در صدق نیت و سلوک
طریق حسن طویت راسخ دم و ثابت قدم توانند بود خصوصا طایفه
که بفضایل نسبی و فواضل مکتسبی ممتاز بوده بواسطه قدمت خدمت
وسبقت طاعت و طواعیت مستحق علو مرتبت و سزاوار ارتقا رتبت
تربیت گشته باشند ولله الشکر والمنة که از مبدا فطرت
و منشا خلقت بفرط عاطفت الهی و عون عنایت نامتناهی انوار این
معانی بر صفحه جبهه آمال و امانی ما کالبدر اذا بدی لامع
و لایح است لاجرم همواره دواعی همت بلند بر اعلای شان
فرمان برداران قدیم برگماشته ایم و بواعث نهمت ارجمند
بر ارتسام مراتب طاعتداران بر جاده خدمت مستقیم متوجه
داشته و شاهد عدل این مقال آنست که پیوسته خاطر آفتاب شعاع

براسعاف

براسعاف مقاصد طوایف امم معطوف و میلان ضمیر رجای ارتفاع
بر انجاح حوایج بنی آدم مقصور و موقوفست بتخصیص فرقه سادات
عظام که اجسام ملک احتشام ایشان بتجلیات آیات یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا متحلی و زمره
قضاه اسلام که صفحات وجنات مشتری ارتسام ایشان
بتجلیات انوار اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل متجلی است
و معاشر علما انام و طوایف فضلا کرام که حواشی صحایف
لیالی و ایام ایشان بارقام فهو هل یستوی الذین یعلمون والذین
لایعلمون مزین است و انتظام این اسباب بی وسیله صدری
و واسطه صاحب قدری که بر دقایق این صورت و حقایق
این معنی ناقد بصیر و قایف خبیر بوده مدلول کریمه والله یعلم
خاینة الاعین و ماتخفی الصدور را نصب العین خاطر دارد و در تحقیق
مراتب و تعیین مناصب طوایف مذکوره اجتهاد موفور بجای آورده
حقوق هریک بواجبی بگزارد ممکن و میسر و متوهم و متصور نیست
بنابران درین وقت منصب صدارت عالی را بمرتضی اعظم فلان

که اوصاف مذکوره و اخلاق ماثوره مزبوره مافی الصدور
احوال اوست و مع هذا سوابق حقوق موروثی با لواحق
خدمات مکتسبی اباً عن جد بمیامن دلالة السعادة والجد درین
خاندان خلافت آشیان ثابت دارد تفویض فرمودیم
تا چنانچه از فرط فضایل و حسن خصایل او سزد بلوازم و مواجب
و مراسم و دقایق این منصب قیام نماید و در تعمیر موقوفات
و ترویج مساجد و معابد و بقاع نفاع خیرات و تقویت موذنین
و تمشیت اوامر شرع سید المرسلین وظایف اجتهاد موفور
و شرایط مساعی مشکور بظهور رساند سبیل طبقات سادات
و قضاة و ارباب مراتب و اصحاب مناصب و مباشران
موقوفات و متصدیان امور و مهمات بقاع خیرات و ابواب
مبرات آنکه مرتضی مشار الیه را صاحب منصب این امر جلیل دانسته
تعظیم و تبجیل و تکریم و ترحیب واجب شمرند و اوامر و نواهی او را
بقدم اذعان و امتثال تلقی و استقبال نمایند و بر جاده طاعت
و متابعت مستقیم بوده آنچه از لوازم و مراسم این امر مخصوص او

دانند و در متعلقات آن رجوع بدو نمایند و مهمات و ملتمسات
خود بحضور او رفع کنند تا او چنانچه رسم و قاعده ارباب این منصب است
بر وفق صلاح بانجاح مقرون گرداند وظیفه مرتضی مشار الیه
آنکه بروجهی که از وفور زواست و کمال کیاست او متصورست
بمواجب این منصب قیام و اقدام نماید چنانچه عند الخالق و الخلایق
مرضی باشد

نشان نقابت خانزاده شمس الدین محمد

بدور شمسیة الشعاع مشارق سلطنت و نجوم بدریة الالتماع مطالع
خلافت اعنی برادران کامکار و فرزندان سعادتیار و اوتار
صاحب قران و امرا کشورستان و صدور صدر آرای
و وزرای مبارک رای و سادات عظام و قضاة اسلام که
ولاة خطه سیادت و حماة بیضه شریعت اند و اصول و اشراف
و اعیان و اعراف و عموم قطان و سکان و جمهور مقیمان و متوطنان
ممالک محروسه بدانند که از زمان خجسته و اوان شایسته
که آفتاب سعادت تیسیر خلقت باهره ما از فلک فطرت طالع شده
و نیر هدایت تاثیر حضرت قاهره ما از افق ایجاد ساطع گشته تا اکنون

که طوالع همایون مطالع دولت غرا انخط استوا خلافت شهریاری
اتمام یافته و شوارق فرخنده مشارق سلطنت زهرا بر فواز اوج
تمکنت و کامکاری اعتلا نموده علی الدوام اقباس انوار حشمت
وجلال و التماس آثار عزت و اقبال از اشعات اشراقات
کواکب ساطعه ملت بیضا و لمعات بارقات ثواقب زاهره
عترة زهرا اعنی اولاد امجاد رسول و احفاد انجاد بتول نموده ایم
و اقتران و اتصال بمعظمات مقاصد و مطالب و کلیات مناهج
و مآرب ثمره این اراده حمیده و نتیجه این عقیده پسندیده اعتقاد
فرموده لاجرم همواره دواعی همت بلند بر اعزاز و احترام نقباء
عظام که نفوس ملک احتشام ایشان مجموعه مکارم اخلاق است
برگماشته ایم و عنان ارادت ارجمند بجانب اعلاء شان سادات
عالی شان که ذوات عالی شان فهرست جریده محاسن اعراق است
مصروف داشته استمساک بعروه وثقی لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی را که مستتبع حصول مرادات دارین است لازم
وقت میداریم و اعتصام بحبل متین یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت و یطهرکم تطهیرا را که مستعقب وصول بمرامات کونین است
از لوازم می شماریم مقارن این حال چون ضمیر آفتاب شعاع
و خاطر برجیس ارتفاع را اهمت اطلاع حاصل شد که در میان طبقات
سادات و قبایل عشایر حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات
و التحیات بحکم لعن الله الداخلین فینا بغیر نسب و الخارجین منا
بغیر سبب از مر باب اختلاف انساب فوق الحد و الحساب
واقع است رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که از اشراف
خاندان نبوت نشان و اطراف دودمان رسالت آشیان
کسی که بوفور خبرت و فضیلت و علو رتبت و منزلت ممتاز
باشد تعیین رود تا حاکم و پیشوا و نقیب و مقتدای طوایف
سادات تمامی ممالک و ولایات بوده تحقیق شعوب و قبایل
ایشان نماید و دلایل حسب و نسب هر طایفه را بوجهی معلوم
فرماید بنابر این رجوع بعالیجناب معالی ماب مکرمت نصاب
مرتضی ممالک الاسلام مرجع النقباء العظام المرتقی بمعارج
السعادات المتخلق بعادات السادات سادات العادات

خانزاده شمس الملة و الدین محمد ادام الله تعالی میامن معالیه
و ابد آثار ایادیه و لیالیه که انوار بارقه انا وجدنا آبائنا
علی امة و انا علی آثارهم مهتدون و آیات واضحه الولد
الرشید یقتدی بوالده الحمید از صحایف حال و صفایح آمال
ایشان کالبدر فی الدجی و الشمس فی الضحی لامع و لایح است
و برفعت شان و علو مکان بر سایر اخلاف این خاندان
رتبت رجحان دارد و خلاصه این عتره طاهره و نقاوه این عشیره
زاهره است منصب نقابت عالی را بهمان دستور که تعلق
آبا و اسلاف اعالی ایشان میداشته بجناب مشار الیه تفویض
فرمودیم تا چنانچه از وفور شهامت و صرامت ایشان سزد
بلوازم و مواجب این منصب جلیلة المراتب قیام نماید و تفحص
حال هر طایفه از سادات مقبول الحسب و ارذال مجهول النسب
نموده تعیین مراتب و تادیب اکاذیب ایشان نماید پس باید که فرق
سادات آنکه جناب مشار الیه را نقیب و پیشوای صاحب
نصاب و نصیب دانند و آنچه از مراسم این منصب است مخصوص ایشان شمرد

عدالت و استقامت راسخ پای و ثابت رای بوده در استیفاء
ذکر جمیل و درجات آن جهانی اجتهاد بلیغ نماید و در توفیر زراعت
و تکثیر عمارت و نظم و نسق اسباب مملکت و سعت مداخل بیت المال
مجد بوده اگر در محلی خللی عارض شده باشد بقدر امکان تدارک
و تلافی آن اقدام واجب شناسد و در معاملات با رعیت قدم
از جاده عدالت و سویت بیرون ننهد و ملاحظه جانب سادات
عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام و قضاة و ائمه اسلام و صلحا و ضعفا
لازم وقت دارد و قواعد خیرات و مبانی مبرات را ممهد گرداینده
قلع و قمع ابنیه ظلم و فساد از اتم مهمات داند و در تمشیت
امور دینی و رواج و رونق اوامر شریعت نبوی و تعمیر و ترویج
مدارس و مساجد و تزیین و تنظیف خوانق و معابد و سایر بقاع خیر
و ابواب بر مجد و مجتهد بوده ترغیب و تحریض مردم بر مواظبت
جمعه و جماعات و وظایف طاعات و عبادات بجای آورد
و چنان سازد که هر چند روز دیگر آثار این معانی چنانچه از حسن کفایت
و کاردانی او سزد بظهور انجامیده ایام دولت روز افزون را

موجب ثنا عاجل و موصل بثواب آجل گردد سبیل سادات و قضاة
و علما و مشایخ و اصول و اعیان و صلحا و دهاقین و مزارعان
و اهالی و متوطنان آنجا آنکه ملک مشار الیه را من حیث الاستقلال
والی و حاکم خود دانند و اوامر و احکام او را بقبول و امتثال
تلقی نمایند و مواجب دیوانی و متوجهات قانونی را از ابتدا
سنهٔ فلان بطریق راستی بنواب دیوان و عمال و مباشران او
جواب گویند و در تمامی امور و احوال رجوع بدیوان و کماشتگان
او نمایند و نیز باید که بر جادهٔ عدالت و منهج انصاف
مستقیم بوده توجه همت بر کسب رضای حق بگمارد و دست عمال و کا
رکنان خود را از تطاول و تعدی کوتاه و کشیده دارد از جواب

منشور منصب پروانجی	برینجمله بروند

برادران کامکار جمشید مرتبت و فرزندان بختیار خورشید منقبت
و اقربا صاحب قران و امرا کشورستان و صدور صدر آرای
و وزرای روشن رای و محرمان درگاه گیتی پناه و محرمان بارگاه
کعبه اشتباه و منهیان سدهٔ کیوان ارتفاع و منشیان مناشیر

و احکام عالم مطاع و حکام و متصدیان اعمال و مباشران
و متقلدان امور و اشغال و جماهیر معارف و مشاهیر طوایف
ممالک محروسه اصلح الله شانهم بدانند که حضرت واهب النعما
بپروانهٔ یهدی الله لنوره من یشا شمع شبستان اقبال ما را با نوار
اشراقات ساطعات عاطفت بی غایت بنوعی منور ساخته
که پروانگیش مهر و مه آرند اقرار و معارج مدارج عز و جلال
ما را آثار افاضات بی علت بحکم نرفع درجات من نشاء
بجدی بر افراخته مصرع کاسمان از بنود آن شرف و آن مقدار
و علاوهٔ این مواهب هر روز روزنامچهٔ سلطانی ما بر رسالهٔ
معتمدان خاص درگاه احدیت بتوقیع موهبتی مزین میکردد
و هر شب در شبستان جهانبانی ما پروانهٔ مقربان بارگاه صمدیت
شمع سعادتی روشن میشود بیت فضلی زکرد کار رسیت هر لحظه در حق ما
شکر کدام گوییم عذر کدام خواهیم ؛ هر چند عجایب مواهب
آلهی و غرایب رغایب نامتناهی از آن متجاوزست که در حیز
عد و آید یا کسی تقصی شکر شمهٔ نماید بعد از ادای مبلغ ادای سجانک

لا نحصی ثناء علیک فحوی کریمهٔ احسن کما احسن الله الیک را
نصب العین خاطر آفتاب شعاع داشته همت بر حیص ارتفاع
بر ترتیب اسباب تربیت طاعتداران خاص و خدمتکاران فی وی
الاختصاص برگماشته ایم خصوصا طایفه که در مقام عبودیت از سر
اخلاص ثابت قدم ایستاده چون شمع با سوزش و گداز خوش
می سازند و چون پروانه تن بآتش مجاهده می نهند و جان میبازند
بنا علی هذا چون معتمد السلطنه و مؤتمن المملکه خواجه مجد الدین محمد
که وزارت سلاطین بزرگوار یکی از نسب نسب اوست و نیابت
حضرت فردوس اقتدار شمهٔ از نضب حسب او و با وجود جلایل
نسبی و نسبی بفضایل تحصیلی و مکتبی اشتهار تمام دارد و وقتی که التزام
ملازمت پایهٔ سریر اعلی نموده انواع آثار حمیده از اطوار پسندیدهٔ
او بروز بروز یافته و درین مدت بدانچه مامور گشته حسب
المقدور مساعی جمیله بظهور رسانیده سر مویی از جادهٔ خدمت تخلف
نا فته همواره در انارهٔ شمع دولت اینجانب بنوعی دلسوزی
و جانبازی نموده که گویی نایب دیوان فعال لما یرید

روز

برروی قم بمنصب پروانگی کشید درین وقت شمهٔ از انواع
عنایات و دفعهٔ از اصناف رعایات که نسبت بمعتمد السلطنه
مذکور مکنون ضمیر منیر و مرکوز خاطر اکسیر تاثیرست اظهار کرده
منصب رسالت و پروانهٔ عالیه را که از عظایم مناصب رفیعه
و جسایم مراتب منیعه است علاوهٔ دیگر
درجات علیه و مهمات کلیه که بعهدهٔ اهتمام او بود و تفویض فرمودیم
تا چنانچه در آن امور انواع مساعی مشکور از و بظهور رسیده
در تمشیت این مهم نیز آثار اجتهاد و اهتمام موفور بتقدیم رساند
و در ابلاغ رسالت و ارسال پروانجات اتباع فرمان جهان مطاع
بلغ ما انزل الیک نموده دقیقهٔ از وظایف راستی و امانت
و شمهٔ از مراسم احتیاط و صیانت نامرعی نگذارد و مقررست
که در تصدی این امر شرایط تیقظ و فطانت بنوعی مرعی خواهد داشت
که غبار عثار و خیانت پیرامن دامن صیانت او نگردد سبیل همه
طوایف انام آنکه هر چه از لوازم و مواجب این منصب است بدو
مقرر دارند و پروانچهٔ او را در تمامی مهمات ملکی و مالی و معاملات

شرعی وعرفی معتبر شمارند و درجمیع حوال سپالت او رابقدم
اذعان وامتثال تلقی واستقبال لازم دانند درین باب تقصیر ننمایند

مشور منصب توقیع سلطانی

توقیع سلطانی سرجهانداری که از دیوان عالی مجد ومعالی توقی الملک
من تشا که پروانجه امور ملکی و مالی از انجا صادر میکردد بجایزه
هدایت وانتباه تخلقوا باخلاق الله موشح باشد وعنوان صحیفه
جهانبانی سرشهریاری که از قلم گوهربار کتب فی قلوبهم الایمان
بروزنامجه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله رقم ثبت پذیرفته
سزاوار جنانست که مدلول حدیث صحیح من اذنب ذنبا
وعلم ان الله اطلع علیه غفرله را توشیح حواشی اوراق اخلاق
وترشیح حوالی اعناق ارفاق داشته یقین داند که بنده با وجود انواع
تباهی بمجرد علم باطلاع الهی مستحق رحمت موفور ومستعد مغفرت
نامتناهی میکردد پس کسانی که از مزالق مناهی مقتحمات گمراهی
مجتنب بوده دست از ذیال خلل وپای از ورطه جیل و زلل کوتاه
وکشیده داشته باشند شایسته همه مرتبتی وزیبنده هرگونه تربیتی

توانند بود فلله الحمد والمنة والمجد والمنة که زیور پرنور سلطنت
وشهریاری ما بفحوای این قضیه رضیه موشح و مزین است
ومنشور میسور خلافت وجهانداری ما بتوقیع رفیع مؤدای
این مروّیه مرضیه موضح ومبین وشاهد عدل این دعوی
ودلیل صدق این معنی آنکه جون معتمد السلطنه مؤتمن المملکه خواجه
مجد الدین محمد آباً عن جد صاحب عهده معظمات امور ملکی
ومالی ومتصدی امهات مهمات واعمال عالی بوده جنانجه
اشتهار اخبار وآثار اختیار او اعتبار سلف وخلف او که بر اوراق
روزکار وسواد وبیاض لیل ونهار نکاشته قلم اصحاب اخبار شده
بحکم ان آثارنا تدل علینا ازان مستغنی است که تناوب اعصار
وتعاقب ادوار حجابی پیش سطوع انوار آن تواند داشت
ما اثبته الاقلام لا تطمع فی درو سه الایام بنابرآن بعد از جلوس
ثانی او را بجلایل اشغال سلطانی وعظایم مهمات دیوانی
اختصاص بخشیده بودیم وجند سال در امور ملک ومال دست
طولی داشته ویدبیضا نموده ومساعی مشکور مصروف کردانیده

وخدمات مقبول بتقدیم رسانیده جند وقت اثبات آن معنی را
که ثبات ودوام از اوصاف حضرت ذی الجلال والاکرام است
وغیری امپلم نه او را معاف داشته بودیم تا درین فرصت بحکم
لا یصلح الامور الا باولی الالباب والارحا لا تدور الا علی
الاقطاب جون صفت امانت وحق پرستی وشیوه راستی
وکوتاه دستی او بر ضمیر انور مبین ومقرر بود وبیشتر از پیشتر
وفایق بر سابق منظور نظر اعتنا ومرموق بصر اصطناع وارتضا گشته
تمامی مناصب سابقه او را که از مخترعات خاطر خطیر وعندیات
نفس نفیس است جون توقیع وقیع سلطانی که در محاذی مهر بزرگ
همایون برقم اطلع علیه مقرر شده وپروانجه ملکی ومالی وجواب
عرضه داشت ومهمات جلایی وسایر امور دیگر که پیشتر میداشته
بدو عنایت فرمودیم تا بر وجهی که از کمال رویت وروّیت
ووفور فطانت وصدق نیت او سزد بدان قیام نماید

منشور وزارت بزرگ

جون از دیوان عالی توتی الملک من تشا منشور خلافت وجهانداری

ویرلیغ سلطنت وشهریاری پروانجه علیه انا جعلناک خلیفة
فی الارض بنام همایون انتسام ما صادر شده وزمام نظام اسباب
رعیت پروری اولت بیام امور معدلت گستری وانشادت
ارکان پادشاهی وافاضت سحایب رافت بر احوال رعایا
وسپاهی بکف کفایت وید درایت ما باز داده آمده بحکم لا الملک
الا بالرجال ولا رجال الا بالمال دواعی همت کردون رفعت
وبواعث خاطر آفتاب منقبت بر استکثار وجوه اموال دیوانی
واستظهار بضبط ریوع ومحصولات قانونی متوجه است وحصول
این مقصود ووصول بدین مطلوب بی نصب وتعیین وزیر کافی
روشن ضمیر وصاحب کفایت مشفق خردمند صایب تدبیر
که با نوار عقل وبصارت متحلی وبآثار ضبط امور وحسن اعتقاد
متجلی باشد صورت پذیر نیست لا یصلح الامور الا باولی الالباب
والارحا لا تدور الا علی الاقطاب تا ابواب مبرات بر آدمیان
مفتوح باشد واسباب معدلت ومرحمت بر عالمیان ممنوح
وجون رای عالی ما برین دقایق عارف وبرین معانی وحقایق واقف بود

بپوسته در افراد خدم واعیان دولت واشخاص حشم وارکان
مملکت بنظر تدبر وتفرس دیده وبر دلایل ومخایل هریک انواع
استدلال نموده ایم تا کرا استحقاق واهلیت واستعداد وقابلیت
تقلد این رتبهٔ عظمی ومنقبهٔ کبری باشد که بتعیین این منصب بلند سرافراز
وارجمند کردد بعد از تقدیم شرایط تأمل وتدبر وتمهید قواعد تعمق
وتفکر جون فلان الدین حاوی ایجلالات وجامع ایکملات بود
وطراز اعزاز این خلعت را بر قد صلاحیت وقامت قابلیت او
زیبا وبرازا یافتیم بنا بر آن منصب دیوان اعلی ومرتبه وزارت
کبری که منتهای مناصب ارباب مناقب ومدعا خواطر
طلاب مراتبست بدو مفوض کشت وزمام حل وعقد امور واهتمام
بمهمات ومصالح جمهور بکف اقتدار او بازداده آمد وضبط ممالک
وحفظ مسالک ومفاتیح ابواب ملک ودولت ومناظم اسباب
دین وملت بقبضهٔ سداد ورشاد وانامل اهتمام واجتهاد او موکول
کشت واورا بر عزل ونصب حکام وعمال ونظم ونسق اشغال
واعمال تمامی ممالک شرقا وغربا وبعدا وقربا والی ومستولی

کردانیدیم تا چنانچه از وفور مساعی معتاد وکمال صدق طویت
وحسن اعتقاد او متصورست از سر استظهار واستبشار بلوازم این امر
بزرگ ومهم نازک قیام واقدام نماید ودر جمیع اوامر ونواهی
خوف وخشیت حضرت الهی را نصب العین داشته با عموم خلایق
وکافهٔ انام در اقامت قواعد حکومت واجرا احکام معامله
بروجهی نماید که امروز در حضور ما وفردا در حضرت باری تعالی
خجل وشرمسار ومعاتب وکرفتار نکردد واز مزالق ومهالک
جور واعتساف مجتنب بوده از جادهٔ معدلت ومسالک انصاف
عدول وانحراف نجوید واز جهت کسب مال وجمع حطام وجذب
منال واحراز حرام بارتکاب وزر وآثام اقدام ننماید ودر تأدیب
ظالمان وترفیه مظلومان کوشیده میل ومحابا واهمال واغفال
جایز ندارد ودر تکثیر زراعت وتوفیر مال دیوان واستمالت
دهاقین ومزارعان که سبب ارزاق آدمیانند غایة الامکان سعی نماید
ونایبان عادل وعاملان کافی کامل تعیین نموده در وصول علوفات
لشکریان وحصول ادرارات مستحقان دقیقهٔ نامرعی نکذارد

سپیل برادران کامکار وفرزندان نامدار وامرای عالیمقدار وارکان
دولت پایدار واعیان حضرت جنت آثار واصول واشراف
ومشاهیر واعراف وارباب ومزارعان ومقیمان ومتوطنان
ممالک محروسه لازالت رایات الاعادی عنها منکوسه آنکه خواجه
مشار الیه را وزیر باستقلال وصاحب دیوان عالی مکان دانسته
اوامر واحکام اورا بقدم اذعان واجلال تلقی واستقبال نمایند
واز مقتضیات مخالفت وممانعت احتراز واجتناب واجب شناسند
وادای فراغ محاسبات بحضور عمال وتکجیان او نمایند ودست تصدی
عاملان وکاشتکاران اورا در جمیع این امور قوی ومطلق دارند
وآنچه از لوازم ومراسم این منصب جلیل است مخصوص او شمارند
از جوانب برین جمله بروند وتغییر وتبدیل نه دهند

منشور اشراف دیوان

کواکب ثواقب سلطنت وشهریاری وطوالع مطالع خلافت
وجهانداری از برادران جمشید مرتبت وفرزندان خورشید
منقبت وامرای عالی رای ووزرای کفایت نمای وآحاد

حشم وافراد خدم واصول واعیان وارباب وکلانتران
ومقیمان ومتوطنان ممالک وپیر خیلان اعراب واحشام
وجمیع طبقات وطوایف انام بدانند که جون نظام اسباب سلطنت
وشهریاری والتیام امور خلافت ومملکت داری جز بمدد اجل
موفور وخزاین معمور منتشی نمیکردد وحصول این معنی بر محافظت
اموال دیوانی وضبط مداخل بیت المال ومواجب جهات سلطانی
موقوف ومحصورست که اکر متصدیان اشغال دیوان اهمال
واغفال جایز دارند ودر تضییع مؤنات ومتوجهات دیوانی
اغماض نموده صرفه وغبطهٔ اموال سلطانیه نه ندارند خلل تمام
بامور ملک ومال ومهمات واشغال منظرق کردد بنا برین
مقدمات لا تحصی چنان می نماید که کسی که ذیل خلعت خلقت او
از ملابست عار خیانت عاری وطراز کسوت فطرتش بزیب
امانت وراستی وکوتاه دستی مزین ومحلی باشد جهة مشرفی وناظری
دیوان اعلی تعیین یابد که از جمیع مهمات ومعاملات دیوانیه
وتمامی مداخل اموال ومتعلقات بیت المال ومؤنات سلطانیه

واقف بوده نگذارد که از هیچ ممر خلل و نقصانی بدین امور راه
یابد بنا علی هذا چون خواجه فلان الدین از ابناء دولت زمان
و انشا خاندان و دودمان اعیان جهان است و بخصال و خلال
حمیده موصوف و باخلاق و عادات پسندیده معروف منصب
اشراف دیوان بزرگ که از قدیم الایام راه و رتبهٔ آبا و اجداد
کرام او بوده و در این باب خدمات شایسته و کفایت بی نهایت
ظاهر گردانیده اند بجانب او تفویض فرمودیم و زمام حل و عقد
و قبض و بسط و رتق و فتق و نظم و نسق این شغل بکف کفایت او
سپردیم تا بدل قوی و استظهار کلی متصدی این امر خطیر و متحمل این
این امانت کبیر گردد و از جمیع وجوه دیوانی و انواع
دخل و خرج سلطانی برخبر بوده بر قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر
و ذره و فتیل و ذره و شعیر بصیرت حاصل گرداند و نواب
امین و عمال کاردان کفایت آیین تعیین نموده از تمامی مهمات دیوانی
و کلیات و جزئیات جمع و خرج مالیه صاحب وقوف باشد
و از مواجب و مداخل و مصالح و مفاسد مملکت و توفیر و تقصیر

عمال و اوضاع و احوال رعیت مستخبر بوده نگذارد که شائبهٔ خلل
و نقصان و غایلهٔ ضرر و خسران باموال دیوانی عاید گردد
و اگر اختلالی حادث گشته باشد برای ثاقب و تدبیر صایب
تدارک و تلافی واجب شناسد می باید که او را در تصدی این
شغل عالی مستقل و ممکن دارند و در جمیع اقطار و امصار و ممالک
و ولایات او و گماشتگان او را بر تمامی امور و مهمات صاحب وقوف
گردانند و جملگی اموال دیوان و مصالح و مداخل آن و نواب او
مکشوف سازند و بی مهر و نشان و توقیع و فرمان او
یکدینار و یکمن بار از اموال دیوان مجری ندانند و علوفه و مقرری که
جهت این منصب در دیوان معین و معهود بوده بر و مقرر و مسلم داشته
آنچه جهت گماشتگان و نویسندگان صاحب این شغل تعیین یافته بود
بدیشان رسانند و عنایت و تربیت ما را شامل او دانسته
از مقبحات مخالفت و مناقشت محترز و مجتنب باشند از جوانب
بر این جمله بتقدیم رسانند

نشان خواجه شهاب الدین عبد الله

بر رای صدر آرای صدور مجامع جلال و ضمایر فرخنده مآثر کاشفان

غوامض فضل و کمال که مصادر محاسن افعال و مظاهر صوادر
بدایع احوال است مخفی و مستور نماند که صدر الکتاب آداب
هر شهریاری که بتوقیع رفیع افمن شرح الله صدره للاسلام
زینت یافته باشد و فصل الخطاب ابواب خلافت و مدار
که بطغرای فحوی ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها
موشح گشته لایق حال و سزاوار مآل شهنشاهی نماید که دواعی
همت بر اعلای شان طایفه که در مقام صدق نیت بقدم خلوص
طویت راسخ توانند بود بر گمارد و دواعی امنیت بر ارسای
مکان کسانی که با وجود فضایل نسبی و نسبی از فواضل محاسن
حسبی و مکتسبی عزیزی عزیزی در جبلت جبلت داشته باشند
مصروف دارد خصوصا جماعتی که بسبب قدمت خدمت
بنسبت قربت صحبت یافته اند و پرتو اشراقات آفتاب
قبول بر مهاوی مهابط احوال ایشان تافته مستحق علو مرتبت
و مستعد ارتقا بر تبت تربیت گشته و لله الحمد و المنة و منه القوة
و المنة که از ابتدا طلوع تباشیر صبح سعادت تا خلافت تمامی نور

بندا

انوار این معانی کالبدر فی الدجیة و الشمس فی الضحی بر حدود
خدود امانی مالامع و لایح است شاهد عدل این دعوی و مؤکد
صدق این معنی آنکه پیوسته خاطر آفتاب تنویر و ضمیر منیر بر جیس
تأثیر بر نظام احوال طبقات سادات عظام و طوایف قضاة
اسلام و مشاهیر علماء اعلام و جماهیر فضلاء ایام و ارباب
فضل و کمال و اصحاب استحقاق و استیهال متوجه داشته
چون حصول این مسئول و ادراک این مأمول بوسیله صدری
صاحب قدری منشرح الصدری که بر دقایق این صورت
و حقایق این معنی ناقد بصیر و قاید خبیر بوده مدلول کریمهٔ
والله یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور را نصب العین خاطر دارد
و در تحقیق مراتب و معاطف و تعیین واتب و ادرار و وظایف
ایشان مجد و مجتهد بود و حقوق هر یک بواجبی بگزارد متعذر می نمود
تا درین وقت از فحوای کلام ربانی و صدای هاتف آسمانی
بیت ندا آمد بگوش دل ز هر سو که لما قام عبد الله یدعوا
بنابرین مقدمات چون مولانا اعظم اقدم حافظ فنون الحکم

الفایز بمزید الفضل من عند الله مولانا شهاب الدین عبد الله
که نواساز نوابخش عنادل حظایر قدس و پرده پیرای سراپردهٔ
مجالس انس است مدتی مدید شد که با حوار این حواشی درگاه
گردون اشتباه مسیح آسا دم انی عبد الله آتانی الکتاب میزند
و در فنون فضایل و آداب سرآمده ارباب الباب آمده
جواهر زواهر منثورش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش
ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا شده و لآلی
متلالی منظومش کانهن الیاقوت والمرجان وشاح
گردن صباح و ملاح حور مقصورات فی الخیام گشته بر همگنان
محقق است که رایحهٔ ریحانی تعلیقش قلم نسخ بر توقیع ثلث خوش
نویسان بلکه رقم تزییف بر رقاع اکثر ایشان کشیده و اصول
ترکیب و نسبت گرامی و تشمیر خطوط صعودش در نزول و ارسال
غبار تشویر و انفعال در عین عبد الله مقله و مقلهٔ عین عبد الله ملال
انداخته
ام خطه والمسک من سحاته
ام اللفظ والدر من کلماته

هزار سال بباید که تا بباغ هنر ز شاخ فضل چنین میوهٔ ببار آید
درین وقت از آثار عنایات بی غایات که نسبت بمشار الیه
مخزون ضمیر آفتاب شعاع و مکنون خاطر برجیس ارتفاع است
شمه اظهار فرموده منصب جلیلة المراتب صدارت فرخنده
امارت عالی را بدو مفوض داشتیم تا چنانچه از فرط فضایل و شرط
شمایل او سزد در رفعت مراتب سادات عظام که احترام
ملایک احتشام ایشان از حلیه جلیه یرید الله لیذهب
عنکم الرجس زینت تمام دارد و اسعاف مقاصد و مرام
قضاة اسلام که صفحات وجنات شرعی رتسام ایشان
بانوار اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل متجلی است و اعلاء
اعلام مشاهیر علما و ارسا مقام جماهیر فضلا که از متون و حواشی
روزگار و سواد و بیاض لیل و نهار از سر درایت پیرایت
بخته سرایت انما یخشی الله من عباده العلماء مباحثه مینمایند
مساعی مشکور بظهور رساند و ترویج مدارس که مربع علما و افاضل
و تعمیر خوانق که مرتع یتامی و ارامل و توفیر موقوفات

و تکثیر مسبلات را که منشأ ارزاق مستحقان و فقراست از امهات
مهمات داند سبیل برادران حبس مخبر و فرزندان خورشید منظر
و امرای عالی رای و وزرای کفایت نمای و سادات و قضاة
و ارباب مراتب و اصحاب مناصب آنکه مولانا را مشار الیه را
متصدی این منصب دانسته تبجیل و تعظیم و ترحیب و تکریم او
واجب شناسند و آنچه از لوازم و مواجب این مهم است
مخصوص او شمرده در تمامی متعلقات آن رجوع برای و رویت
و اصابت فکرت و رویت او نمایند تا او چنانچه راه
و رسم اصحاب این منصب است بر وفق صلاح بنجاح مقرون
گرداند مقرر است که مصادر و صوادر افعال مولانا اعظم
مشار الیه در جمیع احوال از غبار عثار و شوایب معایب مصفی خواهد بود

نشان حافظ معین الدین ...

یا من جعلت محمدا صدر الانبیا معینا للدین المتین و حافظا لحدود
الشرع المبین و خلیفة لمناصب الحق والیقین اشرح صدورنا
باعانتک و عنایتک و سهل امورنا بحسن کفایتک وصل علی

نبک

نبیک الامین و علی اولاده و اصحابه المهتدین و سلم تسلیما کثیرا اما بعد
بر رای حقایق نمای صدر نشینان مجامع کمال و خرده بینان غوامض
فضل و افضال که ریاحین بساتین ملک و ملت و شقایق حدایق
دین و دولت اند محقق و معین باشد که چون حضرت ولی الانعام
که پروانهٔ همایون انی جاعل فی الارض خلیفه از دیوان عالی او
بصدور رسیده و توقیع رفیع افمن شرح الله صدره للاسلام
از انشاء غرا او ظهور یافته صدر الکتاب مفاخر ما را بطغرا
مغرای اناجعلناک خلیفة فی الارض موشح گردانیده و عنوان
منشور مآثر ما را بفحوای علیاء انی جاعلک للناس اماما مزین ساخته
پیوسته دواعی همت عالی نهمت بر آن مقصور است که مشرب آمال
فرمان برداران ذوی الاخلاص و گلشن احوال طاعت گزاران
صادق الاختصاص از سحایب عنایت و شآبیب افاضت مصفی
و مروق و مورد و مورق باشد خصوصا طایفه که درخیبت و رجا
بقدم صدق نیت و صفای طویت راسخ بوده از مقام متابعت
و مطاوعت انحراف ننموده باشند الحمد لله الذی هدانا

رشته ... و رجا

لهذا مقصود از تصدیر این تسبیب و غرض از اصدار این تسبیب آنکه
جون مولانا اعظم افتخار اعاظم الفضلاء پس الامم خواجه معین الدین حافظ خلیفه
مدتیست که ربقهٔ طاعت ما را رقبه اطاعت نهاده در ضرا و سرا
و علانیه و سراجر حسن سیرت و صدق سریرت از و مشاهده افتاده
و مستحق تربیت عظمی و مستعد مرتبت علیا گشته درین وقت از انواع
اصطناع و اصناف الطاف مستطاع که نسبت بمشار الیه مخزون
ضمیر انور و مکنون خاطر از هر بت بظهور آورده منصب
سنیة المراتب صدارت عالی بدو ارزانی داشتیم و حل و عقد
و قبض و بسط و نظم و نسق این امر خطیر را بدو تفویض فرمودیم
تا بر وجهی که از صفوت طویت و اصابت رویت او سزد
بلوازم و مواجب و لواحق و دقایق این منصب فایق قیام
و اقدام نموده در اسعاف مقاصد سادات عظام که خلعت
ذات ایشان بخلعت فاخره و بطراز کرم تطهیرا مزین و انجاح
حوایج علماء اعلام که پرتو انوار والذین اوتوا العلم درجات
از صفحات جبین مبین ایشان مبین است مساعی مشکوره بظهور رساند

دران باب رجوع بدیشان نمایند و شرایط ترحیب و تعظیم
و وظایف تبجیل و تکریم نسبت بدیشان واجب دانسته اوامر
و نواهی ایشان را در منسوبات و متعلقات این منصب عالی
نافذ و معتبر شناسند و در مهمات ایشان مجال مداخلت غیر
محال دانند و از ربقهٔ مطاوعت و طریقهٔ متابعت ایشان
گردن نپیچند و رو نگردانند برین جمله بروند

منشور مستوفی

جون مستوفی دیوان قضا و قدر بحکم انا کل شیء خلقناه بقدر
بقدر قابلیت و اندازهٔ صلاحیت صحایف دفتر آمال ما را
بر قوم مجد و جلال و سیاق فضل و افضال زینت داده
و بر ضلع مفردی از اوراق ایام و لیالی روزگار دولت ما
روزنامجهٔ سعادت بر حشو و تاریخ اقبال بر بارز نهاده
بارقام منها و من ذلک آراسته داشته و از مجمل مفصل عواطف
چندانکه از میزان قیاس فاضل آمده کرم نموده از مراحم بی حساب
و مکارم بی شمار دفعهٔ باقی نگذاشته لاجرم روزگار

خجسته آثار خلافت همایون ما قلم ترقیم و رقم ترقین دفاتر
محاسن اخلاق سلاطین ماضی که بمنزله دبان پایهٔ عدالت
بمدارج رحمت اتصال یافته اند کشیده و محاسبه جزو و کل
مآثر خواقین حالی را در اول تاریخ شهریاری آخر کرده
لیعلموا عدد السنین والحساب بر لایق خیال میدانیم که او ارجه
جمع و خرج اوقات و خزانه ساعات که آحاد آن بعشرات
و مآت آن بالوف مقرون باد بر وجهی قرار یابد
که بجایزهٔ فنون محاسب حساب بسیرا مصحح گشته بی شخواه
مظالمی در مدرج والباقیات الصالحات خیر عند ربک
ثوابا و خیر املا الی یوم الحساب بی حک و صلاح مصون و مخزون
ماند خرج اوقات چنان کن که جمع حساب
جو پسند توانی که کنی سر بالا صارم مرد لک این مجموع
آنکه پیوسته داعی خاطر فیاض که فهرست مفردات عدل
و احسان و مجر الیاق مجملات فضل و امتنانست بر آن موقوف
داشته ایم که تمامی اشغال مملکت و همگی اعمال سلطنت از جدار

پس بر وی حساب کرده
تصدا بجز

و مجدور و ضرب و مضروب بتوجهی منتظم و مضبوط باشد که
بهیچ امری از امور بهیچ وجهی از وجوه خللی راجع نگردد و ثبوت
این مدعا و حصول این مبتغی بی نصب و تعیین مستوفی کافی کامل
که صدر الحساب شمایل و مخابر او بابت تحسین و گوشوارهٔ زینت
احوالش از جو سر فرد ان الله یحب المحسنین تواند بود میسر و مقرر
نگردد جون تمامی مفصلات و مجملات این حالات بر صحایف
احوال و عادات خواجه فلان الدین ثبت افتاده درین وقت
منصب والای استیفاء دیوان اعلی را بدو تفویض فرمودیم و زمام
حل و عقد و گشاد و بست و صلاح و فساد این مهم بامانت و کفایت او
حوالت نمودیم تا بصحاح شرایط و صلاح قواعد آن بر وجهی قیام نماید
که از عوارض قصور و کسور مصون و محفوظ ماند و بر جمیع معاملات
و جملگی مهمات ابواب المال صاحب وقوف گشته یکدانگ و یک حبه
از علم و قلم و دفتر و رقم خود خارج نگذارد و باحتیاط و استقصا
در حفظ اموال دیوانی و ضبط ارتفاعات و محصولات تا نونی
بنوعی کوشش نماید که فوتی نشود و حشوی بارز نگردد و در توفیر

و تکثیر مال دیوان اهتمام نموده جانب رعیت نامرعی نگذارد
و ابواب ظلم و خیانت بالکل مسدود داشته محاسبات را بر قاعده
امانت و قانون راستی مفروغ سازد و نواب امین و حساب راست
قلم کوتاه دست دیانت آیین تعیین نماید که دخل و خرج محاسبات
منقح کرده بر کیفیات و کمیات اموال و معاملات دیوانیه
وقوف و اطلاع تواند داد و تفویض این منصب را میزان
امتحان و معیار اعتبار و اختبار خود شناسد مقرر است که مرسومی
که جهت این مهم در دیوان مقرر و معین شده کیه دو سال بسال
او را مجری دارند سبیل امرا و وزرا و عمله دیوان و کلانتران
ولایات و ارباب و رعایا و مزارعان آنکه مشارالیه را
من حیث الاستقلال مستوفی دیوان اعلی دانسته براتی که بخط و رقم
و ثبت و توقیع او نباشد از قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر و ذره و شعیر
داد و ستد نکنند عمال و کارکنان و ضابطان و صاحب جمعان
و محصلان ممالک و ولایات محاسبات خود بدو و نواب
و گماشتگان او جواب گویند او نیز باید که درین باب آثار کفایت

ظاهر گردانیده در رعایت رعیت دقیقه نامرعی نگذارد و از میل
و مداهنت مجتنب و محترز باشد و بنوعی بدین مهم قیام نماید
که یوم تقوم الحساب چون نتیجه این عمل و ثمره آن امتحان موازنه
یابد اعداد حسنات او از عقد انامل قیاس فاضل آمده محاسبه خود
بی باقی جواب تواند گفت درین باب تقصیر ننماید

در ادرار دیوان و سیورغال

کواکب سعادت مناقب مشارق سلطنت و نجوم هدایت
رسوم مطالع خلافت اعنی برادران کشورگیر و فرزندان
جوانبخت پرتدبیر و امرای مشغل الامور و صدور منشرح الصدور
و وزرای عالی رای دیوانیان کفایت آرای ناظمان اعمال
سلطانی و ضابطان اموال دیوانی و داروغگان و
عمال و مباشران امور و اشغال و عموم سکان و قطان
و جمهور مقیمان و متوطنان ممالک محروسه بدانند که از مبدا
تاثیر صبح دولت این خاندان خلافت آشیان هر یک از خواقین

عالیشان که انتما بمعارج علیه حشمت و کامکاری و اعتلا بمدارج اسنیه
مکنت و جهانداری روی نموده حصول آن جز بوسیله معاضدت
مخلصان صادق النیه و مساعدت معتضدان خالص الطویه میسر نبوده
و بدانجهت جمعی که در انتظام اسباب این دولت آثار جد و جلادت
و آیات جهد و مبادرت بظهور رسانیده اند از ابتدا
طلوع آفتاب سعادت این دودمان الی یومنا هذا چه در ایام
خجسته فرجام سلطنت قاهره و چه در روزگار فرخنده آثار
اجداد بزرگوار و اعمام رفیع مقدار ما همیشه مکرم و معتبر
و بر مقاصد و مناهج خود کامیاب و مظفر بوده اند شعر
فجربنا وجربت اولونا فما شیء اعز من الوفا
چون حضرت قاهره و جبلت باهره ما بر سنن سنیه و سجیه مرضیه
حضرات علیه ایشان مجبول و مفطور است بحکم و اتبعت ملة آبائی
سلوک همین طریق قویم و روش این جاده مستقیم را لازم و واجب میداریم
و ادای جزای حقوق و ایفای اجر مساعی و مجهود مخلصان صاحب وثوق
بر وجه جمیل بجا می آریم از جمله چون سوابق حقوق مخالصت حسبی و نسبی

و لواحق خدمات موروثی و مکتسبی زبده ارکان الدولة القاهره
قدوه اعیان الحضرة الزاهره فلان که مبانی اساس جهانگیری را
سد اسپید و رکن اشد است در اظهار آثار دولت این خاندان
و ثبات و استقرار سلطنت این دودمان ثابت دارد درین
وقت شمه از اصناف عنایات بی غایات که نسبت بمشارالیه
مخزون ضمیر و مکنون خاطر سعادت تاثیر است بظهور آورده
تمامی فلان موضع را با توابع و ملحقات و ضمایم و منسوبات
برسم سیورغال مؤبد از استقبال سنه فلان در باره او ارزانی
فرمودیم می باید که موضع مذکور را از ابتدا سنه مذکوره سیورغال وبال
مشارالیه دانسته غیری را مجال مداخلت ندهند و آنچه حاصل مال
و متوجهات آن شود من کل الوجوه بدو و گماشتگان او جواب
گویند ارباب و کلانتران و عمال و مزارعان و سکنه و متوطنه
آنجا در قرار مال و متوجهات و تفریغ محاسبات و مهمات و عرض
مظالم و رفع ملتمسات خود رجوع بدو و گماشتگان او نمایند
و او را صاحب سیورغال و حاکم و والی باستقلال خود شناخته

احضار بکار و بلجار او و نواب او و لازم دانند و اوامر و نواهی او را
معتبر دانسته از جاده مطاوعت و متابعت در نگذرند معتمد الخواص
مشار الیه نیز باید که مدلول اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا
بالعدل را پیوسته نصب العین خاطر دارد و از مراسم دارایی
و وظایف معدلت گستری و رعیت پروری دقیقه نامرعی
نگذارد و چنانچه از وفور فراست و کمال کیاست او سزد
شرایط حزم و تیقظ بظهور رساند و حاجات و ملتمسات مظلومان
و محتاجان را بانجاح و اسعاف مقرون گرداند و اگر کسی را
تظلمی باشد بطریق رفق و مرحمت و حسن خلق و مجاملت غور رسی
نماید و بعد از وضوح و ثبوت جرایم بر وجهی که مقتضی عدالت باشد
بلکه جانب حلم و عفو غالب عتاب و سیاست کند و در ضرا و سرا
و علانیه و سرا معاش نوعی نماید که او را اجر جزیل و روزگار
دولت ما را ذکر جمیل باقی ماند از جوانب برین جمله بروند

منشور حکومت و داروغگی و مهمات اوقاف همایون

ارکان بنیه علیه سلطنت و اغصان شجره طیبه خلافت اعنی برادران

عالی مراتب و فرزندان متعالی مناقب و اقربا و حضرت قرین
و امرای شوکت آیین و صدور صفا آرای و مشاهیر نقبا و سادات
و اشراف و جماهیر فضلا و علما و اعاظم و ناظمان اعمال سلطانی
و ضابطان اموال دیوانی و متولیان موقوفات و متصدیان
امور و مهمات بلده هراة و بلوکات و مواضع و ولایات
بدانند که چون حضرت مهیمن بیچون خلعت همایون ما را
بطراز واجب الاعزاز و کان تقیا و برا بوالدیه و لم یکن
جبارا عصیا مطرز گردانیده و کسوت صفوت انی اصطفیتک
علی الناس را مزین بحلیه و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت
حیا و برا بوالدتی بر قامت جبلت ما پوشانیده لاجرم همواره
اتباع امر جهان مطاع و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوا
لدین احسانا را نصب العین همت عالی رتبت داشته بعد از التزام
فرایض مکتوبه و مواظبت وظایف مندوبه دواعی خاطر
افاضت شعار بر انتظام اسباب موقوفات مزار حضرت والده
بزرگوار بموضع خیابان مختار و خانقاه منفعت آثار موسوم بنعمت آباد

که بنای آن از بدایع ابنیه بنای همت رفیع بنیاد ست
و مدرسه مقدسه که در جوار همان خانقاه مجد بنیاد قریب
بخیابان سلطانی بکازرگاه اتمام خواهد یافت برگماشته ایم
و مقرر ست که تمشیت این امور با هتمام موفور متصدی
صاحب شعور که پرتو درایت بر ساحت کفایت آن اندازد
مقدور و میسور نیست تا از محصول و ارتفاع آن بقاع نفاع
بیامن جد و استطاع او محظوظ گردند و آثار مثوبات
آن بفضایل حسنات حضرت والدین بزرگوار ما متواصل
باشد و آیات مبرات اوقات همایون بر صفحات
و الباقیات الصالحات خیر عند ربک تا انقراض ادوار
باقی مانده نتایج آثار الابرار لا یدخل النار علاوه خیرات
روزگار تبرع دثار گردد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بنابران چون معتمد درگاه خواجه جلال الدین فضل الله با وجود فضایل
حسبی و جلایل نسبی در ایام خجسته فرجام بهر امری که اشارت یافته
بنوعی که مرضی خاطر سعادت مآثر بوده بلوازم و مواجب آن

قیام و اقدام نموده و درین مدت انواع خدمات پسندیده
از خلال خمیره او بظهور رسیده درین وقت شغل حکومت
و داروغگی امور و مهمات مزار بزرگوار و خانقاه و مدرسه
فیض آثار مذکوره با صابت رای و فطانت کفایت او
مفوض و مخصوص گشت تا در انتظام اسباب بقاع و موقوفات
آن از انهار و قنوات و ضیاع و عقارات و منازل و مستغلات
و مزروعات و محصولات در بلده و بلوکات و مواضع
و ولایات آثار جد و جودت و کمال کاردانی و جلادت
بظهور رساند و در جمیع اوقات چنانچه از صدق اعتقاد او سزد
خلوص نیت را که مستتبع درجات دنیا و آخرت است وجهه
همت سازد سبیل همه جماعه آنکه خواجه مشار الیه را بی مشارکت
غیر متصدی این مهمات خیر دانسته در تمامی منسوبات و متعلقات
این امر رجوع برای اصابت شعار و مصلحت دید کفایت آثار او
نمایند متولیان و ضابطان و صاحب جمعان و مشرفان موقوفات
معموره این بقاع مذکوره حدود و ثغور و وقوف و حضور او

یکدینار و یکمن بار داد و ستد نکنند و اوامر و نواهی او را
در جمیع امور این شغل نافذ و معتبر شمرند و از مراتق مخالفت
مجتنب بوده از جادهٔ متابعت درنگذرند و آنچه از راه و رسم
این مهم است مخصوص او دانسته در وصول حق السعی که جهت او از دیوان
تعیین یافته اهمال جایز ندارند درین باب تقصیر ننمایند

نشان داروغگی بلدهٔ هراة

ثمرات شجرات سلطنت و جهانگشایی و ریاحین ریاض خلافت
و فرمانروایی برادران جمشید مخبر و فرزندان خورشید منظر
و امرای صایب رای و وزرای مشکل‌گشای و محرمان درگاه
گیتی پناه و ملازمان عتبهٔ کعبه اشتباه و جملگی افراد امم و تمامی
آحاد بنی آدم خصوصا کلانتران جماعات و پیشوایان محترفات
بلدهٔ هراة حفظها الله عن الحوادث والبلیات بدانند که چون
بتوفیق حضرت ربانی و تایید جنود آسمانی و سعایت ملازمان
خدمتکار و درایت خدمتکاران جان سپار عرصهٔ ممالک

بقبضهٔ

بقبضهٔ اختیار و حیطهٔ اقتدار ما درآمده شکرانهٔ این عطیت
و حق‌گذاری این موهبت را پیوسته بواعث خاطر افاضت مآثر
و دواعی ضمیر آفتاب تنویر بر نظم حال رعایا و حفظ و حمایت
برایا که ودایع حضرت خالق بدایع اند جل شانه مصروف
داشته‌ایم و مقتضیات همت اکسیر صفات بر تربیت خدمتکاران
صافی عقیده برگماشته‌ایم مصداق این حال و محقق این مقال آنست
که چون عرصهٔ دار السلطنهٔ هراة بمزید عواطف حضرت واهب
العطیات زینت جنة عرضها السموات دارد و بفر جلوس
همایون و استقرار مسند خلافت روزافزون و اشاعت
مراسم دین مبین و اشادت معالم شرع متین بر تمامت ممالک
روی زمین سمت تفوق و شرف ترجیح یافته و سکنهٔ آن خطهٔ
شریف و متوطنهٔ آن بقعهٔ منیف بالتزام اوامر اسلام و ارتکاب
شعایر شرایع نبوی علیه السلام از سایر طوایف انام ممتازند
لایق و مناسب بلکه لازم و واجب چنان می‌نماید که تفویض
امور حل و عقد و قبض و بسط این طایفهٔ شریفه بکف کفایت و ید درایت

معتمدی باشد که بحسن اخلاق و یمن اشفاق و صفت رافت و کمال
نصفت متصف بوده سکان و قطان آن دیار فردوس آثار
در کنف انصاف و پناه مراحم و الطاف او آسوده و ایمن
و مرفه و مطمئن روزگار گذرانند و در تعریک و تعذیب
و از جار و تادیب ظلمه و فسقه و فجره و سرقه و مباشران مناهی
و مرتکبان ملاهی بمقتضی فراست و کیاست شرایط بازپرس
و سیاست باقامت رساند و چون معتمد الخواص فلان
اقتنای این اوصاف سنیه و استقصای این عادات بهیه مرضیه
نموده در موقف سلطنت اعلی و سدهٔ خلافت والا خدمات شایسته
و عبودیات پسندیده بظهور آورده و جبلت بی‌حیلت او بمحاسن
اخلاق و اریحیت اعراق مفطور است درین وقت شغل داروغگی
و محصلی هو دبری دار الملک هراة مع ضمایم و ملحقات و مضافات
و منسوبات بعهدهٔ اهتمام او بازگذاشته آمد تا چنانچه از وفور
خیرخواهی و کمال نیک‌اندیشی او متصور است در استمالت
و دارایی رعیت و ضبط و سیاست اصحاب جرایم و ارباب ظلم

و بدعت و ذمایم مساعی مشکور بظهور آورد و ارتفاع رسوم
فسوق و فجور و اندفاع مرتکبان مناهی و شرور بحسن تدبیر
از لوازم شناسد و محافظت حدود و مسالک و ضبط و حراست
اطراف و مناسک واجب داند سبیل همه جماعات آنکه مشار الیه را
متصدی امر مذکور دانسته آنچه از مواجب و لوازم و وظایف
و مراسم این مهم است مخصوص او دانند و غیری را با او مشارک
و مساهم و مداخل و مخالط نگردانند و در تمامی متعلقات این امر
رجوع بدو و گماشتگان او نمایند درین باب تقصیر نکنند

نشان نیابت خالصات

چون تفویض امور دیوانی بکف کفاة و تعیین اشغال
سلطانی بعهدهٔ درایت و رعایت رعاة و دهاة امریست
مستحسن و معقول و قاعده‌ایست بغایت پسندیده و مقبول
چه ظاهرست که ضبط مهمات و ترتیب امور و نظم مصالح
و معاملات جز بمعتمدان کاردان کافی و نواب صاحب
کفایت متفق وا فی صورت نمی‌بندد بنا بران درین وقت

پرتو التفات بتفحص و تفتیش خالصات و خاصهٔ شریفه ممالک
و ولایات افتاده چنان معلوم شد که قصور و فتور بسیار
بمهمات و امور خالصات راه یافته و بعضی از رقبات بخرابی
روی نهاده و قنوات بویرانی نزدیک رسیده و بسبب
اجارات بی نسبت و امانات بی صرفه و غبطت و مداخلت
و تصرف ارباب جنایات و اصحاب خیانات و متغلبه
و مستاکله اختلال تمام پذیرفته چون صاحب اعظم خواجه فلان الدین
از زمرهٔ معتمدان ثابت قدم و جملهٔ مستوفیان صادق القول
راست قلم است و بر حسن اعتقاد او وثوق و اعتماد کلی حاصل
مصلحت چنان نمود که نیابت خالصات و املاک خاصهٔ
شریفه در جمیع ممالک و ولایات بجهت استتمام و کف کفایت او
باز داده آید تا بعضی از سوابق حقوق قدمت خدمت و لوازم حق
عبودیات مستحبات او مودی گردد بعد از شرایط استشارت
و استخارت جملگی مصالح و مهمات سرکار خالصه و خاصهٔ شریفه
ممالک محروسه بید کفایت و درایت او سپرده شد تا از سر

استظهار قوی بر مقتضی مسلکی جمیله در باب زراعت و عمارت و آبادانی
انهار و قنوات و اجرا بایرات و احیاء موات و بایات
و تدارک فتور و قصوری که درین وقت سانح گشته آثار
کفایت بظهور آورد و موضع بموضع از معتمدان کافی
و امینان کاردان و مزارعان و اکاروان با خبرت صاحب
وقوف سپارد و از تعطیل و تغافل و اهمال و تساهل ایشان
صیانت نماید و در وقت بذر و هنگام حصاد مشرفان امین
و ناظران با اعتماد تعیین کند که فوت و نقصانی واقع نشود
و محصولات و ارتفاعات را بقابضان معتمد و تحویلداران
با استظهار سپارد که چیزی باقی و منکسر نگردانند و اگر واقع شود
از عهدهٔ آن تقضی توانند نمود و آنچه جهت مساعدت و مصلحت زراعت
و مصالح دستوری ضرورت شود بمعرفت و استصواب
نواب دیوان اعلی مصروف دارد و در جمیع احوال صرفه و غبطه
دیوان مرعی داشته چنان سازد که در اعتناق این امر که میزان
امتحان او است مستحق مزید تربیت و مستعد علو مرتبت گردد و سبیل

نواب و کارکنان و مباشران امور و مهمات دیوانی و وکلا
و اکاروان و مزارعان و متصرفان خالصات و خاصهٔ شریفه
آنکه خواجه مشارالیه را نایب و نصب کرده ما دانند و شرایط
اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام او بواجبی بجای آورند و هر کرا
که بامری از امور مذکوره تعیین نماید بوجه لایق و مستحق باشد
مخالفت نورزد و معزوری که جهت این منصب معین شده بسال بسال
بی قصور و احتباس بدو رسانند درین باب تقصیر ننمایند

منشور بخشش زکوه

بر مقتضی فرمان علی الشان الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا
الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله
عاقبة الامور مستحق رتبت درگاه الهی و شایستهٔ قربت
بارگاه پادشاهی عالی مکانی تواند بود که در جمیع احوال
وجه همت علیه و تحری مراضی ذو الجلال بوده زخارف دنیه
دنیویه را سرمایهٔ حصول درجات سنیهٔ اخرویه سازد و از فواضل
صدقات و جلایل اموال زکوه فقیر از آنکه از احتمال بار فاقه

وکوتاه

و کوتاه بخت ناساز جنگ صفت دو تا گشته اند نوایی بنوازد
و چون بامداد و عنایات ربانی و اسعاد افاضات حضرت
سلطانی خلافت مکانی لمعات بارقات انوار این معانی
بر مرآت ضمیر هدایت تاثیر مؤید الدولة الخاقانی مقرب
الحضرت السلطانی فلان که نضارت ریاض سلطنت
و غزارت حیاض مملکت از رشحات سحاب فاضت فضیلت
او نشات یافته و باصابت رای صائب و تعامی و صفای طبع
لطیف مشکل گشای که مجموعهٔ مواهب الهی گنجینهٔ معانی نامتناهی است
در بدایت حال بر نهایت تأمل و وقوف یافته اتباع کریمهٔ
و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمه و ایقان
مرویه لا ایمان لمن لا صلوة له و لا صلوة لمن لا زکوة له لازم وقت
داشته از اجل مال و اجمل منال حسب مقتضیهٔ الشرع حصه زکوه بمصرف
میرساند و ما بقی حاصل اوقات در وجه عمارات بقاع خیرات
و صدقات و نفقات مستحقان و ارباب حاجات مصروف
می گرداند چنانچه در سر منزلی از مسالک جهان سبیل ما مسی ساخته

و در هر بقعه از ممالک برای واردان طریق مسکنی طرح انداخته
ان آثار تا تدل علینا لاجرم نقطه گردار مدار دایره دولت
گشته و محیط وار گرد اسباب جمعیت ظاهر و باطن درآمده درین
وقت چون بر ضمیر انور واضح بود که زکوة فرض خود بر مقتضی
سنت ادا می گرداند حکم فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه هرجا
کاشتکاران متوجب الحضرة مشار الیه سودا و خرید و فروخت
نمایند از صامت و سایر قاعد و قایم و عروض و دواب و اقمشه و اسباب از هر جنس
که باشند هیچکس بعلت باج و زکوة و مؤنات و مطالبات
تعرض نرسانند و پیرامون نگردد متصدیان اشغال زکوة
و مباشران امور و مهمات برین موجب مقرر دانسته بتقدیم
رسانند و ایشان را ازین جهات معاف و مسلم و مستخلص و مرفوع
القلم دانند و شکر و شکایت ایشان را اعظم مثمر و مؤثر شناسند و هر ساله
نشان و پروانه مجدد نطلبند

نشان کوتوالی قلعه

چون حضرت جهاندار لایزال جل و علا که

بهرام از امر اوست بر بام پاسبان
کیوان بحکم اوست برین قلعه کوتوال
شرفات قلاع گردون ارتفاع عظمت ما را بعنان رفیع المکان
آسمان برافراشته و حصن حصین سلطنت با تمکین ما را که مأمن
طوایف انام است از منجنیق حوادث و سنگ انداز نوائب
ایام محفوظ و مأمون داشته واجب چنان می نماید که در محافظت
حدود و ثغور و استحکام قلاع و حصون که بوقت یورش فترت
و فتن و زمان هیجان بلا و محن مناص و مفر طایفه رعایا
و مهرب و مقر قاطبه برایاست غایة سعی و اهتمام منظور رسد
و تیسیر این مطلوب و مأمول وقتی بوقوع و حصول پیوندد که
هر ثغری از ثغور امصار و سرحدی از حدود نواحی و اقطار
بعهده جلادت و مردانگی و حیطه درایت و فرزانگی معتمدی شود
که بکمال شجاعت و دلاوری و جمال بسالت و بهادری متصف بوده
بحلیه حزم و ثبات عزم و شعار فراست و فروسیت و دثار حرب
و ضرب و رزم متحلی باشد و چون معتمد الخواص فلان بجملگی این صفات

موصوف و بآثار این ما معروفست و در مواقف قتال و معارک
رجال و ابطال مرارا از و آیات صولت و صلابت و آیین
جلادت و مهابت مشاهده افتاده و سوابق خدمتکاری را
بلواحق جانسپاری انتظام داده درین وقت کوتوالی قلعه
فلان و حکومت حفظ و مقیمان آن حدود را بدو تفویض فرمودیم
تا از سر تیقظ و احتیاط بمحافظت آن ثغر محکم چنانکه از کمال کیاست
و شهامت و وفور حراست و صرامت او سزد قیام نماید و در تربیت
و استمالت متحفظان و متوطنان نواحی و اطراف و دار آسی
و تمشیت مزارعان آن زمین بقدر امکان کوشیده از شرایط
استواری و وظایف حزم و بیداری و تعیین پاسبانان و مردان
کاری و ضبط و محافظت کمینگاهها دقیقه نامرعی نگذارد و هر شب
بنفس خود گرد پایگاهها برآمده از پاسبانان خبردار باشد و در احراز
ذخایر سعی بلیغ نماید و اگر او را بیکی از حفظه و سکنه آنجا تهمتی و سوء ظنی
پیدا شود و اقامت او آنجا صلاح نداند بنزدیک ما فرستد
و آنچه دیده یا شنیده یا معلوم کرده باشد باز نماید تا مصلحت آن

بتقدیم رسد و اکثر اوقات ملازم و مستحضر قلعه بوده بشکار
و سیران کمتر بیرون رود و اگر ضرورتی حادث شود
یکی از اقربا یا معتمدان خود قایم مقام گذاشته بضرورتی که باشد
قیام نماید و پیوسته منهیان و جاسوسان بهر طرف فرستاده
از تمامی آن حدود برخبر باشد و از اشتغال بمحذرات و مسکرات
که مفضی بفسادات و مخاطرات بسیارست البته اجتناب لازم
شناسد مردم بیگانه و اجنبی و جاسوس مانند در قلعه نگذارد
سبیل افراد مستحفظان قلعه مذکوره و متوطنه نواحی آن از ارباب
و اعیان و زعما و کلانتران آنکه معتمد مشار الیه را محترم و مقدم
و حاکم و کوتوال آن قلعه دانسته از سخن و فرموده او عدول
نجویند و هر کس را بمهمی تعیین نماید یا بجایی فرستد امتثال او واجب دانند
و فرموده او را فرموده ما شناسند او نیز باید که بر وجهی بدین امر
قیام نماید که مستحق مزید تربیت گشته اعمال و افعال او بمحمدت
مقرون گردد درین باب تقصیر ننماید

نشان شیخ الاسلامی

برمرآت ضمایر اولی الالباب و مجالی سرایر اصحاب علم و آداب
مخفی نیست که بمقتضی نص و کان ابوهما صالحا یکی از عجایب مواهب
الهی و غرایب نامتناهی آنست که صلاح حال اسلاف اشراف را
وسیله تربیت و مرتبت اخلاف اعراف میسازد و طریق صواب
و سداد آبا و اجداد حمید را ذریعه حصول مبلغی و مآرب اعقاب
و اولاد رشید میگرداند پس بحکم نص کریم سبحانی و حکم قدیم
ربانی چون آثار مرضیه سلف صالح مطیه نجح مآرب و مقاصد
خلف مصلح است و پیوسته سلاطین ماضی این خاندان خلافت
آشیان برطبق تخلقوا باخلاق الله اتباع سنت الهی فرض
خود شناخته اند و اقتدا این شیمه کریمه را امام احوال و افعال
ساخته هرکس را که بر جاده صواب و سداد بر طریقه آبا کرام
و اجداد امجاد خود مستقیم بوده بحسن تربیت و مزید رافت
و عاطفت بمراتب اسلاف رسانیده اند و بمناصب علیه
و مناقب سنیه مخصوص گردانیده و در ارسا معالم خاندانهای
قدیم و احیاء عظام رفات عظام کریم آثار اعتبار و اهتمام ایشان

زینت صحایف لیالی و ایام گشته ما نیز بحکم انا وجدنا آباءنا
علی امة و انا علی آثارهم مهتدون تتبع سنن سنیه و سیر طریق
سیر مرضیه سلاطین بزرگوار لازم وقت داشته ایم و دواعی
همت و نهمت بر تقویت و تمشیت این معانی برگماشته ان
العروق علیها ینبت الشجر مقصود ازین اطناب آنست که چون
جناب مولانا و شیخ الاسلام الاعظم حاوی فنون الفضایل
والحکم فلان در احراز کمالات و قوانین ادب و قوالب
حکم و اسالیب حسب و تبحر در فنون علوم دینی و تعین در اصناف
قواعد یقینی و تفرد در حقایق و تجرد در شیوه نکته دانی مقدم
و مقتدا و مسلم و پیشوای طوایف علما اعلام و بلغا ذوی الاحترام
است و بر طریقه سنیه آبا عظام و اسلاف عالی مقام خود در رابطه
ارادت و هواداری و قاعده یکجهتی و جان نثاری این خاندان
سعادت مکان طراز کسوت مفاخر و عنوان صحیفه مکارم
و مآثر ساخته در وقت منصب سامی شیخ الاسلامی تمامی ممالک را
که از جلایل امور دینیه و شرایف مراتب و مناصب شرعیات

و از قدیم الایام متعلق بآبا و اجداد کرام او بوده و احکام مطاعه
و مناشیر موفور الاصطناع بذکر آن ناطق است بدو تفویض
فرمودیم و اختیار جمیع امور و مناصب شرعیه از منابر و محاریب
و امامت و تدریس و تذکیر و افتا و خطابت و تولیت
موقوفات و سایر امری که از توابع و مواجب این منصب جلیله
المراتب است بعهده تعهد و اهتمام او بازگذاشته آمد تا بنابر زی و
از سر اجتهاد و استظهار تمام بر امر تدریس و تحصیل و تکرار و تذکار
و تعلیم و تفهیم مواظبت نموده همگنان را ترغیب و تایید و تحریص
و تحریض نماید و ساعات اوقات غنیمت دانسته جز باکتساب
معانی و موجبات نیل درجات جاودانی مصروف ندارد
و در نظم اسباب دینی و مصالح امور علما و ترویج مساجد و منابر
سعی بلیغ مبذول فرماید پس مشاهیر سادات و ائمه و موالی
و جماهیر اصول و اشراف و اهالی ممالک محروسه آنکه این منصب را
من حیث الاستقلال بدو مفوض شناخته مداخلت و منازعت
ننمایند و تمامی متعلقات و منسوبات این منصب را باو مقرر و مسلم دارند

درین باب تقصیر ننمایند

حکم قضا بلده هراة باسم قاضی نظام الدین

چون حاکم محکمه قضا و قدر بحکم قضا مضا انا کل شیء خلقناه
بقدر مقالید نظام دین نبوی و مقادیر قوام شریعت مصطفوی را
بکف کفایت وکلاء دولت ما باز داده و زمام تمشیت
احکام اسلام و رعایت و محافظت دما و اموال مسلمانان
از خواص و عوام در قبضه سعایت و درایت امنا معدلت ما نهاده
لاجرم برطبق قضیه من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون
دعاوی خاطر افاضت مآثر بر احکام احکام دین متین برگماشته ایم
و دواعی ضمیر آفتاب تاثیر بر اعلاء اعلام شعایر شرایع مبین
مصروف داشته پیوسته مقتضی رای مملکت آرای متقاضی آنست
که امور دین و دولت را انتظامی و اشتات اسباب ملک و ملت را
التیامی حاصل باشد و وکیل عواطف الهی در محکمه علیه یقضی الحق
و هو خیر الفاصلین مضمون این دعوی را بشهادت شاهدان
ان الله یامر بالعدل والاحسان بثبوت رسانیده و حضرت قاضی الحاجات
لا مانع لحکمه و لا راد لقضائه بر صحت صورت دعوی و حقیت

مدعا، ما حکم فرموده وبعد سجل ثبات دولت و اثبات
سلطنت ما را که بکتابت ولا یأب کاتب ان یکتب کما علّمه الله
فلکیت مسطر کشه بتوقیع رفیع انی جاعلک للناس اماما موشح
گردانیده. اذا قضی امرًا فانما یقول له کن فیکون از شواهد
عدل این دعوی و دلایل صدق این معنی آنست که بمیامن امداد
سبحانی و تأییدات توفیقات ربانی در ایام سلطنت همایون
و روزگار خلافت روزافزون
هم عقل را کرامت وهم علم را کمال
هم ملک را طراوت وهم شرع را نظام
حاصل است تفصیل این اجمال و فذلک این مجموع انکه
امر قضا و حکومت امور شرعیه از امهات مهمات و قضایا
کلیه است چه نظام حال امم بلکه تمام مصالح عالم و تمییز حلال
از حرام و تیسیر مناهج خواص و عوام بقطع خصومات و فصل
معاملات بر قانون شرع پسندیده کاینات علیه اکمل التحیات
بازبسته است علی الخصوص منصب قضا قبة الاسلام هراة

که فحوی کریمه جنة عرضها السموات درباره او آیتی است و مضمون
مثل الجنة التی وعد المتقون از نزاهت اطراف و لطافت
اوصافش کنایتی و باوجود شرف جلوس همایون همیشه
مجمع علماء اعلام و مرتع فضلاء انام و مربع اکابر اسلام و منبع
زلال عرفان و مطلع انوار حقایق و ایقان
هست و بوده است و نیز خواهد بود بلدةٌ طیبةٌ وربٌّ غفور
و با این همه رفعت شان و رتبت مکان اهالی زمین فردوس
آیینش بالتزام احکام دین و اتباع شعایر شرایع سید المرسلین
و صفاء مشرب و زکاء مذهب و کمال حمیت و خلوص طویت بر کمنه
ربع مسکون سمت تفوق و صفت تقدم دارند بنا بر اینها شایسته
تصدی این امر جلیل و سزاوار تعهد این منصب واجب التبجیل عالمی
میسلمی تواند بود که بتایید ظاهر و باطن مستظهر و مطمئن بوده
حقوق الهی بواجبی بگزارد و حدود و اوامر و نواهی شریعت نبوی را
کما ینبغی بجای آرد و اعلاء کلمة الله عز اسمه قول و فعل و از حرف
انحراف از منهج راستی مصون ماند و رفع بناء شرع مستبین را

نصب العین همت داشته بجز رضاء سبحانی جازم باشد و فتح
باب ارتکاب دینداری را با اسباب امانت و حق گزاری
ضم ساخته کسر نفس از لوازم شناسد بنابرین مقدمات
چون جناب افاضت مآب نباهت پناه قدوة العلماء
المجتهدین صفوة البلغاء المتبحرین مولانا نظام الملة والدین احمد
لازال نظاما للشرع المجد باوجود رجاحت عقل و سجاحت خلق
و تبحر در فنون علوم و تجرد در قوانین فضایل و تقش در اسالیب
حکم و تعین در قوالیب حقایق بتمامی اوصاف رضیه متحلی و از شوائب
عادات ردیه متخلی است درین وقت امور قضا و حکومت
قضایاء شرعیه بلده هراة مع جملگی توابع و مضافات و ملحقات
بعهده تعهد و صیانت و قبضه اهتمام و دیانت او باز
گذاشته آمد تا بدل منشرح و امل منفسح و اعتقاد صافی و اجتهاد
وافی چنانچه شیمه کریمه اوست در باب فصل خصومات و قطع
دعاوی و حکومات و اجرای قصه و تعزیرات و عقود انکحه
مع الولی و بلا ولی و قسمت ترکات و محافظت اموال ایتام

و کتابت صکوک و سجلات و نصب و تعیین اوصیا و قوام بدل
مجهود بتقدیم رساند سبیل برادران جمشید مخبر و فرزندان خورشید منظر
امرا و عالی قدر و صدور منشرح الصدور صاحب صدر و وزرای
صایب رای و ملازمان بارگاه فلک فرسای و حکام و سادات
و موالی و کلانتران و ارباب و اهالی قبة الاسلام مذکوره
آنکه مولانا مشار الیه را متصدی امر مذکور دانسته آنچه از لوازم
و مراسم این منصب است من حیث الاستقلال برای و رویت
و فطانت و رویت او مفوض شناسند و در تمامی متعلقات
این مهم رجوع بدو و کاشکان او نمایند و بهر روایت که بر صحت
آن وقوف یافته عمل نماید او را مجاز و مرخص دانند و اوامر
و احکام او را که سرایه از فرط فقاهت و دینداری و کمال
نباهت و پرهیزکاری ناشی خواهد بود نافذ و معتبر دارند
و از مزالق مخالفت و مضایق ممانعت محترز باشند و او را
مأذون باستخلاف دانند مقرر است که مصادر اعمال و صوادر
افعال مولانا مشار الیه در رعایت بین المتخاصمین و تحقیق قضایاء

شرعیه از شایبه میل و مداهنت در جمیع احوال مصفّی خواهد بود

نشان قضاء هراة ایضاً

سادات عظام و امرا و حکام و موالی و مشایخ کرام و اصول و اعیان و ارباب و کلانتران و مقیمان و متوطنان بلاد خراسان عموما و دار السلطنه هراة و بلوکات خصوصا بدانند که همگی همت پادشاهانه باستحکام احکام دین اسلام و ارتباط قوانین شرع مصطفوی علیه السلام مصروف و موقوفست چون درین وقت مبانی شریعت غرّا و قواعد ملت بیضا بفوت [illegible] اقضی القضاة و الحکام الواصل الی رحمة الله الملک العلام تغمّده الله بغفرانه قطب احمد سمت اختلال پذیرفته بود خاطر آفتاب مآثر جهان قضا نمود که قواعد دین متین و تقاعد امور شرع سید المرسلین بدو قایمهٔ رفیعه که بقیهٔ اسلاف اشراف قضاة اسلام و نقاوهٔ اخلاف اعراف ولاة ایام اند و تماقد وستی اعاظم البلغا زبدتی اکابر الفضلا صاحب الاحساب الشریف و الانساب الجلیل مولانا نور الملة و الدین

محمد الامامی و مولانا قطب الحق و الدین محمد الامامی دام الله معالیهما شرف استحکام یابد بنا بران منصب جلیل المراتب قضای دار السلطنه هراة را بهمان دستور که تعلق بجناب مغفور مشار الیه داشته بمشار الیهما تفویض فرمودیم می باید که ایشانرا صاحب منصب این امر شریف دانسته هرچه از مواجب و لوازم این مهم خطیرست بدیشان مفوض و مقرر دانند و در جمیع اوامر شرعیه رجوع بدیشان نموده احکام ایشانرا معا او وحدا نافذ و معتبر شناسند و عزل و نصب محتابان دار القضا و قوام و اوصیا و ضابطان اموال غیّب شرع و مجانین و سفها بقبضهٔ اختیار ایشان موکول شمرند و نقیر و قطمیر متعلقات و منسوبات این منصب عالی را مخصوص مشار الیهما داشته مجال مداخلت و مساهمت غیری را با ایشان محال دانند و اقصی الغایه و الامکان رعایت دقایق تعظیم و اکرام و تبجیل و اعظام ایشان که از قبیل واجباتست لازم دارند و احکام و اوامر ایشان و کاتبان ایشانرا که هر اینه موافق دین حق بلکه حق مطلق خواهد بود بقدم قبول

و اذعان تلقی و استقبال نموده از مزالق مخالفت و عصیان احتراز و اجتناب نمایند از جوانب برین جمله بروند درین باب تقصیر جایز ندارند

نشان قضای ولایت سبزوار

چون حضرت قاضی الحاجات بقواطع حجج و شواهد بینات در محکمهٔ یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید سجل امنیات ما را بعد از اقامهٔ بینهٔ عادله قضیهٔ و الله یقضی بالحق در ضمن مرافعهٔ اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل بتوقیع یقضی الحق و هو خیر الفاصلین مزین ساخته و کاتبان دار القضاء و لا یأب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب محضر ادعای خلافت ما را بشهود عدول اولئک هم الصادقون موشح گردانیده حسبنا الله و نعم الوکیل لاجرم پیوسته بلوازم حقوق حضرت سبحانی مقر و معترف بوده قضای حق این موهبت عظمی و ادای شکر این کرامت کبری را داعی خاطر قضا مآثر بر اعلاء اعلام شریعت غرا و ارسای قواعد ملت بیضا متوجه و مصروفست مقتضیات رای قضا مضا متقاضی آنکه چنانچه قیام بنای سید ایمان برکن شدید صلوة است

که الصلوة عماد الدین حسن و مستحسن چنان تواند بود که آنچه از لوازم دین اسلام است بعمدهٔ قایم گردد که صرصر میل مناهی ارکان او را در تزلزل نیندازد و شوایب کدورات شبهات سرچشمهٔ آب حیوة صافی صفات او را مکدر نسازد خصوصا امر قضا که از امهات مهمات امور دین متین و کلیات اوامر شرع مبین است و چون وقوع در مقتحمات و پا و پس شیطانی و اتباع مشتهیات نفسانی مرکوز قرایح و طبایع گشته تصدی معاملات و تقلد امر بمعروفات و نهی از منکرات مناسب احوال مسلمی متدینی است که بقوت ایمان و امانت مستظهر بوده مطمح نظر عالی منظر او جز مراضی حضرت سبحانی امری دیگر نباشد و صلابت و مهابت او را در خواطر وقعی تمام و فراست و کیاست او را در امور اثر لا کلام باشد و اقوال و افعال او در جمیع احوال عمدهٔ اعمال تواند بود مردان که عماد شرع و دین ایشانند بر وجه حسن بدانک خوش هر دانند بنا برآنچه جناب افاضت مآب سیادت ایاب هدایت انتساب مرشد الایام منقذ الانام جامع

کمالات النفسانیه محرز محاسن اوصاف الانسانیة المتصف بالخلق الحسین
والخلق الحسن مصدوق منطوق مارآه المومنون حسنا فهو عند الله
حسن عماد الحق والدین بابا حسن خوشمردان ادام الله ظله لاشاعة
مراسم الشرع والایمان بدین شمایل رضیه مفطور وبدین خصایل
مرضیه مجبول است وفضایل نسبی وحسبی وفواضل موروثی
ومکتسبی او در اقطار آفاق کالشمس فی النهار سمت اشتهار دارد
درین وقت منصب جلیلة المراتب قضا وامر معروف ونهی منکر
بلدهٔ طیبه سبزوار مع توابع ومضافات وضمایم وملحقات بید
امانت وکف کفایت ودیانت او تفویض نموده شد وزمام
حل وعقد وعنان قبض وبسط امور شرعیه انجا از قطع وفصل دعاوی
وخصومات واداء حدود واجرای تعزیرات وکتابت صکوک
وتمسکات وسجلات وعقود انکحه مع الولی وبلا ولی ونصب
اوصیا وقوام وضبط اموال سفها وارامل ومجانین وایتام واقامت
جمعه وجماعات وترویج معابد ومساجد وبقاع خیرات وضبط
وتعمیر موقوفات ومحصولات آن وتعیین مقادیر طلبه ووعاظ

واصحاب افاده واستفاده وحفاظ وائمه وامامان ومؤذنان وارباب وظایف
خمور ومسکرات وازالهٔ فجور ومنکرات وتعیین اسعار وتکمیل
ذراع وتعدیل اوزان وعزل ونصب متولیان ومباشران
اوقاف بر وجه شرع شریف واجرای بایرات واحیای
بایبات وکفایت مداخل موقوفات وما یکون من هذا
المهمات مستقلا بلامشارکت غیر بعهده اهتمام جناب مشار الیه
باز داده آمد تا چنانچه از کمال حمیت ودینداری ایشان متصورست
در تقویت امور دین وتمشیت اوامر شرع سید المرسلین جهد محمود
مبذول دارد جهت دفع ورفع فسقه وفجره وردع ومنع اوباش
ومبتدعه وقلع وقمع ابنیهٔ محدثه نامشروعه کماینبغی اهتمام تعیین
فرماید ودر جمیع اوقات رعایت مساوات بین المتخاصمین بروجهی
که ارتضیه رضیه وسزد نصب العین خاطر دارد سبیل برادران نیکو سیرت
پرور وفرزندان عدالت گستر وامرای عالیرای وصدور
صدر آرای ووزرای کفایت افزای وطبقات سادات
عظام وطوایف ایمه وعلماء اعلام ومشاهیر بلغا وجماهیر فضلا واصول

واعیان وارباب وکلانتران ومقیمان ومتوطنان واعراب واتراک
واحشام وصحرانشینان ولایت مذکوره یقضی الله حوایجهم آنکه جناب
مشار الیه را قاضی وحاکم امور شرعیه انجا دانسته هرچه از لوازم محرره
ومتعلقات این مهم است مخصوص او شناسند وشرایط تقویت
وتمشیت بجای آورند واوامر واحکام او را که هرآینه موافق شریعت
مطهره خواهد بود امتثال نمایند ووظایف اعزاز واکرام ومراسم
تعظیم واحترام حسب المقدور بظهور آورند از جوانب برین جمله
بروند درین باب تقصیر ننمایند

نشان قضا باسم مولانا نور الله

جون حضرت قاضی الحاجات در محکمه علیه یقضی الحق وهو خیر الفاصلین
برثبوت قضیهٔ سلطنت ما بشهادت شاهدان عدل واحسان
حکم فرموده وسجل مدعای معدلت ما را بتوقیع عالی انا جعلناک
خلیفة فی الارض موشح گردانیده پیوسته دواعی خاطر خطیر
ودعاوی ضمیر منیر مقتضی آنست که اوامر شرع متین ونق گیرد
واحکام دین مبین نور ونظام تمام ورواج وتمشیت لاکلام

پذیرد ونیل این مقصود جز بتعیین بار عامان متعین وتقلید وارعان متدین
میسر نمی گردد بنابر آنچه درین وقت ارباب وکدخدایان ولایة
فلان محضر نوشته بعرض رسانیدند که امور قضا انجا مختل
ومعطل مانده کسی که شایستهٔ تقلد این منصب جلیل تواند بود دینت
ومولانا اعظم مولانا ضیاء الدین نور الله که بحکم اتقوا
فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله بکمال کیاست ووفور فراست
موصوف است استحقاق مرتبه کور حاصل دارد حکم فرمودیم
که قاضی وحاکم امور شرعیه وقضایا دینیه انجا بوده در اعلاء اعلام
دین نبوی واحکام شریعت مصطفوی مجهود موفور مبذول
گرداند سبیل سادات وموالی وارباب واهالی ومقیمان
ومتوطنان واحشام وصحرانشینان آنجا آنکه مولانا مذکور را
متصدی این مهم دانسته انچه از لوازم ومواجب این منصب است
جون اجرای حدود وتعزیرات وقطع وفصل دعاوی وقضایا
وخصومات وقسمت ترکات وضبط اموال ایتام ومتروکات
بلا وارث ومجانین وسفها ونصب قوام وتعیین اوصیا وعقود انکحه

مع الولی وبلاولی و تعدیل ذراع و میزان و تکمیل مکیال و اوزان و تعیین
تسعیر و دفع و رفع رسوم ظلمه و قوانین مبتدعه و قلع وقمع
ابنیهٔ محدثهٔ نامشروعه و تفحص حال اماماًن و موذنان و زجر و منع
اوباش و اضالیل و تادیب و تحریک فسقه و فجره و اباطیل و مانع
منع القبیل مخصوص او شناسند و غیری را با او شریک و سهیم
ندانند و تقویت و تمشیت و اعزاز و اکرام او بجای آورند
او نیز باید که بنوعی بدین امر جلیل قیام نماید که عند قاضی الحاجات
از عهدهٔ جواب بیرون تواند آمد از جوانب برین جمله بروند

احکام احتساب

چون بحکم کل کلام ابن آدم علیه لا له الا من امر بمعروف و نهی عن منکر
و ذکر الله رابطهٔ امور طایفهٔ بشر و واسطهٔ مناظم عالم از خیر و شر
بی وسیلهٔ امر معروف و نهی منکر صلاح و قوام نمیگیرد و اوامر شرع
مبین و احکام دین متین بی تمشیت علما مجد و تقویت فقهای مجتهد
رونق و انتظام نمی پذیرد و لاجرم مضمون کریمهٔ ان مکناهم فی الارض
اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر

و فحوی مؤدای من رأی منکرا فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه
فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان نزد یک ممکنان
حکم جهان مطاع و حکمت واجب الاتباع است چه ظاهرست که اگر عیاذاً
بالله امر جلیل الحساب احتساب بواجبی مودی نگردد خلایق از مزالق
ضلالت مناهی و متقحمات جهالت و گمراهی سلامت نیابند
و سرایهٔ قواعد دین اسلام مختل ماند و بر مقتضی الملک والدین توأمان
امور و مصالح مملکت مهمل و معطل گردد فلله الحمد والمنة که صفحات
حسنات اعمال ما بارقام اعلاء اعلام دین متین مزین است و اوراق
اخلاق کریم الاعراق ما بآیات احکام شرع مبین مبین است
پیوسته دواعی همت بلند بر اشادت مقاعد شریعت غرا مصروف
داشته ایم و همواره بواعث نهمت ارجمند بر اشاعت محاسن ملت
بیضا برگماشته علی الدوام اکرام علماء ربانی که مفتیان احکام
الهی و منهیان اوامر و نواهی اند بر وفق اکرموا العلماء فانهم عند الله
کرماء التزام نموده ایم و دایم الایام در رفع آثار بدع و اثام
بحکم وامر بالمعروف وانه عن المنکر جد بی حد و سعی تمام

مبذول فرموده و شاهد صادق این دعوی و دلیل واضح این معنی
آنست که هر یک از امور دینیه را بعهدهٔ اجتهاد یکی از علماء تقیه منوط میم
تا بوفور علم و دراست و کمال فهم و فراست در تمشیت آن رزوی
حسن اعتقاد و وظایف جد و اجتهاد باقامت رساند بنا برآن چون
مولانا اعظم جامع فنون العلم والحکم قدوة اصحاب الزهد والتقوی
صفوة اصحاب الدرس والفتوی مولانا نصر الدین احمد لا زال
نصر الدین لاحمد بطیب شمایل و فرط فضایل و وفور تقوی و رشاد
و صنوف علم و اجتهاد اتصاف دارد درین وقت امر خطیر و خطب
کبیر احتساب بمولانا اعظم مشار الیه من حیث الاستقلال همچنان
که سابقا تعلق بپدر مرحوم او میداشته تفویض فرمودیم تا چنانچه
از حسن اعتقاد و کمال اجتهاد او متصورست در لوازم و مواجب
این منصب جلیلة المراتب مساعی جمیله بظهور آورد و در منع و ردع
فسقه و فجره و قلع و قمع قوانین مبتدعه و اقامه اذان و صلوات
و اشاعت جمعه و جماعات و اراقه خمور و مسکرات و ازاله فجور
و منکرات و اجرای حدود و تعزیرات غایة جهد مبذول دارد

آب روی پیاله و جام عقوبت انجام را ریخته شیشه ناموس ایشان را
برسنگ افسوس زند و بنصایح تلخ الحق پنبهٔ غفلت از گوش صراحی
بکشد و اگر سرکشی نماید گردن او را نرم سازد شکم پرحرام مشک باده
چون چنگ بوزه بدر د سنگ گرم تهدید در درون پرخون
خم انداخته چون خمار صبوحی زدگان بشکند بحکم کل مسکر
حرام از تا توره یا بوزه یا بنگ هرچه بیند بر اندازد مغنی
بی معنی گوی اگر بی قانون شریعت آواز کند چون مغنی بزخم گوشمال
فریاد از نهاد او برآرد چنگ بی ننگ را در کنار هر کس بیند
موی گیسوی او را ببرد بضرب طپانچه پوست از روی دف
باز کند نی اگر بی آهنگ پردهٔ شرع راه برگیرد نگذارد که نفس
از و برآید طنبور بی مغز نامعتدل گوی اجابت زند که چون
عود بسوزد رباب خشک مزاج را در هر مجلس که بیند بزخرش
نشانده اخراج نماید غیچک سلیطه را بزخم طاسکی از محفل بیرون کند
بحرارت وعید شدید ولهم عذاب الحریق رطوبت از دماغ
سکاری بدر آرد و بتقریع من اعتقد حله قتل خیال پوچ از کلهٔ خشک

بکمیان پرون برد و بهر روایت که در مذهب حنفی بمنع و زجراو
باشد جون عمل نماید مجاز و مرخص بوده در تعیین اسعار و تکمیل
اوزان و تعدیل ذراع غایة اهتمام بظهور رساند و در هر موضع
که منکری بپسند اجرا حکم شرع نموده از منهج راستی در نگذرد و سبیل
همکنان انکه مولانا مشار الیه را بی مشارکت غیر متصدی این مهم
خیر دانسته تقویت و تمشیت و اعزاز و اکرام او واجب دانند
و در تحقیق حال امامان و تفحص جماعت بیان و محتسبان و عزل و نصب
ایشان بر وجه شرع او را متعین شمرند و او نیز باید که بر وجهی
که از صدق عقیدت و صفا طویت و کمال علم و دیانت او
و وفور تقوی و صیانت و صنوف فراست و فطانت
متصور است بنوعی از عهده این مر تقصی نماید که یوم یقوم الحساب
از عهده جواب احتساب تقصی تواند نمود از جوانب برین جمله بروند

ایضا نشان احتساب

بر ضمایر ارباب الباب و ضمایر اصحاب ایمان و احتساب مستور
حجاب احتجاب و محجوب نقاب ارتیاب نماند که تحری مراضی

سبحانی و تحصیل مرادات جاودانی بل وسایط مناظم عالم
و روابط مصالح جمهور بنی آدم بر ارتکاب مراسم عدالت
و اجتناب از مزالق ضلالت منوط و مربوط است و استقامت
بر مسالک هدایت و رستکاری از مهالک غوایت بر اتباع
اوامر الهی و امتناع از مناهی مقصور و محصور و جون
متابعت و مطاوعت هوی که بسوی نفوس در ورطات هوان
و مقتحمات خذلان از جمله تبعات آنست مرکوز طبایع و مالوف
قرایح شده و بیشتر انس انس بسوء سوء مایل و اکثر میل بشر بشر راغب
کشته بحکم و امر بالمعروف و انه عن المنکر ایجاب و نهی منکر
بر کافه انام حکمت جهان مطاع و تقویت شرایع ملت احمدی
و تمشیت شعایر شریعت محمدی بر قاطبه اهل اسلام حکمتیت لازم
الاتباع بر حسب کریمه و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس
عن الهوی فان الجنة هی الماوی کل مقصود ار کلشن جنت موعود
کسی جیند که محبت و رضای حق را بر متابعت هوای نفس خود برگزیند
همه رضای خدا جوید از جهان خدا

امر معروف

همه صلاح جهان خواهد از خدای جهان فلله الحمد علی افضاله که صفحات
حسنات اعمال ما بارقام اعلا اعلام دین متین مزین است
و آیات بینات آمال ما بارسام احکام شرع مبین متین پیوسته
دواعی همت بر اشادت مقاعد شریعت غرا مصروف و همواره
بواعث نهمت بر اشاعت مراسم ملت بیضا موقوف است علی الدوام
اکرام علماء ربانی که مفتیان احکام الهی و منهیان اوامر و نواهی
بر و فق اکرموا العلماء فانهم عند الله کرماء التزام نموده ایم و کرالیالی
والایام در رفع اثار بدع و آثام و دفع مواد ملاهی و ملام جد تمام
و اهتمام لاکلام مبذول فرموده یکی ز شواهد این دعوی و دلایل
این معنی آنست که هر یک از امور دینیه را بیکی ز علماء مجد مجتهد میفرماییم
تا بوفور فراست و دراست و کفایت و کیاست در عنای نظم متفرقات
و شرایح متعلقات آن مر تعاقب تقویت و تربیت ما منتظر بوده
از روی حسن اعتقاد غایة جد و اجتهاد با قامت رساند بنا بر این دو وقت
حکم فرمودیم که مولانا الاعظم البارع الوارع المتورع خلف اعاظم العلماء
المحققین مقوی مراسم الشرع المستبین مولانا نجم الدین محمد بن المرحوم الجلیل الاجل

الافضل الاکمل مولانا جلال الملة والدین القاینی ادام الله توفیقه
وجعل الهدایه رفیقه و کاسم ابیه کان نجمه صاعدا که در ایام اسلاف
اعاظم این خاندان بموجب احکام اعمام کرام و اخوان عالی مقام ما
مدتی در بلده هراة و بلوکات و ضمایم و ملحقات متصدی امر جلیل
الجناب احتساب که از عظایم امور دینی و جلایل مهام تعیینی است
می بوده و کما ینبغی از عهده دقایق این امر خطیر و خطب کبیر تقصی نموده
بمشارکت و موافقت مولانا الاعظم الاعلم حاوی فنون العلوم
والحکم مصباح النجاح فی دیاجیر الظلم الفاضل الکامل الکافی مولانا
نظام الحق والدین احمد الخوافی ید یم الله تعالی تقویة و فی تقویة الشریعة افواه
که حالا جند وقت تا بموجب فرمان واجب الاذعان من حیث
الاستقلال بمنصب رفیعة المراتب احتساب اشتغال دارد و در حال
نداء اشدد به ازری واشرکه فی امری از زبان جلال و بیان تعال و
بسامع جلال ما میرسید و بمواعد وعواید سنشد عضدک مستظهر و امیدوار
می کشت بشرایط این امر قیام و اقدام نماید و جون از اتفاقات حسنه
بینهما اشتقاق اسمی و اتفاق رسمی حاصل است بحکم شجرة الوفاق

تمر بلاخلاف بوفاق واتفاق یکدیگر بمواجب ومراسم وروات
ولوازم این شغل بذل مجهود نموده بموجب فحوی فتوی ومقتضی
شریعت غرا بمنع وردع فسقه وفجره ودفع ورفع رسوم
وقوانین مبتدعه اشتغال نماید محققان نا وزان ومطففان بکیال
ومیزان اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون بر وجه شریعت
باذب وسیاست منزجر گردانند در ازاله فجور ومنکرات اراقه
خمور ومسکرات واقامت فرایض وواجبات واداء جمع
وجماعات واجراء حدود وتعزیرات وامضاء احکام صیام
وصلوات وانزجار مرتکبان فجور حسب المقدور مساعی جمیله مبذول
رساند در تعمیر مساجد وتنظیف معابد وتادیب تارکان صلوة
وتعریک متصدیان منکرات وتفحص حال امامان ومؤذنان واندفاع
شرور مفسدان ومؤذیان وکسر ظروف وآلات منهیات
ورعایت جمیع ما یتعلق بهذه المهمات مرعی داشته عامه عوام را بتعلیم
شرایع واحکام اسلام ترغیب وتکلیف نماید تعیین اسعار وتکمیل
اوزان وتحقیق ذراع وتعدیل میزان برطبق وزنوا بالقسطاس

المستقیم فرماید پیوسته فحوی مؤدای اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا
بالعدل را نصب العین خاطر داشته از منهج راستی بهیچ جهت منحرف نگردد
سبیل کافه برایا آنکه دست تصدی مولانا الاعظم المذکور را در
این امر بر طریق مسامحت ووفاق وسبیل مشارکت واتفاق
قوی ومطلق دانسته وظایف اجلال واکرام وشرایط اعزاز
واحترام او بتقدیم رسانند واوامر ونواهی او را که مرآینه در ترویج
وتزیین امور دین متضمن فواید نامتناهی خواهد بود بقدم اذعان
وامتثال تلقی واستقبال نمایند واو را ماذون باستخلاف شناخته
نصب وعزل کماشتگان و را درین امر مفوض برزانت رای
وفطانت مشکل گشای او دانند طایفه حکام ومباشران امور مهام
وظیفه مساعدت وطریقه معاضدت مرعی ومسلوک دارند وهیچ دقیقه
از دقایق امداد واعانت موقوف نگذارند مقرر است که بوجه
حسب معیشت مولانا الاعظم المشار الیه وجمعی که بمدد ومعاونت
جهت تمشیت این امر ملازم او خواهند بود هر ساله مبلغ شش هزار
دینار کبکی از جهات بیت المال ومقدار دویست خروار غله

از مال بلوکات از ابتداء شروع بدیشان رسانند وچیزی قاصر
ومنکسر نگردانند مولانا مشار الیه نیز باید که ابتغاء لوجه الله تعالی
ومرضاته حقیقت بی سمع وبی بصر وبی نطق وبی بطش را امام
امور داشته رضای حضرت احدیت را وجهه همت سازد
وبالکلیه خاطر از اسباب شوایب میل ومداهنه باز پردازد
فی الجمله در جمیع احوال عمل بران منوال نماید که عند قاضی الحاجات
یوم یقوم الحساب جواب احتساب تواند گفت

منشور تدریس مولانا رکن الدین مسعود شروانی

چون حضرت علام الغیوب که مبین ن والقلم وما یسطرون
ومدرس مدرسه مقدسه انی اعلم ما لا تعلمون است بهدایه کافیه
وغایة وافیه طوالع سعود دولت عاقبت محمود ما را از مطالع
مسعود وجعلناکم خلایف فی الارض شرف طلوع داده وبمفتاح
کرامت ابواب تصرف اسباب مختصر دنیا را بی توسل متوسطی
بر جبهه شمسیه الشعاع سلطنت ما گشاده منبع خاطر مبین ومشرع ضمیر
محیط آیین ما را که جامع فصول حکمت الهی است خزانه جواهر

نصف الجزو

عوارف ومعارف ولله خزاین السموات والارض گردانیده
وکواکب ثواقب ضمیر منیر ما را که مشارق مصابیح انوار حقایق
نامتناهی است بتلویح فکر ثاقب وتوضیح رای صایب مصباح
منهاج دین وکشاف مشکلات یقین ساخته باوج رفعت وفناء
مکانا علیا رسانیده لاجرم ایضاح این معنی را من البدایة
الی النهایة بحکم اکرموا العلماء فانهم عند الله کرماء صرف عنان
ارادت بنحو اکرام علماء انام لازم داشته ایم وقصارای امنیت
بر رفع آثار جهالت دنیه ونصب اعلام علوم دینیه که کسر بنای
ضلالت در ضمن آن ضم است جزم بر گماشته رای مشکل گشای
از صفحات اوراق روزگار جز ورق مباحثه خیرات نمی گشاید
وخاطر فیاض از حاشیه سواد وبیاض لیل ونهار جز متن مذاکره
مبرات مطالعه نمی نماید همواره دواعی باطن سعادت میامن
که قانون شفاء امراض وحاوی کلیات اغراض است بر تاسیس
مبانی علوم شریعت اثر مصروف است وبواعث ضمیر کیمیا تاثیر
که مجمع مجمل ومفصل آیات سعادت است بر ترتیب امور علماء

فضیلت گستر موقوف بنا بران چون مدرسهٔ شریفهٔ مهد مرحومهٔ
کوهرشاد بیکم انزلها الله الفرادیس و انال روحها التقدیس
مجمع علماء کبار و مرجع فضلاء روزکارست و عظمت شان
و رفعت مکان او بر علو همت عالیه و صدق نیت صافیهٔ
بانیه آیتی است صریح و روایتی صحیح درین وقت پرتو التفات
بر نظم اسباب افاده و جمع اشتات افاضهٔ آن بقعهٔ شریفه
و مدرسهٔ منیفه انداخته منصب علیة المراتب تدریس صفهٔ
شمالیهٔ آنرا بجناب فضایل مآب مولانا الاعظم الاعلم محرز اصناف
الکمالات بین الامم مولانا رکن الدین مسعود ادام الله مآثر
افاضته که در احکام مبانی دلایل رکن مقصودیست ثابت و متین
و در ایضاح معانی مسایل بیاض مسعودیست واضح و مبین با وجود
ارتقا بمدارج والذین اوتوا العلم درجات اتصاف بفحوی کریمهٔ
واخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین حاصل دارد تفویض
فرمودیم تا جناب اذو فور فطنت وافیه و کمال فضیلت شافیهٔ
مولانا مشار الیه نزد حواشی خواطر طلاب حقایق را برقوم

نتایج افکار بدایع آثار خود مزین کرداند و مسایل ضمایر اصحاب
دقایق را بزانت رای مشکل کشای بسرحد وضوح رساند سبیل
برادران خلافت مجد و فرزندان سعادت منظر و امرای
عالی رای و صدور و وزرای صاحب کفایت صایب درایت
و نواب خجسته رؤیت فرخنده رویت و اهالی و اشراف
و متولیان و مباشران اوقاف آنکه مولانا مشار الیه را من حیث
الاستقلال متصدی این امر دانسته انچه از لوازم و مواجب
این منصب است بجانب او مخصوص شناسند و بر حسب روایت
بلاغت آیت من اکرم عالما فقد اکرم الله تعالی طریقهٔ اعزاز
و اکرام و وظیفهٔ اجلال و احترام نسبت باو مسلوک و مرعی داشته
از آنچه موجب توزع بال و تردد حال او باشد احتراز واجب دانند
و وظیفهٔ تدریس حسب الاستمرار بی اجتباس و اقتصار بدو رسانند
تا بفراغت خاطر صحایف ایام تحصیل را بی تعرض عوارض تعطیل
بمآثر کمال موشح و محشی تواند داشت

نشان تدریس مدرسهٔ میرزا سلطان احمد

بر مطالع ضمایر اولی الالباب و مشارق پیرایهٔ اصحاب علم و آداب
که مجالی تجلیات والذین اوتوا العلم درجات است لا محاله جلوهٔ
ظهور یافته باشد که تا حضرت عالم الخفیات صفحات مکتوبات
مکنونات را برقوم بدایع حکمت محشی کردانیده نقدی نفیس تر
از جواهر زواهر علوم دین در دامن خلعت ایجاد و تکوین ننهاده
و تا قلم مشیت رقم کاف و نون بر صحیفهٔ اذا اراد الله شیئا
کشیده دری کرانمایه تر از محبت علم و علما
در جیب آرزوی هیچ مخلوقی نیفتاده و آیت صریح هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون محقق این حال و روایت صحیح
من احب العلم والعلماء لم تکتب خطیئته ما دام حیوته مصدق این مقال
بر عنوان صحایف مسعود الابتدا دولت هر بختیاری
که بطغرای ارادت اصحاب علم و عوارف موشح و دیباجهٔ
اوراق اخلاق محمود الاثار هر نامداری که بآیات ترتیب
ارباب معانی و معارف مزین باشد هر اینه باشد
هم بدنیا کامکار و هم بعقبی رستکار و هذا من مقتضیات الدولة

الاحمدیه والاتفاقات الملة المحمدیه فلله الحمد والمنة که جبلت
ذی جبلت ما بحلیهٔ جلیهٔ این اطوار حمیده متحلی و طینت طیبهٔ ما بزیور
پرنور این آثار پسندیده متجلی است همواره انوار آیات
این سنن سنیه از جبین مبین ما مبتلا ست و پیوسته بازهار آثار
این سیر رضیه جان جهان ما مزین لاجرم نتیجهٔ این اعتقاد
سعادت معاد عاجلا آنست که حضرت علام بنان بر طبق
امل خرار الاجیان الا الاحیان قرة بصر و فلذهٔ جگر ما را اعنی
فرزند ارجمند برخوردار منظور انظار عنایات عالم الاسرار
زایچهٔ تقویم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم فحوای معزای
ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم نهال مثمر روضهٔ عدل
و احسان ابو الفتح غیاث الدین محمد سلطان وقاه الله
عن الآفات والمخافات و رقاه علی اعلی مدارج المرادات را
منبع علم و عرفان و معدن حقایق و ایقان کردانید والباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا شکرانهٔ این توفیق را
که رفیق طریق هدایت ما کشته شمهٔ از اصناف مبرات که مخزون خاطر

فرخنده مآثرت بظهور آورده در نواحی مزار فردوس اشتباه
کازرگاه که مدلول کریمهٔ جنات وعیون وزروع ومقام
کریم آیتی در شان اوست کمثل جنة بربوة حظیرهٔ بنا فرموده‌ایم
هواشی چون روایح انفاس مسیحا بوقت اظهار بشارت
ویاتی من بعدی اسمه احمد بیماران مرض جهالت وضلالت را
شافی وفضایش چون ساحت سینهٔ بی‌کینهٔ متقیان ملة احمدی
برحسب انا واتقیاء امتی برآء من التکلف صافی

نیابی ساحت درگاه خرمیدان اپلاسش
نه بینی صفهٔ دهلیز جز ایوان ایمانش

ودران حظیره مدرسهٔ عمارت نموده‌ایم اطراف فضایش
بانوار نجوم زاهرهٔ ذوات بابرکات علماء دین دار روشن
واقطار نایش باشجار مثمرهٔ عناصر فضیلت مآثر بلغاء عالی مقدار

مزین ز هر جانب درختی شاخها پرمیوهٔ حکمت
خروشان در نوای حمد مرغان خوش لحانش

درین وقت خاطر
عاطر متوجه انتظام اسباب افاده وافاضهٔ آن بقعه داشته

منصب تدریس آنرا بعهدهٔ اهتمام جناب افاضت مآب
مولانا الاعظم الاکمل جامع اصناف العلم والعمل الواقف علی
مواقف الحقایق والعوارف المرتقی بعوالی الهمم الی مدارج الکمالات
والمعارف قاید الطالبین لنیل المطالب والمقصود مولانا
سعد الملة والدین مسعود عمت مآثر افادته وشاعت میامن
افاضته نمودیم وجمیع لوازم ومواجب این منصب جلیلة المراتب را
بکف اختیار ویداقتدار او تفویض فرمودیم تا چنانچه از محاسن
فضایل ومکارم شمایل او آید وشاید صفحات خواطر طلاب
یقین را بر قوم دقایق حقایق ورسوم حقایق دقایق بیاراید
اوقات ایام تحصیل را از آفات عوارض تعطیل مصون داشته
غوامض مسایل متلمذان را بدقت رای مشکل گشای مبین دارد وهیچ
دقیقه از دقایق لوازم این منصب نامرعی نگذارد وسبیل دیوانیان
وکارکنان ومتصدیان اعمال ومتقلدان اشغال ومباشران
مهمات وموقوفات خاصه آنکه مولانا مشار الیه را من
حیث الاستقلال مدرس آنجا دانسته آنچه از متعلقات این امر باشد

بی‌مشارکت غیر مفوض برای وروِیت او دانند و وظیفهٔ
تدریس به دستوری که تعیین یافته بی شایبهٔ تقصیر وتنقیص برسانند
وطریق اعزاز وتعظیم واجلال وتکریم نسبت باو مسلوک داشته
از هر چه مشوش خاطر افاضت مآثر او باشد احتراز نمایند
تا بفراغ بال ورفاغ حال بشرایط این امر قیام تواند نمود
از جوانب برین جمله بروند واز شوایب تغییر وتبدیل مصون
محفوظ دانند

منشور امامت

ارکان دولت قاهره واعیان حضرت زاهره وصدور صدر نشین
ووزرای صاحب تمکین ومحرمان درگاه گیتی پناه ومحرمان
بارگاه کعبه اشتباه وایلچیان بخصوصهم وتاشقیان بعمومهم
بدانند که بیامن هدایت الهی ومحاسن عنایت پادشاهی تحری
مراضی سبحانی که منتج درجات ووجاهت وجهت همت کیمیا
خاصیت گشته همگی همت بلند وجملگی ارادت ارجمند بر اعلاء معالم
طاعات وارسا مراسم عبادات موقوف ومقصور است
ورعایت وتربیت در بارهٔ جماعتی که در ارکان دین مقتدی

۹۷

ودر مسالک شرع مبین مهتدی اند موفور ونامحصور بنابران
چون مولانا اعظم زبدة الصالحین قدوة المتورعین مولانا نظام الدین
حبیب الله با وجود اقامت امامت بالغدو والآصال
عند النزول والارتحال لوازم وفور خدمت را علاوه سوابق
ملازمت گردانیده درین وقت حکم فرمودیم که در سفر وحضر
امام بیت الله که در جوار درگاه اسلام پناه است ودر مجلس خاصهٔ همایون
وایام جمعه واعیاد او باشد وهر چه از مواجب ولوازم این امر
عالی ومنصب متعالی است مخصوص او بوده هیچ کس درین امور
با مولانا مشار الیه مشارکت ومداخلت نماید وشرایط تعظیم
وترحیب ووظایف تکریم وتبجیل نسبت باو مرعی داشته
اقتدا واقتفا بسخن وصواب دید او که هر آینه در باب رواج
امور شرعیه ورونق سنن سنیهٔ حضرت نبویه خواهد بود واجب
دانند می باید که برین جمله مقرر دانسته تغییر وتبدیل نرسانند
او نیز باید که بنوعی در اقامت لوازم امامت اهتمام واجتهاد
تمام تقدیم نماید که عند الخالق والخلایق موجب مزید درجات

کردد واصحاب جمعه وجماعات را آداب وارکان طاعات
وعبادات وفرایض وسنن ومستحبات تعلیم وتلقین نماید
وهیچ دقیقه از مستحبات این امر خطیر نامرعی نگذارد ودرین باب تقصیر ننماید

نشان امامت وخطابت

جون خطیب لبیب ادیب حکمت حضرت مهیمن بیچون بر فراز منبر
عالی منظر نه پایه گردون خطبهٔ بلیغ انی جاعلک للناس اماما
بنام همایون اتمام مامیخواند وامام مقصورهٔ معمورهٔ وهو
قایم یصلی فی المحراب آیهٔ ماثورهٔ مزبورهٔ انی اصطفیتک
علی الناس بگوش هوش صفوف مقتدیان سلطنت ما میرساند
واجب جان می نماید که در اعلاء مراتب ودرجات منابر اسلام
واحیاء مراسم فرایض الهی وسنت نبوی علیه السلام غایت سعی واهتمام
مبذول کردد وچنانچه رواتب ووظایف طاعات وعبادات
وقواعد ومقاعد جمعه وجماعات واصول وقوانین واجبات ومستحبات را
رونق ورواج مرجه تمامتر بحصول پیوندد وتیسیر این مطلوب وتحصیل
این مقصود موقوف برآنست که هرامری از امور دینی ومنصبی از مناصب

شرع سید المرسلین یکی از فضلاء متعین وعلماء متدین که بکمال فصاحت
وبلاغت وجمال تقوی وورع ودیانت وعز فضایل وطیب
شمایل ووفور علم وادب وصنوف مکارم موروث ومکتسب
آراسته باشد مفوض کردد که در تقویت وتمشیت واعلاء معالم
وارساء مراسم این مهم اهتمام موفور ومساعی مشکور بظهور رساند
بنابران درین وقت منصب امامت وخطابت مسجد جامع فلان
قصبه را من حیث الاستقلال بمولانا افصح اعظم جامع فنون الحکم
مولانا فلان الدین که باوصاف سنیه متحلی واز اخلاق دنیه
ردیه متخلی است تفویض فرمودیم تا بر وجهی که از صدق اعتقاد
وحسن اجتهاد وکمال اعتماد او متصورست در نظم ونسق ورواج
ورونق این مهم سعی ما لاکلام مبذول دارد وهیچ دقیقه
از دقایق مواظبت وممارست نامرعی نگذارد سبیل سادات
عظام وقضاة اسلام ومشایخ کرام وطوایف انام از خواص
وعوام آنکه مولانا اعظم مشار الیه را من حیث الاستقلال بلا مشارکت
ومساهمت غیر متصدی ومتعهد این امور خیر دانسته شرایط اعزاز

واکرام ووظایف اجلال واعظام واحترام او حسب المقدور
بظهور آورده مراسم تقویت وتمشیت بتقدیم رسانند واورا مأذون
باستخلاف دانسته وقف ووظیفه که جهت این منصب تعیین یافته باشد
حسب الاستمرار بر ومقرر ومسلم دارند وتغییر وتبدیل نه دهند واز جوانب
برین جمله بروند وچون بتوقیع اشرف همایون موشح کردد اعتماد
نمایند

نشان شیخی کازرگاه

بر بصایر ارباب علم الیقین وسرایر اصحاب عین الیقین جلوه نمایش یافته
که از آن زمان که تباشیر صبح سعادت از مطلع عنایت ازلی
طالع شده تا اکنون که آفتاب سلطنت براوج سپهر خلافت
ساطع کشته پیوسته رای منیر وخاطر آفتاب تاثیر اقتباس انوار
هدایت والتماس آثار ولایت از لمعات بارقات باطن فیض
بخش واشراقات ساطعات ضمیر خورشید درخش عظما اولیا وقدما
اتقیا نموده واستقرار بر سریر سلطنت واستمرار بر مسند رشید خلافت
بامداد واعانت فیض خاطر مستنیر ایشان اعتقاد فرموده لاجرم
از سر صفا نیت وخلوص طویت روی دل متوجه وجه سعادت را

سالکان طریق حقایق وعارفان خبیر طرایق میکردانیم ورابطهٔ
اعتقاد ومحبت ایشانرا وسیلهٔ جمع میان دنیا وآخرت میسازیم
سیما حضرت ولایت منقبت شیخنا وشیخ الاسلام الاعظم
مرشد طوایف الامم مهبط آیات السابقون السابقون اولئک
المقربون مورد واردات لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
المتحلی باسرار الحقایق اللاهوتیه المتخلی عن ادبار العلایق الناسوتیه
ناظر مناظر الحق والیقین وارث علوم الانبیاء والمرسلین الواصل
الی جوار الله الباری خواجه عبد الله الانصاری اعلی الله مکانه
فی اعلی الفرادیس وانال روحه التقدیس که شجرهٔ انساب فرخنده انتساب ما
باتصال دوحهٔ طیبهٔ نسب آنحضرت بصفت اصلها ثابت وفرعها
فی السماء اثمار دارد وذلک هو الفوز المبین درین وقت باقتضاء
لوازم این نسبت عالی رتبت در خاطر همایون احیاء مراسم اوضاع
وارکان تربت سدره مرتبت ومزار بزرگوار فردوس منزلت
حضرتش که شوایب اندراس ونوایب انطماس باس رونق
ورواج آن راه یافته مرتسم شده بود حرکت یافت بعد از رعایت

امعان نظر حصول این امر عظیم المخبر در ضمن قدم مبارک و یمن مقدم
متبرک عالیجناب طریقت مآب حقیقت انتساب شیخ الاسلام
الاعظم ناظم معالی الامور بعوالی الهمم صاحب آیات الفضل و الافضال
ناصب رایات الکرامة و الاقبال واسطه اصلاح ذات البین
بین سلاطین المشرقین و المغربین المؤید من عند الله خواجه شهاب الحق
والحقیقة والدین عبدالله ادام الله تعالی میامن معالیه که با وجود
تحلی بحلی نسبت شریف که خلاصهٔ خاندان ولایت و نقاوهٔ
دودمان خجسته فال حضرت عالی رتبت معالی مرتبت سلطان
مشایخ الآفاق برهان اهل المشاهدة علی الاطلاق مالک
ممالک العلم والعرفان سالک مسالک الشهود والایقان
المتوجه الی الله والمعرض عن الغیر امام ایمه السلوک والسیر
سلطان ابی سعید ابی الخیر قدس الله سره المنیر ست بفاخرترین
خلعتی از حسب جمیل نیز فایز گشته مندرج نمود و بنا بر التماس
لسان الغیب بر تو التفات بر ساحت تقلد امر شیخی خانقاه
بابرکات و مزار فیض آثار گازرگاه و تولیت موقوفات

و ترتیب مصالح و ادوات آن بقعهٔ مقدسه انداخت و الحق
ببرکت آن مجالست مجانست لفظی و معنوی و مناسبت
ظاهری و باطنی و مشارکت اسمی و رسمی مرعی افتاد سبیل
برادران نامدار و فرزندان کامکار و اعیان حضرت
همایون و ارکان دولت روز افزون و صدور صدر نشین
و وزرای صاحب تمکین و مباشران اعمال سلطانی و متصدیان
اشغال دیوانی آنکه جناب ولایت مآب مشارالیه را
از ابتدا در توشقان ییل صاحب اختیار تمام مهمات بقعهٔ مذکوره
دانند و بمقتضی نص و لما قام عبدالله یدعوه زمام حل و عقد
و عنان قبض و بسط و مقالید نظم و نسق و مفاتیح رواج
و رونق موقوفات آن عالی مقام را از جمیع جهات بقبضهٔ
استمام و اقتدار او باز گذارند و تحصیلدار و لشکر از پیاده و قوشونی
و نامبردار و اخراجات و سایر تکلفات دیوانی و مؤنات
سلطانی اصلا و قطعا مزاحم وکلا و اکارون و مزارعان
ایشان نشوند و تعرض نرسانند و بهیچ وجه من الوجوه و سببی

از اسباب از آنجا مطالبتی ننمایند و معاف و مسلم و مستخلص و مرفوع
القلم دانسته منصرفان و متصدیان امور موقوفات آن مزار
بزرگوار خود را بعزل و نصب و معزول و منصوب دانند
و کسی چیزی از پایان ایشان از الاغ نگیرد و مقرر است که چون تو
التفات شریف بر ساحت کفایت این امر منیف انداخته
باشند حق بدستور معهود گماشتگان جناب مشارالیه گیرند

نشان شیخی خانقاه چهارسو

چون صانع جهان آفرین و مبدع فاطر السموات و الارضین طائی رواق
کرامت فیض و مکرمت ما را که نقش کتابهٔ آن بقلم انا زینا
السماء الدنیا رقم ابداع و تکوین یافته غیرت ایوان زرنگار گنبد
مقرنس فلک دوار گردانید و مناظر رفیع و منازل بدیع زاویهٔ
فردوس اشتباه خیر و افاضت ما را بوسیلهٔ نیت اختصاص
پسند نشین لولاک لما خلقت الافلاک بیت
کین چرخ کبود کهنه دلق است پوشیده بخانقاه افلاک
از ریاض جنان و حدایق بهشت آیین رضوان گذرانید اللهم صل

مصحح ابهرد

علی محمد ناصب اعلام الهدی و رافع ایات التقی و علی آله و سلم و شرح
اجمال و تفصیل این اجمال آنکه چون بمقتضای صدق قایان اوسلام
درگاه و پیگاه بحکم ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله متابعت
و رضا جویی خسرو دار الملک جلالت و خاقان تختگاه نبوت
و رسالت بیت محمد شه لاجوردی سریر
کز و گشت هستی عمارت پذیر صلی الله علیه و علی آله الطیبین
و اصحابه الطاهرین که بی شایبهٔ رعونت و ریا نه در صوامع حال
عقد عملی از اعمال بی متابعت فرمان او در سلک جواز انتظام
یابد و نه در مجامع مآل نقد املی از آمال بی معیار اعتبار او سکه
قبول رسید پیش نهاد خاطر خجسته فرجام می بود بعد از رعایت
رسم امعان نظر حصول این امنیت را هیچ بهتر از آن ننمود
که زینت روح روح مقدس آنحضرت علیه و علی عترته الکاملین
تحیاته و تسلیماته الی یوم الدین از وجوه حلالی که از شوایب شبهت
و اشتباه خالی باشد عمارت زاویهٔ خیر انجام خانچه فاخورتمت
معلای مع الای ما تواند بود باتمام رسد تا بموجب بانیا مفتوح

لمن دخل وخبز تا مباح لمن اکل پناه وآرامگاه سپاهان بجار
حقیقت وسافران وادی طریقت بوده صبح وشام آینده
ورونده دیار اسلام جون جرهٔ کریمان سفرهٔ خدمت وضیافت
بگشاید وصادران ووارادان غربا وفقرا انام را الی انقضاء
اللیالی والایام از فرط احسان بی دریغ ما بنعمت خوشگوار
کلوا من طیبات ما رزقناکم ممتع وبرخوردار گرداند وجون
بهدایت عقل راهنمای که پیر خانقاه دل است موضعی موافق
در ضلع جهارسوق دار السلطنه هراة بین الشرق والجنوب
باختیار بنای آن شرف اختصاص یافته اندک زمانی را بدستیاری
عنایت باری از استکمال آن فراغ کلی حاصل شد همت همایون
متوجه نظم امور آن گشته مقالید تقلد منصب شیخی وسجاده نشینی
وتعهد امر خطیر موعظت وارشاد خلایق که مفضی بحصول مراتب قرب
ووصول بدرجات رضاء خالق است در قبضه اختیار جناب
افاضت انتساب صاحب آیات الفضل والکمال ناصب
رایات الکرامة والاقبال ناصح اعاظم الملوک والسلاطین هادی

طوایف اخیار المسلمین مولانا کمال الملة والدین حسین الکاشفی ادام الله
میامن افاضته نهاده آمد که لا محاله آن کاشف اسرار علوم
ومعارف وواقف احوال دقایق ولطایف ابریت
نصیحت بار وبحریت گوهر نثار   فی الوعظ له حقا تنبیه ابی اللیث
کالعین مع العارض والیمن مع الغیث   تا همجنانکه راتبهٔ
قوت نفس که عبارت از جزایل موائد گوناگون است در ان نعمت
آباد عام الفیض نسبت بطوایف انام عموم بر دوام دارد بر مقتضای
کمال مناسبت غذای روح نیز که کنایت از جلایل فواید روز افزون نبت
بسبب کرامت نصح وموعظت او نسبت بطبقات خاص وعام
عام باشد ور وز مبارک اجلاس وترتیب طوی جلوس او که مجمعی
عظیم باز دحام ومجلسی کثیر مشحون بحضور مشایخ اسلام وائمهٔ
ایام باصناد ید سادات وارباب مراتب ودرجات وسایر
خواص وعوام انعقاد وانتظام تمام یافته بود بذات خجسته آیات
تجشم رکاب همایون فرموده آن موقع وقیع را با مناکب
کواکب مقابل گردانیدیم وپایهٔ آن مقام رفیع را بمیامن وجود

مبارک از پسند مشتری گذرانیدیم سبیل برادران جلیل القدر وفرزندان
عدیل الشمس شبیه البدر وامرای نصرت شعار ظفر قرین وصدور
منشرح صدر صدر نشین واصحاب دیوان اعلی ومتصدیان
اشغال دولت ابد انتما بانتعار جلالت مآب وعلما فضیلت
انتساب ومتولیان موقوفات ومحصلان ومباشران
دار السلطنه هراة وبلوکات آنکه برین موجب مقرر دانسته
آنچه براه ورسم شیخی وپیشوایی متعلق ومنسوب باشد از ابتدا فلان
بجناب مستطاب مولانا مشار الیه علی سبیل الانفراد والاستقلال
بی مشارکت ومداخلت غیری مفوض شناسند وشرایط اعزاز
واجلال مرعی داشته مشوش وقات زاکیات او نشوند

نشان طبابت دار الشفا

جون حضرت رب العالمین از دار الشفا ولطف صد ورقوم
مؤمنین قانون شفاء امراض مختلفة المزاج انام را بحذاقت طبیب
لبیب مرحمت ما تفویض نموده واسباب حصول اغراض معلولان
متر صدة العلاج خواص وعوام را بانفاس مسیح النفاس عاطفت ما حبیب ادیب

که علامات اعتدال ارکان عالم از شرح اشارات آن
موجزیست حواله فرموده لاجرم برحسب مقولهٔ حبیب رب العالمین
طبیب دار وخانه ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین که العلم علمان
علم الابدان وعلم الادیان استدامت صحت جسمانی را که ممد
ومعاونست بر اقامت وظایف اعمال ایمانی افضل قربات
میدانیم ودر استبقاء نفس نفیس انسانی که بنیان حضرت سبحانی
وحاوی کمالات دو جهانی است غایة اجتهاد بتقدیم میرسانیم
چه با وجود عدم صحت تن وضعف قوت بدن تحصیل کمالات
رضیه وتکمیل ملکات مرضیه ممکن ومیسر نشود وهرگاه بسبب
انحراف طبیعت واختلاف قوت ادراکات حواس ظاهره
از قوت فعل خود باز ماند اصطیاد وحوش معارف متوهم ومتصور
نگردد واصحاب خیرات وارباب مبرات ملاحظهٔ این حالات
نموده اسباب علاج اهل عالم واصلاح مزاج بنی آدم را ترتیب
وتشیید فرموده اند وخود را بوسیلهٔ تربیت اطبا صادق حاذق
وابنیهٔ بیمارستانها رایق فایق مستجلب اجر بی حساب وذخیرها

فکانما احیا الناس جمیعا کردانیده و بحکم روایت الذی انزل الداء انزل الدواء در ازاله امراض و اعراض طوایف انسان قدر الوسع و الامکان شرایط احسان و امتنان بظهور رسانیده از آنجمله حضرت مهد مرحومه ملکت آغا بردالله تعالی مضجعها جهت احراز فواید این مثوبات در نقش دار السلطنه هراة صینت عن الآفات و البلیات دار الشفایی ساخته و چون درین مدت مسیحانفسی پرتو التفات بر ساحت احیای آن نینداخته علل خلل بقواعد آن راه یافته و بواسطه فترات ایام سلک عقد انتظام امور آن انحلال و انفصام پذیرفته بنابر آن درین وقت پرتو خاطر آفتاب مآثر بتعمیر و ترویج آن بقعه متوجه داشته زمام مهام و عنان سرانجام آن مقام را بکف کفایت و ید درایت مولانا اعظم قدوة الحکماء مؤتمن الامام مولانا مسیح الدین حبیب الله طبیب دامت میامن انفاسه که تلویح فحوی الا الحبیب الذی شغفت به و عنده رقیتی و تریاقی شمه از نتیجه انفاس عیسوی آثار اوست تفویض فرمودیم تا برکات انفاس روح پرور احیای رفات

امور و مهمات آن بقعه روح گستر و ازاله اعراض و معالجه امراض زمره بشر ید بیضا و دم مسیحا بظهور آورده و ابواب افاده و افاضه بر وجنات طلاب این طریق و سلاک این سبیل بر وجه احسن گشاده دارد وظیفه حکام و سادات و قضاة و علما و حکما و اصحاب مراتب و ارباب مناصب و اهالی و اشراف و متولیان و وقاف آنکه مولانا مشار الیه را من حیث الاستقلال متصدی این امور و اشغال دانسته آنچه از لوازم و مواجب و متعلقات و منسوبات این منصب است مخصوص او دانند و ادراری که جهت این امر مقرر شده بموجب شرط واقف بی قصور و اختباس بدو رسانند و در دقایق این مهم شریف رجوع بفطانت طبع لطیف او نمایند و توسل نمودن بیامن انفاس حیوة بخش او مغتنم شمرند و از فرموده و صوابدید او که هر آینه متضمن احیاء مراسم این منصب خواهد بود در نگذرند مقرر است که مولانا مشار الیه چنانچه از محاسن شیم و میامن دم و قدم او منتظر است در شغل صد ورد مرضی و معرفت مزاج و ابدان

علاج زمنی مدلول	وکانه عیسی ابن مریم ناطقا
یهب الحیوة و یبرئ لا سقاما	بظهور رسانند

فصل سوم در مناشیر که تعلق بمناصب نقابت دارد

نشان نقابت سید کربلایی

بر ضمایر ارباب دانش و بصایر اصحاب بینش که خلاصه فطرت و مقصود آفرینش اند روشن و پیدا و مبرهن و هویداست که ارتقا بمعارج علیه مرادات دنیوی و انتما بمدارج سنیه سعادات اخروی بی وسیله ولاء سلطان مسند مشید رسالت کاشف عموم غموم جهالت بصارت حدقه مازاغ نضارت حدیقه الا البلاغ چراغ افروز چشم اهل بینش طراز کارگاه آفرینش صلی الله علیه و اصحابه و علی آله و اولاده و احبابه و واسطه تولاء آل و اصحاب و اتباع و احباب او که مصابیح مناهج اقتدا اند ممکن و میسر نیست علیهم من الرحمن کل تحیة و صلی علیهم ذو الجلال و سلما و الحمد لله تعالی که از آن زمان که آفتاب سلطنت و جهانداری از مطلع سعادت و بختیاری

طالع

طالع شده و کوکب خلافت و کامکاری از افق مکنت و شهریاری ساطع گشته الی هذا الاوان همواره ضمیر آفتاب تنویر و خاطر اکسیر تاثیر التماس آثار عنایت و اقتباس انوار هدایت از میامن مودت باهره اولاد امجاد مصطفی و محاسن نجوم زاهره احفاد انجاد زهرا و مرتضی که خلعت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بر دوش و گوشواره و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا در گوش دارند لاجرم ایام سعادت انجام دولت قاهره را جمله مقاصد و مرام و مآرب و جمیع مناجح و مباغی و مطالب بر حسب مراد در سلک انتظام است بس شکرانه این موهبت عظمی و منزلت کبری را بحکم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی همیشه خاطر همایون بر تمشیت و انتظام احوال و تقویت و التیام آمال اخلاف و اسلاف خاندان نبوی و اولاد و اعراف دودمان مرتضوی متوجه و معطوف است خصوصا طایفه که با وجود قربت قرابت بحضرت نبوت بصفت

صفوت بتجه و بیرت و سریرت رضیه آراسته باشند و بمراقبت
قوافل توفیق از سر تحقیق پای در ورطهٔ فج عمیق نهاده زمزم
وار دیدهٔ اشکبار در انتظار دیدار جمال بیت العتیق کشاده
دارند بنابران چون مرتضی اعظم مرضی الاخلاق والشیم المتصف
بخلق الحسین وخلق الحسن سید رضی الدین ابو الحسن اکر بلایی
ادام الله سیادته را که با وجود شهامت حسبی و شرافت نسبی
لواحق خدمتکاری ما را علاوهٔ سوابق جانسپاری گردانیده
درین وقت تشوق جمال حرم و تعطش زلال زمزم دامن کشیده
بزاد توکل و راحلهٔ مکنت و تدین ندار و اذن للناس
فی الحج برآورده از سر صدق و صفا متوجه وجههٔ رضا و مروه
مرحله کان آمنا گشته این حکم همایون نفذه الله فی اقطار الربع
المسکون اظهاراً للاهتمام فی شانه سمت اصدار یافت سبل
سادات و قضاة ممالک وولایات و ارباب و کلانتران
مواضع و متولیان و مباشران اوقاف و مشایخ و لنگرداران
و غیر ذلک انکه بهر جا رسید مقدم شریف و را معزز و مکرم داشته

بشرایط تعظیم و تبجیل و وظایف توقیر و ترحیب تلقی نمایند و در نزول
و ارتحال مراعات آمال و مراقبت احوال او نموده طریقهٔ متابعه
و استقبال مسلوک دارند و رعایت جانب مرتضی مشار الیه را
نیل درجات دارین دانسته از فتوحات و نذورات بقاع
خیرات و ابواب مبرات او را برسم صادر و وارد
باچیزی وجهی محظوظ گردانند و علوفه و علیق الاغان او داده
از منازل و مراحل راضی و شاکر بگذرانند ایلچیان و یامچیان
و لشکریان و راهداران و حافظان ثغور و ضابطان حدود
و مستحفظان مسالک و معابر مانع و مزاحم نشوند و جهار پایان
او را الاغ نگیرند تا بفراغ بال و رفاغ حال بانجاح مقصود
خود فایز گشته آثار مثوبات آن بایام دولت روزافزون
واصل گردد برین جمله مقرر دانسته بروند

نشان از زبان شاه قاسم

قوایم مبانی علیه خلافت و دعایم مقاعد سنیه سلطنت اعنی برادران
کامکار و فرزندان سعادتیار و اقربا و صاحب قران و امرا

کشورستان و صدور صدر آرای و وزرای مبارک رآی
و محرمان درگاه گیتی پناه و محرمان بارگاه کعبه اشتباه و متصدیان
اشغال سلطانی و متکفلان اموال دیوانی و مباشران امور
و اعمال و ارباب و کلانتران و عمال ممالک محروسه عموما
و دار السلطنه هراة و بلوکات خصوصا بدانند که ازان ساعت
میمون که نیر نور بخش جبلت باهرهٔ ما منور بانوار ساطعهٔ یهدی الله
لنوره من یشاء از افق خلقت طالع شده تا اکنون که آفتاب
عالمتاب دولت قاهره از بیت الشرف خلافت و شهریاری
ساطع گشته همواره ضمیر خورشید شعاع و خاطر حیس ارتفاع
از لمعات بارقات باطن سعادت میامن اشراقات
ساطعات اسرار هدایت آثار حضرت امامت منقبت کرامت
مرتبت نقابت منزلت حقایق شعار عوارف دثار قطب الانامی
غوث الاسلامی مرکز دایرهٔ الامامة دایرهٔ مرکز الکرامة مرجع عرفاء
الکاملین سید نور الحق والملة والدین امام محمد نور بخش
قدس الله سره اقتباس انوار هدایت و التماس آثار کرامت

می نموده و بوسیله این معنی بر اسعاف و انجاح کلیات
مقاصد و بتغیات فایز گشته و داعی خاطر فیاض مستدعی
آن می بود که بسعادت تلاقی کرامت انجام آنحضرت مستعد
گردد چون آن مقصود ایام دولت خجسته فرجام را در خزاین
والباقیات الصالحات خیر عند ربک مدخر ماند داعیهٔ طلب
استعلا و استیلا یافته همت عالی نهمت بر استدعا حضور و تشریف
قدوم خلاصه آن دودمان امامت و نقاوه آن خاندان
کرامت اعنی حضرت عالی مرتبت معالی منقبت ارشاد مآب
حقایق پناه هدایت شعار امام ائمة الکشف والعیان مرشد
اصحاب الحقایق والعرفان منقذ البرایا عن الرزایا
المرتقی الی مراتب انایا زبطن بتول و زپشت امام
زنسل محمد علیه السلام حجة الامام القایم امام نور الحق والحقیقة
والدین شاه قاسم خلد الله ظلال افاضته و ابد آثار کرامته
که انوار بارقه الولد سر ابیه از جبین مبینش مبین و آیات و صحه
الفرع یخبر عن اصله بر جبههٔ منیرش معین است مقصور و محصور

می بود تا درین فرصت نیل این امنیت که عنوان منشور مرادات دوجهانی وطغرای یرلیغ سعادات جاودانیست از مکمن هدایت الهی و مخزن عنایت نامتناهی بظهور رسیده بر حسب التماس واستدعار همایون عرصهٔ دار السلطنه هراة را از میامن مقدم فایض البرکات صفت جنت عرضها السموات ارزانی فرمود حصول این مأمول را مغتنم دانسته تجدید بیعت و تاکید ارادت نموده جهت مدد اخراجات و رواتب ایام خجسته ساعات معتکفان عالیشان آستان هدایت آشیان ایشان حکم فرمودیم که از ابتدا رغرهٔ صفر هر ساله مبلغ سی و شش هزار دینار زر و مقدار پانصد خروار غله مناصفه از مال قصبهٔ زیارتگاه و قریهٔ کواشان از بلوک کدارهٔ هراة دهند و اگر چیزی قاصر ماند از سایر مواضع بلوک مذکوره و غیره از هر جا که ارادهٔ ایشان باشد تکمیل نمایند می باید که برین موجب مقرر دانسته سال بسال بی توقف و اهمال مبلغ و مقدار مذکور را خالی از شایبهٔ تنقیص و قصور واصل سازند و چیزی قاصر و منکسر نگردانند

نگردانند و مادام که مبلغ و مقدار مذکور تمام و اصل فقراء ایشان نگردد از مواضع مذکوره یکمن بار و یک دینار بمحل دیگر ندهند و حواله ندارند و براة ننویسند و اگر نویسند و حواله دارند راجع دانسته محصلان و براندازان نطلبند و این عارفه را انعام عام دانند و تغییر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند بر جمله روند

نشان معلمی باسم مولانا صدر الدین حسن

ریاحین بساتین مملکت و ثمرات شجرات سلطنت اعنی برادران دادگستر زین الله صدر الدین بذواتهم الایمن و فرزندان بختیار سعادت مخبر انبتهم الله بالنبات الحسن و امرای مبارک رای شوکت آیین و صدور صدر آرای ذوی التمکین و وزرای صاحب کفایت صایب درایت و نواب خجسته رویت فرخنده رویت و اعیان حضرت کیوان ارتفاع و ارکان سده گردون اتباع و عموم طوایف امم و جموم افراد بنی آدم احسن الله احوالهم بدانند که چون معلم دبیرستان و علمک ما لم تکن تعلم بقلم سعادت رقم و علم بالقلم علم الانسان

ما لم تعلم لوح ضمیر منیر و صفحهٔ خاطر خطیر ما را بر قوم محبت و اکرام اصحاب علوم که اکرموا العلماء فانهم عند الله کرماء مرقوم گردانیده لاجرم پیوسته حوالی مجلس فلک اشتباه بنجوم زاهرهٔ ارباب علم و انتباه مزین و حواشی صفحات اوقات فرخنده ساعات بتحصیل مسایل دینی و تحقیق دلایل یقینی موشح و محشی است و همگی دواعی خاطر فیاض بران مقصور که هر یک از فرزندان سعادتیار در ساحت کتاب کمالات و مراضی آثار بر وجهی مبادرت نمایند که در مضمار دانش و اختبار قصب السبق از ابنای روزگار بربایند چنانچه نقود سعود روزگار مسعود ایشان بسکهٔ بهبود و فقبلها ربها بقبول حسن مزین گردد و چون حصول این مقصود بی افاضه و ورود فضلاء صاحب بصیرت و علماء صافی سریرت مقرر و میسر نیست بنابران درین وقت منصب تعلم و تعلیم و افاده و تفهیم فرزند ارجمند حمیده آثار غرهٔ جبههٔ خلافت و اقتدار الذی فی شخص السلطنة بمنزلة العینین غیاث السلطنة و الدنیا و الدین ابرهیم حسین رقاه الله علی معارج المعارف و المعلومات

و وقاه عن جمیع المکاره و الآفات و المخافات را بمولانا الفاضل البارع المؤتمن مولانا صدر الدین حسن که بفضایل علمی و ادبی و فواضل نسبی و حسبی معروف و بصفت معنویهٔ العلم حسن موصوف است تفویض فرمودیم تا چنانچه از خصایل رضیه و شمایل مرضیهٔ او سزد در تحصیل اسباب کمالات و تکمیل مراسم آداب و عادات فرزند سعادتمند مشار الیه غایة مجهود مبذول دارد بنوعی که هر چند زودتر آیات رشاد و علامات حسن ارشاد از صحایف احوال خجسته مآل آن فرزند بختیار واضح و مبین گردد و وظیفهٔ همگنان آنکه مولانا مشار الیه را منصب فرموده ما دانسته شرایط تعظیم و تبجیل و ما یکون من هذا القبیل نسبت با او بر وجه حسن بتقدیم رسانند بر جمله روند و تغییر و تبدیل بدین سند درین باب تقصیر ننمایند

نشان نادره کاری دیوانه ؟ مکرباف

چون نساج نادره کار صنع بیچون که اطلس کلریز کاشی نمای گردون بی پایمردی دستافزار و دستیاری پای افشار تار مجره و پود خیط الشمس بر بافته صنعت او و کسوت نسیج خلقت طاهر الذیل

در کارگاه فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما بر وجهی که در کارخانه
خیال نقش‌بندان کمخا وجود طرحی مثال آن صورت نبندد
تربیت یافته قدرت اوست خلعت والای اعلی سلطنت را
که بطراز انی جاعلک للناس اماما معلم بخواتیم وجعلناکم خلایف
فی الارض مختم ساخته خاص بقد قدر بلند و اندازه قامت
با استقامت ذات ارجمند ما پرداخته و علاوه این موهبت سر رشته
تمیز طرایف اقمشه صنعت وران بی بدل و زمام معرفت لطایف
تنسوقات هنرپروران عدیم المثل ضرب المثل با نامل اصطناع ما
باز داده و مفتاح ابواب تربیت هنرمندان کامل الصناعه
که در انواع ابداع و اختراع نادر ایام و ماهر انام اند بقبضه
اقتدار ما نهاده و بحکم فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید
پرده ناشناسی و غشاوه ناسپاسی از بصر بصیرت و دیده بیرت
مرتفع گردانیده تا مرتبه هر یک از استادان که در دم کار اقتدار
بدانیم و جزای کارگزاری ایشان از روی انصاف باقامت
رسانیم و بدین سبب شیوه صنعت کسانی را که در تار و پود هنر تنیده

موی می شکافند هیچ کار ایشان را استوار داشته نخ نخ میدانیم
که در جه شانه می بافند و آنها که میدان حرفت را طناب در طناب
بسط داده بساط شهرت سلف را درمی نوردند بلکه استادان
پیشینه این پیشه را شاگرد پیشه می شمارند می شناسیم که درجه نوردند
لاجرم درزی رعایت ما درزی رغایب هر یک عطف عاطفت
دوخته و مشاعل صیت اشتهار ایشان را با نوار حسن رافت و مرحمت
برافروخته ازانجمله نادر العصر و ماهر الاصناف معتمد دیوانه ارمک باف
است که کسوت هنروری و حله صنعت پروری مصراع
جامه بود که بر قامت او دوخته بود و در میدان امتحان قصب
السبق از اکفا و اقران ربوده بر همسران فایق گشته بلکه کمان
دعوی بنوعی زه کرده که یکسر تیر از استادان سرتر گذشته
و کاتب تقدیر بکتابه کارخانه طرفه کاری او تحریر نموده که بیت
بافنده بی نظیر دست تو مریز نیهای تو همچو تیر دست تو مریز
ماکوی تو همچو ماهی اندر دم کار در بحر گرفت و گیر دست تو مریز
در کارگاه بدایع تبلیقن مخترعان دولت ما کاری گران

اعلی را در پس چرخ نشانده و از دستگاه هنروری او استادان
جابکدست را ما شوره انگشت در دندان تحیر مانده سوزنی
خار اشکاف غیرت او در راه مدعیان سیه گلیم خار گشته بلکه
در دیده باریک بینان اهل حرف خار گشته و بی تکلف تکلف
جامه وار او باندازه رسیده که هم پشمای و ترکه برگ برگ
باقی کرده اند و دست در دامن عجز زده سپر از کریاپان یکینی
برآورده اند بنابران احکام و مناشیر که درباره او و آبا و اجداد
صادر شده نسبت بهیچ هنرمندی سمت وقوع نیافته بعضی
از انواع اصطناع که بدان سرافراز گشته آینست که منشور
موفور السرور تفوق و بی مثلی مقرون باصناف الطاف
و مشحون بکمال اعطاف درباره او اصدار فرموده حسب الحکم
بالقاب و اوصاف نادر العصر ماهر الاصناف اشتهار
و اتصاف دارد و جهت خصب معاش و مواد انتعاش او فرمان
قضا مضا نافذ شده که مبلغ پنجهزار دینار کبکی و پنجاه خروار غله
مناصفه سال بسال برسم انعام هود بری مخلد بر دوام از سرکار

خودگیر د علاوه این عاطفت حکم فرموده ایم که او را دیوانه
مرفوع القلم دانسته از جمیع اخراجات و عوارضات معاف
و مسلم دارند و بدستور تدبدران او که داخل بنیچه نبوده اند
او را داخل بنیچه نسازند و بهیچ جهت تعرض نرسانند ضمیمه
این مراحم حکم مطاع ارزانی داشته ایم که هر ساله مبلغ شش هزار
دینار کبکی از بعض جماعات محترفات در وجه مصالح کارخانه
خودگیر د اضافه عواطف مذکوره هر یک جامه وار از ابنفس
مبارک که مقوم لطایف طرایف کارگاه ابداع است برین موجب
قیمت فرموده ایم ارمک حمار مختم حمار شو حمار بروجهی
که زیاده و کم نسازند دیگر نشان قضا جریان از مقام عنایت
بی پایان بصدور رسیده که در اوقات یورش هرگاه تصمیم
عزیمت معسکر فیروزی اثر نموده متوجه گردد ایام بپایام الاغ
داده بسلامت بگذرانند و چون بر صدق اعتقاد و وفور اجتهاد او
کمال اعتماد حاصل بوده هرگز جهت سرکار او داروغه و محصل
مقرر نشده جا او بواجبی با مور خاصه قیام می نموده و نیز تعهد

مهمات او همه وقتی بجانب ذات ملکی ملکات مخصوص بوده
والباقی علی هذا القیاس پس مقارن این حال خواجه محمد مشهدی در باب
مشارالیه ابواب نوشته چون شعور او از دقایق مخترعات لطافت
شعار مشارالیه قاصر بود و از مضامین فرامین مطلعه و سوابق
خدمات مستطاعه او غافل مبلغی از بابت انعامی و تفاوت اقمشه
که بدیوان فروخته و شلتاق ایام ترخانی و باقیات پیرکار او
و قابضان و تفاوت آنچه از تحویلداران گرفته در عوض خوت
داده و بر جهت دیگر از ابتدا جلوس همایون تا این زمان میمون
برهم بافته سخن می گفت هرچند بر سلامت حال و اعتماد بر حسب منقوله جامعه
آدمی از عیب و هنر پاک نیست　　　آب روان بی خس و خاشاک نیست
مجموع آنرا مع آنچه در مابین مدت مذکوره بحتی بدان وارد تواند شد
من کل الوجوه بمبلغ سی هزار دینار تنکی قطع نموده حکم فرمودیم که اقمشه
بقیمت وقت فرود آورد تا تفرقه بحال او نرسد و بعد الیوم
بعلت شلتاقات مذکوره و آنچه از تحویلداران سرکار خود
و هر محل دیگر گرفته باشد با آنچه از دیوان گرفته از انعامات

و مسلمیات و غیر ذلک از هیچ جهت مزاحم او نشوند و بعلت کاری
که در ایام مذکوره کرده و قلان نداده و چون اخل نتیجه نبوده
هیچکس از جانب دیوان و محترفات تخصیص ابریشم کاران
و جامه بافان متعرض نگردد و اصلا زحمت او ندهند و اگر من بعد
از جهت شلتاقات مذکوره کسی بر مشارالیه تقریر کند و خطوط
هیچکس نرسد و او را در معرض جواب نیاورند و آنچه از ابتدا
جلوس همایون تا غایه بهر کس داد و ستد کرده سندخود داده باشد
انجاعه از قرار سند او مجری داشته کسی از دیوان و از این مردم
نیز رجوع بدو ننمایند و ابواب و خطوط و سوال و جواب که در باب
مشارالیه سپرده باشند بدو باز داده در دفترخانه نگاه ندارند
و دیگر در باب او ابواب ننویسند و نشنوند و نستانند و او را برقرار
منظور انظار مراحم و عواطف ما دانسته از هیچ بابت مزاحم او و فرزند
و کارکنان و نوکران او نگردند بر موجب بروند و خلاف ننمایند

مثله

بر بهاء پر استادان کارگاه ابداع و هنرپروران دستگاه

اختراع پوشیده نماند که نقش طراز کارخانه ایجاد که تار و پود کمخا
دو رنگ لیل و نهار بحکم تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل
منسوج صنعت نساج حکمت اوست و اطلس سیمابی بسمه زده کاشی
سیمای افلاک ته بته بلکه نخ بنخ برهم بافته نادره کاران ماهر الصناعه
قدرتنا و چون خلعت خلقت ما را بطراز رافت و عطف عاطفت
زینت داده و سررشته امتیاز لطایف تنسوقات صنعت وران
و ظرایف مصنوعات هنرپروران بکف اقتدار ما داده تا شیوه
کارطرفه کاران که بساط شهرت سلف را در نوردیده اند در شانه
که می بافند بدانیم و جزا کار هر یک را چنانکه خداوند کار جل طوله
فرموده که انا لا نضیع اجر من احسن عملا بانعامت رسانیم از الجمله چون
نادر العصر ماهر الاصناف معتمد دیوانه ارمک باف بساط هنر وری زا
طناب در طناب بسط داده کاری گران علی را در پس چرخ
نشانده و از تعجب طرفه کاری او استادان عدیم المثل را
که ضرب المثل عالمند ما شوره انگشت در دندان مانده سوزنی
خار اشکاف صنعت پروری و خار دیده اعیان اهل حرف گشته

۱۷۰

بلکه در میدان امتحان قصب السبق از هنرمندان جابکدست ربوده
و یکه سرتیر از استادان سرتیر گذشته بنابران با نواع عنایت
و اصناف رعایت بنوعی اقتران یافته که محسود نظایر و اشباه
آمده خانچه القاب و اوصاف او حسب الحکم نادر العصر
ماهر الاصناف مقرر شده و هر ساله مبلغ بنجهزار دینار تنکی و بنجاه
خروار غله حکم فرموده ایم که جهت خصب معاش و وجه انتعاش
از سرکار خود گیرد بعده فرمان واجب الاذعان بصدور رسیده
که بدستور آبا و اجداد خود مرفوع القلم بوده از جمیع اخراجات
و عوارضات معاف و مسلم باشد دیگر حکم شده که سال بسال مبلغ
هشت هزار دینار تنکی از بعض جماعات محترفه در وجه مصالح کار
خانه خود گیرد و بنفس مبارک جامه وار کار او را هر یک بر موجب قسمت فرموده ایم
ارمک　　　محتشم طاقه　　　ماشو طاقه　　　حمایل
　　　حمایل　　　طاقه حمایل
و چون بر صدق اعتقاد او و کمال وثوق و اعتماد حاصل بوده هرگز
جهت سرکار او داروغه و محصل تعین نشده و تفحص مهمات او بجانب
ذات همایون اختصاص داشته مقارن این حال خواجه محمد مشهدی

ابوابی در باب او سپرده مبلغی از بابت انعام و تمغا و اقمشه که بدیوان
می فروخته و شلتاقات ترخانی و باقیات سرکار او و ضمان او
و تفاوت آنچه از تحویلداران می ستانیده و در عوض رخت
می داده و جهات دیگر از ابتداء جلوس همایون الی غایة تحریر تکفت
تمامی آنرا بمبلغ سی هزار دینار کبکی قطع نموده حکم فرمودیم که اقمشه
بقیمت وقت دهد تا تفرقه بحال او نرسد و بعد الیوم بعلت
شلتاقات مذکوره و هر جهته که سخنی بدان وارد تواند شد
مزاحم نشوند و هیچکس در باب او ابواب ننویسد و نستانند
و نپرسند و بدستور آبا و اجداد او را معاف و مسلم و دیوانه
مرفوع القلم دانند و داخل منجمه اخراجات نسازند می باید
که حسب الحکم بتقدیم رسانند و تغییر و تبدیل ندهند

نشان بخشش زکوة

چون بمیامن امداد و بواطن الکاه رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع
عن ذکر الله نساج قدرت نسج آلاء دولت و کالاء والاء
خلافت ما را در کارگاه و یتم نعمته علیک بتار عدالت و پود

مرحمت بافته و متاع رافت و قماش عاطفت ما در بازار
ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا برحسب مقوله تجارة سلطان
لکسب مثوبة و بالعدل قد تحلو متاع خلافه از داغ حرمان
و تمغاء خسران امان یافته لاجرم بر طبق کریمهٔ احسن کما
احسن الله الیک پیوسته دواعی خاطر فیاض بر اندفاع
مکاره و رزایا از پیرامن امن رعایا و برایا مصروفست
و همیشه بواعث ضمیر سعادت تأثیر بر انصراف متاعب و متاعب
از احوال حال کافه اهالی و امم موقوف سیما طایفه تجار که
معموری سایر بلاد و دیار در ضمن تردد و آمد شد ایشان مندرج
است و من اهل التجارة رخص مصری لهذا اصار صاحبا عزیزا
و چون قدوة التجار خواجه سعد الدین محمد کرمانی علاوه این
اوصاف سابقه طاعتداری و رابطهٔ خدمتکاری نسبت بملثمان
آستان خلافت آشیان ثابت دارد اظهاراً للعنایة فی شأنه
درین وقت حکم فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه هر جا رسد
مراقبت احوال او نموده بعلت باج و تمغا و زکوة و راهداراند

و داروغگانه و سوغات هیچکس مزاحم او نشود و مباشران تمغا و باج
و خراج و مستحفظان مسالک و معابر بر بار خاصهٔ او نروند و او را
در امور تجارت و بیع و شری ترخان و معاف دانسته متاع
و اجناس او را بنظر و قلم در نیاورند و کسی در سرا و منازل و
و برادران او نزول نکند و شلتاق شماره و توضیع و مساعدت
و جریک و نامبردار و سایر تکالیف دیوانی تعرض نرسانند
و مهمات و معاملات که با مردم داشته باشد بولاة و قضاة مواضع
بموجب شرع و راستی فیصل داده مجال حمایت و مداخلت کسی
ندهند سبیل حکام و داروغگان و کلانتران ممالک و ولایت
و عمال و مباشران اشغال و متصدیان مهمات و سرخیلان اعراب
و احشام و ضابطان و مستحفظان ثغور و مسالک و کشتی بانان
و عموم طوایف امم و قاطبهٔ اولاد آدم آنکه اعزاز و اکرام خواجهٔ
مشار الیه بجای آورده نگذارند که بواسطهٔ جهات مذکوره متعرض او
شوند و از جمیع مواضع و مرابع بسلامت گذرانیده در منازل مخوفه
بدرقه و ایلچیان و یامچیان و توشمالان و صادر و وارد و لشکریان دهند

چارپایان او را الاغ نگیرند مقرر است که زراعتی که او را باشد
عمال از قرار راستی جمع کرده از عشر بخش گیرند و تبعیر خطاب
نکنند و یکدر قنادخانه که در کرمان دارد چون واجبی آنرا
براستی جواب گوید بعلت اخراجات و عوارضات و باقی
جهات و شلتاقات اصلا مزاحم نشوند و حواله و مطالبتی ننمایند
و اگر خواهد که کوچ و متعلقان خود را که در کرمان اند بموضع دیگر
برد کسی مانع نشود و در جمیع احوال رعایت او واجب شناسند
در عهده دانسته برین موجب بتقدیم رسانند و هر ساله نشان مجدد
نطلبند خلاف کننده از مواخذهٔ سلطانی چگونه نترسد

بخشش تمغاء العموم

چون حکمت بالغهٔ کاملهٔ الهی و ارادت سابقهٔ شاملهٔ نامتناهی را
مقصود اصلی از ایجاد وجود و غرض کلی از ابداع ذات فایض الجود ما
آن بوده است که بمیامن عنایت ازلی و محاسن هدایة لم یزلی
ارساء مراسم دین متین و اعلاء معالم شرع سید المرسلین نماید و زنگ
ظلم و عدوان از مرآة زنگار خورده ازمان بصیقل عدل

واحسان بزداید واشجار خار ثمار رسوم محدثه را که در جویبار جور
واعتساف انبار روزگار قوی تن وشاخدار شده است از بن
وبیخ منخلع گرداند ودر ازاء آن اغراس مثمرهٔ معدلت وانتصاف
در انهار باغ آمال کافه عوام وقاطبه خواص نشاندلاجرم هادی
توفیق رفیق شفیق ودلیل طریق گشته خاطر دریا مقاطرخان اقتضا
فرمود که عرصهٔ ممالک محروسه بآیین نصفت وزیور عدالت مزین
ومحلّی گردد وصفحهٔ بلاد مانوسه از قوانین ظلم وضلالت مصفی
ومنقی گشته بلطایف عواطف ورقوم عدالت موشح ومحشی ماند
بعد از شرایط امعان نظر آفتاب انوار ووظایف لمعان بصر
کیمیا آثار در ایام خلافت همایون واوان دولت روزافزون
از ارقام جور وجفا وارسام بدعت وخطا جز رسم تمغا از صحایف
اوراق روزگار رقمی وبر صفایح سواد وبیاض لیل ونهار
اثری مشاهده نیفتاد که گنج سعادت توفیق امحاء این امر
مردود ورسم نامحمود در مخزن الطاف الٰهی وکمن اعطاف نامتناهی
ایام سلطنت همایون ما مدخر مانده بود درین وقت دواعی همت اکسیر

خاصیت بر دفع ورفع آن امر که یکی از امور مبتدعه ورسوم محدثهٔ
نامشروعه است معطوف گردانیده تمامی جهات تمغاوات
ممالک محروسه وولایات را بالکل معاف ومسلّم داشتیم وکلی وجزوی
آن را از پیا منیا انگاشت که من بعد علامت تمغا جز بر جباه
ونواصی ارباب ظلم ومعاصی که اولیک کالانعام بل هم اضل
ونشان دواب نشان ایشان منزل است بهیچ وجه مشاهده
کسی نگردد تا ارباب تجارت از سر فراغت داد وستد
وخرید وفروخت وآمد شد بمراد خود نمایند می باید که برین موجب
مقرر دانسته هیچ کس از ین جهت حوالت ومطالبتی نماید متعرض
که اگر بوجهی از وجوه برسم تمغا یک فلس از کسی کیسه ند تمغاهای ست
فکوی جباهم وجنوبهم بر صفحه جبههٔ احوال خود ظاهر ولایح خواهند
یافت عامهٔ رعایا وکافه برایا بفراغ بال ورفاغ حال بیع
وشری نموده یکدنیا را زین جهت ندهند وپیوسته دوام ایام
دولت ومزید اسباب فتح ونصرت ما را که مرانیه سبب
آرامش بلاد وموجب آسایش عباد است در اوقات مرجوه

بدعوات صالحه متلوه درخواهند ومرکس در استمرار این امر
که از مراسم ظلم بلکه از شعایر کفر است بکوشد یا رضا دهد فعلیه
لعنة الله والملایکة والناس اجمعین رب اختم بالخیر

بخشش زکوة

چون برطبق کریمه کرامت انتما لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
بضاعت صناعت سعادت ما در مزاد من یزید بیعکم الذی
بایعتم به رواج تمام یافته ونفایس اوصاف نفس نفیس ما
بحکم ابتیاع ان الله اشتری من المؤمنین اموالهم وانفسهم بان لهم الجنة
از خسارت تجارت اولیک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
فما ربحت تجارتهم محفوظ مانده برحسب مرویه من اراد الدنیا
فلیتجر در بازار للذین احسنوا الحسنی وزیاده مربح آمده پیوسته
مراقب حال واسعاف آمال جماعهٔ تجار که حصب معایش ورخص
نفایس واجتناء اخایر واقتناء ذخایر بمساعدت مسافرت ومظاهرت
مناصرت ایشان منوط ومتعلق است از لوازم مقتضی وقت   نصف الجزء
میدانیم لاسیما طایفه که با وجود تحلی بحسن معاملت وتجلی بلطف مجاملت

نسبت بدرگاه عالمپناه سوابق خدمات موروثی ومکتسبی
ثابت داشته باشند بنابراین درین وقت زبدة الصلحا خواجه
جلال الدین محمود واخواه خواجه شمس الدین محمد وخواجه زین الدین احمد
اقربا افتخار الحاج خواجه تاج الدین فقیه حسن که مدتی پایهٔ سریر اعلی
طریق خدمتکاری وجانسپاری سلوک می داشته سفر آخرت اختیار کرده
ومشار الیهم که بدلول وکانا ابوهما صالحا اتصاف دارند
بذروهٔ عرض رسانیدند که باشتغال تجارت اشتغال داشته
زکوة شرعی خود بدستور مسنون ومستحب بارادت جواب میگویند
وبعلت بعضی شلتاقات وعوارضات مزاحم ایشان میشوند
حکم فرمودیم که چون ایشان وجوه زکوة شرعی خود در بلدهٔ هراة
وولایات ابد بدستور سنت جواب گویند بعلت احصا وعبید وموایشی
ونامبردار ومددی وقرضی وپیشکشی وخدمتانه وسلامانه وسوغات
وسایر تکالیف واخراجات وجمیع شلتاقات وعوارضات
مزاحم ومتعرض ایشان نشوند وحواله ومطالبتی ننمایند وایلچیان وباجیان
وقوشچیان ولشکریان وآینده ورونده کانیا من کان چاربایان

ایشان از الحکم و بحکم الالاغ نگیرند و مراقب احوال ایشان بجای
آورند تا بفراغت تردد و آمد شد توانند کرد در این جمله مقرر دانسته بوده باشند

مثله

چون احیای معالم سنیهٔ عدالت طغرای منشور خلافت ما آمده و محو
مراسم دنیهٔ ظلم و ضلالت عنوان صحیفهٔ سلطنت ما گشته پیوسته دواعی
خاطر همایون در ایام خجسته فرجام دولت روزافزون بر انتظام
اسباب عدل و انصاف و انهدام بنیان جور و اعتساف مقصور
و محصور است هر روز شواغل مشاغل انوار نصفت ما ورق ظلم عتی
میسوزد و هر شب اشراقات سواطع کواکب آثار عدالت ما
شمع هواسی می فروزد و همواره همت کیمیا خاصیت بر التیام
جراحات جارحات حوادث ایام برگماشته ایم و ابواب
رافت و مرحمت بر چهرهٔ عجزهٔ و زیردستان که ودایع حضرت
ملک دیانند مفتوح داشته هرجا بر صفایح مرایای روزگار ذرهٔ
از زنگار ظلم و ادبار مرئی می گردد بصیقل انصاف محو می سازیم و هرگاه
بر صحایف دفاتر لیل و نهار رقمی از آثار جور و اضرار مشاهده می افتد

بلطایف احسان محو میسازیم لاجرم درین وقت که ضمیر آفتاب ارتفاع را
سمت اطلاع حاصل شد که بواسطه هرگونه قرانات و ضروریات
انواع مطالبات متوجه رعایا شده و ازان جهت اختلال بسیار
باحوال سکان و قطان بلاد و دیار لاحق گشته رای گیتی نمای
جهان اقتضا فرمود که قروح جروح طوایف انام را بمراهم
مراحم خسروانه و لطایف عواطف کریمانه تشفی و التیام ارزانی
داریم و رسم محدثی که در ایام سابقه و ازمنهٔ ماضیه در تمام ممالک
انتشار و استمرار یافته مرتفع سازیم بنابران چون از مطالبهٔ
سرشمار تفرقه باصناف برایا می رسید حکم فرمودیم که بعد الیوم
هیچکس در هیچ موضع از بلاد و امصار و قری و انهار و نواحی
و ولایات یک دینار و یکمن بار بعلت سرشمار از کسی نطلبند
و حواله ندارند و جمله آنرا از انشا منشیان انگاشته در صحایف دفاتر
و صفحات روزنامجات هرجا بدین اسم رقمی یا باسم کسی در می
یابند آن صفحه و ورق را بسوزند تا من بعد کسی را بدان نسوزند
و نیز حکم فرمودیم که از ابتدای پیچی ییل تا انقضای مدت سه سال

از جهت نامبردار قشونی و جهادی و مددی و پایانی میکدینار طلبند
و بدین جهات مزاحم رعایا نشوند و حواله و مطالبتی ننمایند که مجموع
آنرا دانسته بخشیدیم و قلم عفو بران کشیدیم حکام و دیوانیان
و عمال و نویسندگان و محصلان برین موجب مقرر دانسته
بتقدیم رسانند و از تغیر و تبدیل این جهات اصلا چیزی توجیه ننمایند
و نپسندند تا کافه رعایا در مهد آرامش و بستر آسایش مرفه الحال
بادعیه دوام دولت ابدی الاتصال اشتغال نموده عواید و نتایج
آن بروزگار دولت فرخنده آثار عاید گردد و خلاف کننده چگونه نترسد

نشان محمود صیاد

مادام که مادام اهتمام باصطیاد همای همایون سلطنت گسترده بودیم
و صیاد دولت ما شنقار گیتی شکار خلافت را بدستیاری
تقدیر در دام تسخیر نیاورده پهلوان کمال الدین محمود صیاد
از روی صدق نیت و خلوص اعتقاد ملواح دام کاه عنایت
و دانه خوار کشت زار عاطفت ما بوده و در صیدگاه انتباه بر حسب
مقوله   خورش ده بگنجشک و کبک و حمام

که ناگه در افتد همایی بدام   در انتظار نظر شاهباز بلند پرواز
همت ارجمند ما خدمت و ملازمت خدام درگاه گیتی پناه که مرغان
باغ ارم بلکه کبوتران حریم حرم اند نموده از زبان حال و
بمسامع جلال میرسد که بیت تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن
که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی   لاجرم صید فتراک
عنایت و مقید قید رعایت ما گشته درین وقت بذروهٔ
عرض رسانید که در توابع قصبه کوسویه بمزرعهٔ زیراب بکوچ خود
در موضعی که ملک کسی نبوده اجرای قناة و احیای موات نموده
حکم فرمودیم که از محصولات قناة مذکوره از سفیدبری
و سبزبری و آبی و دیمه من ابتدای پیچی ییل از قرار رفع مشرف
ده یک بجنس هرساله بمباشران موقوفات مزار بزرگوار
کازرگاه که صیدگاه طیور ارواح اصحاب انتباه است
جواب گوید که ده یک آنرا وقف زوار آن مزار فایض الانوار
گردانیده ایم و بعلت عوارضات از جمیع جهات اخراجات
سنهٔ ضروریه و لشکر و بازیافت و باقی سنوات و غیر ذلک

اصلا تعرض نرسانند و هر ساله بنشان و پروانه مجدد محتاج نداند
وچون بتوقیع رفیع اشرف اعلی مزین و محلی گردد اعتماد نمایند

نشان دیگر از دیوانه او رمك باف

برضمایر پرده گشایان کارگاه بدایع و بصایر خرده بینان غوامض
صنایع که کسوت صفوت اوصاف ایشان بطراز اعزاز
نادر العصر واذیال اجلال ماهر الاصناف معلم و مختم است پوشیده
نماند که استادان ده کارکارخانه تقدیر خلعت فطرت
بانصرت مارا از تار هنروری و پود هنرپروری بافته
ولباس فرخنده اساس انی اصطفیتک علی الناس خاص از برای
قد دولت فوقدمساس ما تعیین یافته لاجرم اندازه کار هریک
از صنعت وراز اکه دردم کارند در هر شانه که میافکند میدانیم
استادان و وظیفه تربیت هنرمندان خلیجه حق کار ایشانست
از روی انصاف باد امی رسانیم مبین این مقال صورت حال
نادر العصر ماهر الاصناف معتمد دیوانه ارمك باف که تا استاد
قضا در پس جرخ نشسته از سر کار ابداع در شیوه هنروری

قماشی نفیس تراز و در نورد وجود نیاورده و تا سررشته
مشیت نخ نسیج تخلیق پیوند یافته در آیین طرفه کاری نظیر او بمرای
تصویر مرئی نگشته جنانچه از تفصیل لطایف اختراعات و کیفیت
طرایف مصنوعات او شمه در مطاوی مناشیر تفوق و بی مثلی
در هر باب صادر شده مسطور است و ذکر مناقب صنعت وری
و نشر محامد هنرگستری او بر زبان هنرمندان سر تیر بلکه بر لبان
متقال صغیر و کبیر بسیط بساط اغبر مذکور و هذا من مقتضیات
القدرة السبحانیه واتفاقات الدولة السلطانیه بنابرین مقدمات
جنانچه بر همکنان واضح است درین مدت بترادف عنایات و توالی
اصطناعات والتفات خاطر افاضت آیات بر وجهی ممتاز
و سرافراز گشته که از زمان حضرت امیر بزرگ تا غایت هیچ صنعت
وری این پایه و جاه نداشته و پیوسته محسود و مغبوط اکفا و اقران
خود بوده تا درین ایام خواجه محمد مشهدی بواسطه آنکه بر دقایق
لطایف مخترعات او مطلع نبوده و کمال غایت و نهایت رعایت
مارا که درباره اوست بواجبی نشناخته بتصور کفایت دیوان

از هر بابت مبلغی در باب او ابواب نوشته سخن میگفت و تمامی آن جنانچه
در فرمان جهانمطاع که درین باب صدور یافته مزبور است مبلغ
سی هزار دینار کپکی انقطاع یافته بود که اقمشه بقیمت وقت تحویل
گرکیراق همایون فرود آورد درین وقت توزع بال و اختلال
احوال او بر مرآت ضمیر سعادت تصویر که عکس پذیر صور مغیبات است
عکس انداخته بعد از امعان بصر کیمیا اثر و لمعان نظر سعادت منظر
جون مصرفی از هنرمندی چنین شایسته تر متصور نبود مبلغ بیست هزار
دینار کپکی را از جمله سی هزار دینار مذکور ضمیمه عنایات عالیه سابقه
و اضافه انعامات حالیه و آتیه بمشار الیه بخشیدیم سبیل نواب
کامیاب و وزرای صایب رای و محاسبان دیوان و محصلان
و براتداران و کافه مباشران اعمال و متقلدان اشغال
آنکه مبلغ مذکور را درباره معتمد مشار الیه انعام عام دانند
و اصلا بجهت آن حواله و مطالبتی ننمایند و تعرض نرسانند و او را
منظور نظر عاطفت و مغمور بحار رعایت پادشاهانه شناسند
و مراقبت احوال او واجب دانسته تقویت و تمشیت او بجای

آورند تا از سر فراغ خاطر و جمعیت باطن و ظاهر بابداع انواع
لطایف مخترعات و طرایف مصنوعات که مادر ایام از تولد
امثال آن عقیم ماند قیام تواند نمود می باید که برین موجب بروند و تغییر و تبدیل بدین نه بینند

نشان بخشش زکوة خواجه جلال الدین محمد تابیادی

جز

برمقتضی روایت فرخنده آیت من اراد الدنیا فلیتجر هر جوینده
سعادتیار که بکالای همت والای تجارت نیکنامی نماید سرمایه متاع
نفاع آمال او در مباع ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة رواج تمام و قیمت لا کلام گیرد قل ما عند الله
خیر من اللهو ومن التجارة و برحسب خبر خجسته اثر من اراد الآخرة
فلیتق هر سوداییی بیان زده که سرمایه اوقات را بمومات
فانی و جمع اسباب پریشانی در بازد لا محاله در روز بازار
رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله بضاعت مزجاه قماش
امنیات او فساد و کساد پذیرد فما ربحت تجارتهم و ما کانوا
مهتدین و چون نزدیک خاطر دوراندیش التزام قضیه اولی
اولی است و اجتناب از وقوع در متهمات و رطه اخری احری لاجرم

همواره نقد ایام سعادت انجام بحکم التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله
در وجه رضاء خالق واسترضاء خلایق مصروف داشته ایم و دواعی
همت عالی رتبت و بواعث نهمت عالی قیمت بر استرفاه
حال غایب و حاضر و مقیم و مسافر بر گماشته خصوصا طایفهٔ که
اتباع مدلول تسافروا تغنموا نموده اند و جهت ارتفاع انتفاع
از بقاع اربع واصقاع عالم مراحل خطیر و منازل کثیر پیموده
تمتع بهر گوشه یافته ز هر خوشه توشهٔ یافته تا بواسطهٔ اظهار شکر
و وسیلهٔ آثار ذکر ایشان صیت مرحمت و آوازهٔ عاطفت ما
در بسیط ربع مسکون و بساط دهر بوقلمون تا انقراض ادوار
گردون منتشر ماند بناء علی هذا درین وقت چون شفاه اخلاص
عمدة التجار خواجه جلال الدین محمد که خلعت جبلت او بطراز
اعزاز ان التاجر الصدیق تحت ظل العرش یوم القیمه مطرزست
از مساس تراب درگاه گردون اساس معزز گشت اورا
بنظر عنایت و عاطفت سرافراز فرموده از زمرهٔ اکفاء و فرقهٔ
رفقاء او شرف امتیاز ارزانی داشتیم وصفحهٔ جبههٔ آمال و طراز

حلیهٔ احوال او را بطغرای ترخانی و تمغای مسلمی از جمیع تکالیف
دیوانی مزین ساخته حکم فرمودیم که بعلت تمغا و باج و عوارضات
و خراج و حاکمانه و مقومانه و کشتیبانی و راهدارانه و تغارات
و پیشکش و استدانه و علوفه و علفه و ماحضر و قلغه مزاحم او نشوند
و در سفر و حضر چهارپایان او را الاغ نگیرند و بوقت توجه
و معاودت و عزیمت و مراجعت از جمیع مسالک و مراحل و معابر
و منازل او را بسلامت بگذرانند می باید که برین موجب مقرر
دانسته بتقدیم رسانند و از مضمون حکم جهان مطاع لازال نافذا
فی الاقطار والاصقاع تجاوز نورزند تحریرا فی

منشاء دوم در مکتوبات متنوعه مشتمل بر فصول

اول باید دانستن که سلاطین بسلاطین یا بسادات عالی تبار
یا بمشایخ کبار رفیع مقدار مکتوب نویسند دیگر بسایر طوایف
انام امثله و احکام در قلم آرند و از طبقات بنی آدم نیز سادات
عظام یا مشایخ کرام بسلاطین مکتوب نویسند یا بقی خلایق عرضه داشت

رفع کنند اکنون درین منشاء از هر نوع مکتوبات مثالی آورده میشود تا واضح شود

مکتوب حضرت اعلی بجناب خواجه عبید الله

آثار افاضات ربانی و آیات واردات سبحانی همواره بساحت
کرامت منزلت و عتبهٔ هدایت مرتبهٔ غوث الدنیا والدین کامل
الاسلام و مکمل المسلمین مقتدا الخلایق عن ورطات الظلمة والضلال
مقتدی ارباب الحقایق باصناف الکمال محیی رفات المعارف
بانفاسه العیسویة المتجلی من طور الولایة بانواره الموسویه
آن خواجه که از قطرات سحاب فیض دریای سینهٔ اش چو صدف پر ز گوهرست
مرجع عرفاء الکاملین جمال الحق والحقیقة والدین متتابع و متزاید باد
انه ولی الاجابة مخلص نیاز مند حلقهٔ ذکر دعا و سلسلهٔ ورد ثنا
موظف و مرتب داشته آرزومند شرف استفاضهٔ مجلس سعادت
افاضه می باشد نیل آن مأمول بر وفق مسئول در ضبط وصول
و حیطهٔ حصول مندرج باد بر ضمیر منیر اکسیر تاثیر مخفی نخواهد بود
که بواسطهٔ نقرات روزگار و من اختلال بسیار ربا مور
مرقد و مزار حضرة قدوة الابرار و صفوة الاخیار ملجأ البلغاء

الواصلین مرجع اتقیاء الکاملین فرید الدهر و وحید العصر ناصر الحق
والحقیقة والدین خواجه ابو نصر پارسا علیه الرحمة والمغفرة والدعاء
راه یافته بود و از حلیهٔ نظم و نسق و زیور رواج و رونق
عاری و عاطل مانده بحسب ما تقتضیه المقام در احیاء مراسم سنیه
آن بقعهٔ علیه شرایط اهتمام تقدیم افتاده اما تتمیم و تکمیل آن
مرام بتشریف حضور جناب خلف رشید ایشان بقیة اعاظم
الاولیاء نقاوهٔ اماجد الاصفیاء سمی حضرت مشار الیه افاض الله
من رشحات انکراته علیه موقوف و محصورست بنا بر آن همگی همت
بر انتظام امور و مهمات و تدارک و تلافی ما فات آن آستانه
مقصود داشته جناب مولانا الاعظم قدوة الحفاظ بین الامم
مولانا حافظ تاج الدین حسین زیدت فضایله را که لواحق
حسن عقیدهٔ را نسبت بدان خاندان گرامی ضمیمهٔ سوابق خدمات
بندیده ساخته جهت استدعاء حضور جناب خلف مشار الیه
بدان بقعهٔ منوره فرستاده شد و حصول این امور منوط است
بیامن التفات و عواطف آنحضرت رجاء واثق که در باب استجازهٔ

جناب مشار الیه جهت توجه بجانب مرقد بزرگوار و مزار فایض
الانوار مذکور التفات مبذول خواهند فرمود امید که از شرف
قدوم افاضت ملزوم جناب مشار الیه زیب و بهای بی بها
و نور و صفای بی انتها حاصل آمده نتایج و آثار آن بروزگار
همکان عاید و واصل کردد بزیادتی اطناب مزاحم اوقات
فایضة البرکات نمی کردد همواره ساحت کرامت منزلت
مطرح انوار هدایات سبحانی و مطمح انظار افاضات صمدانی باد

منہ بہ

عتبهٔ قدسی آستان و سدهٔ قدوسی آشیان عالی حضرت کرامت
منقبت هدایت مرتبت حقایق پناه معارف شعار غوث الانام
و مغیث الاسلام هادی الخلایق من ورطات الظلام الی منهج
دار السلام مرجع ارباب الحق و الیقین ملجأ العرفاء الکاملین و البلغاء
الواصلین آیت ولایت شد بلطان باه دوخته از ترک سوی الله کلاه
واقف اسرار الجبروتی کاشف اطوار الملکوتی خلد الله تعالی ظلال الارشاد
معالم الحقایق و العرفان جمال الحق و الحقیقة و الایقان بلمعات بارقات

انوار جمال الهی و اشراقات ساطعات انظار کمال نامتناهی
مزین و منور باد انه رؤف بالعباد مخلص نیازمند که تشبث
بذیل بسیط صداقت و تمسک بعروهٔ وثقی حسن عقیدت
آنحضرت نموده اصناف دعوات طیبات و اضعاف ضراعات
زاکیات مرفوع میدارد و همواره سعادت مساس احکام کرامت
انجام را منتظر میباشد انه علی ما یشاء قدیر بنا مرقوم صحیفهٔ نیاز آنکه
چون معتمد الخواص شمس الدین شیخزاده محمد بواسطهٔ حسن ظن خود توسل
بمیامن این دولت نموده سابقا جهت رخصت کوچ و متعلقان او
بدین جانب در طی کتابت التماس رفته بود غالبا تصور آنکه مشار الیه را
شاید بدان طرف داعیهٔ مراجعت افتد حصول المطلوب در عقدهٔ
توقف مانده بود و بر ضمیر آفتاب تنویر مخفی نخواهد بود که اکر
درین مدت از مجاری احوال مشار الیه شمهٔ از میل معاودت
بدان جانب مفهوم شدی لا محاله چنانچه مرا را جماعتی را که بسمت
مخالفت و عناد موسوم بودند بعد از تقدیم انواع جرایم و مآثم
بقید خذلان کرفتار آمدند استمالت داده جهت استرضای حضرت احدیت

بسلامت باز فرستاد و صورت مفارقت میان ایشان و اهل
و اولاد که تخرّاعن سخط الله جایز نداشت هر آینه او را بطریق
اولی باز فرستادی اما بانواع دلایل از صفحات احوال او
تفرس میرود که توجه او بدان طرف از قبیل ممتنعات است چون
چنین باشد باز داشتن کوچ و متعلقان بخلاف رضای الهی
چه نتیجه دهد مامول آنکه التفات خاطر دریا آثار متوجه آن کردند
که اصحاب و منتسبان او بدین جانب آمده صورت مفارقت
ایشان بدولت مواصلت مبدل کردد یقین که در اتمام این معنی
که یکی از احسن طاعات و فضایل حسنات بلکه متضمن رضای حضرت
خالق البریات است وظیفهٔ التفات مبذول خواهند فرمود
بزیادتی اطناب مشوش اوقات فایضة البرکات نمی کردد
همواره عتبهٔ کرامت مرتبه مرجع ارباب حال و ملجأ اصحاب کمال باد

منہ بہ

عالیحضرت کرامت منزلت هدایت شعار حقایق آثار مرجع
ارباب وصول علی الاطلاق سره الله تعالی فی الآفاق ملجأ اصحاب الکرامة

و الکمال منقذ الخلایق عن مهالک الضلال واقف اطوار الملکوتیة
کاشف اسرار الجبروتیة خلد الله تعالی ظلال حقایقه لا شادة
معالم الهدایة و العرفان و اشاعة مراسم المکاشفة و العیان جالا للحق
و الحقیقة و الاسلام و المسلمین مخلص نیازمند که در طریق عقیده
سعادت انجام تمسک بعروهٔ وثقی لا انفصام و نحن له مخلصون
نموده بسلسلهٔ ذکر دعا و زمزمهٔ ورد ثنا همواره مرتب و موظف
میدارد توفیق احراز فواید مجلس اقدس و مجمع مقدس بر وجه
ارادت باجمل وجهی میسر و محصل باد و ذلک علی الله یسیر و هو علی ما یشاء
قدیر هذا تصویر ضمیر آفتاب تاثیر که مرآة حقایق الهی و آینهٔ صفای
ارنا الاشیاء کما هی است میکرداند که درین فرصت که تواچی
ازانجانب آمد چنان تقریر نمود که در مجلس عالیشان بلسان حقایق
بیان ملازمان ایشان مذکور می شده که از متجندهٔ جناب
سلطنت مآب معین الدولة و الدین حسن بیک کسی متعرض حد و نواحی
مملکت این مخلص شده بر رای حقیقت نمای محجوب نباشد که کذب
صریح و بهتان صحیح است و درین مدت جناب مشار الیه انواع

تحف و وسایل واصناف رسل و رسایل متعاقب و مترادف
داشته روز بروز در تشیید مبانی موافقت و مصادقت کوشیده
میکوشد چنانچه درین فرصت بتصور آنکه هنوز فتح قبة الاسلام
بلخ دست نداده بعزیمت کومک و معاونت متوجه شده در اولنک
خرقان نزول نموده و قبل از سانحه تحریر بدو روز قاصدی مع
مکتوب مشار الیه آمده و فصل بالخیر که در طی کتابت ارسال داشته
بود بحضور فایض النور فرستاده شد از فحوای آن صورت
اخلاص بلکه طریقه متابعت و مطاوعت او خدام عالی مقام را
مقرر و معین خواهد گشت بعد ما که این مخلص در میان او و جماعه مخالفان
که اولاد سلطان سعید اند برصفت بینهما برزخ لا یبغیان حایل بوده
همواره حسب الامکان در اندفاع مخالفان و ارتفاع تعرض ایشان
قیام می نماید و نتیجه آن بروزگار دولت او عاید میگردد چگونه
بصورتی که موجب کلفت خاطر این مخلص باشد اقدام نماید
یا رضا دهد ما هذا الا افک افتری بلکه قضیه منعکس است حال آنکه
شیخی جلایر که از پیش جناب مشار الیه درین مدت بایالت بسطام

مرج البحرین یلتقیان

و دامغان مامور بوده بواسطه حرکت نا ملایمی که از و صادر
شده بود عمدة الملک مبارز الدین ولی بیک و علاء الدین علی میر آخور
با جمعی از عساکر منصوره برحسب فرمان بدفع او متوجه شده بودند
چون بدان نواحی رسیده اند مشار الیه فرار نموده بسمنان رفته
حاکم سمنان او را گرفته و پیش جناب مشار الیه برده و جناب مشار الیه
او را مقید کرده و اعلام نموده و حالا بسطام و دامغان در تحت
تصرف عساکر نصرت مآثر است مقصود از این اطناب آنکه
ملازمان آستان کرامت آشیان این نوع اخبار را بسمع قبول محل
اضغاث نهند بلکه وجود ننهند الدعاء معاد

منه

عالیجناب هدایت مآب کرامت انتساب معارف پناه عوارف
دستگاه ولایت رتبت حقیقت مرتبت غوث الاسلام
الاعظم ملجا صنادید العجم هادی مسالک الحق والیقین ستر الله تعالی
فی الارضین زبده زمره السابقون السابقون اولئک المقربون
قدوه فرقه الذین لا خوف علیهم ولا یحزنون

آنکه گر بوشد نظر پسند معنی چه هست و رکشاید دین نیاید هیچ چیز در نظر
خلد الله تعالی ظلال افادته و ابد کمال افاضته علی کافة العالمین
جمال الاسلام و ملاذ المسلمین را مخلص معتقد نیازمند که طغرای
حسن اعتقاد او بفحوای و نحن له مخلصون موشح است صحف دعوات
مستمندانه و تحف ضراعات نیازمندانه مقرون بوفور افتقار
و مشحون بکمال اخلاص و انکسار تحفه مجلس رفیع و هدیه سده منیع
گردانیده از حضرت ملک غفور شرف استفاضه مجلس فایض النور
بسی بخیر مسالت می نماید انه خیر مجیب و غیر مخیب بعد هذا بر ضمیر اکسیر
تاثیر که عکس پذیر صور مغیبات است واضح خواهد بود که درین وقت
که جناب سیادت مآب نقابت منقبت نجابت منزلت مرتضی
اعظم اجل امیر رضی الدین عبد الاول دام الله ایام معالیه تشریف
حضور آورده اشاراتی که درباب موافقت اخوان الصفا
از عالیجناب کرامت مآب رسانید مجموع آنرا سبب رشد
و صلاح دارین و موجب فوز و فلاح نشاتین دانسته سمعا و طاعه
بقدم اذعان و اطاعت تلقی نموده یوما فیوما در تاکید و تشیید قواعد

آن کوشیده و سر موئی از جاده مستقیمه انصراف ننموده و نخواهد نمود
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود اما بر خاطر دریا مقاطر مخفی نباشد
که اطاعت و اذعان اوامر و نواهی ملازمان آستان عالیشان
که آن جماعت بی مصلحت ظاهر کرده بودند محض خلاف بوده و کمال
اختلال و انحلال بقواعد آن راه داده اند و بر قبایح و فضایح
که مراتبه اتمام آن موجب کلفت خاطر مبارک شده باشد اقدام
نموده و این مخلص بواسطه رعایت اشارت حضرت ارشاد دستگاهی
طریقه مدارا و مواسا مسلوک داشته امید وار می باشد که نتیجه
این صورت هر چند زودتر بر منصه ظهور جلوه نمای گشته بر جمیع مقاصد
و مناهج فایز و کامیاب گردد چون حصول اسباب سعادات
و وصول باصناف مرادات بامداد ضمیر خورشید تاثیر
و اسعاد باطن اقبال مآب منوط و مربوط می اند درین وقت که
حقیقت امبادی اظلم لازمه حال عقوبت مآل آنجماعه گشته چنانچه بر خاطر
آفتاب مآثر روشن و ظاهر است لایق دید آنها آنهاست تا هرچه رای جهان آرای اقتضا کند و باشارت آن منت نهد تقدیم یابد والدعا مثل الاول

مکتوب حضرت اعلی بحسن بیك بایندری

امداد توفیقات سبحانی و اسعاد تاییدات صمدانی در انطلاق
اسیر احوادث روزکار و انجبار کسیر ان طوارق اعصار که سبب
اقتناء سعادات دنیوی و موجب ارتقا بمعارج درجات
اخروی است عالیجناب سلطنت مناب نصفت نصاب قاان اعظم
اعدل موید مراسم الدین و الدول منقذ الخلایق عن حبال الظلم
والضلال مطلق الاساری عن نکال الخسار و الاذلال موسس معاقد
العدل و الاحسان مرصص قواعد الفضل و الامتنان المویّد بحسن
التایید من الله ذی المنّ معین السلطنة و الدنیا و الدین حسن بیک
خلد الله تعالی ایام سلطنته و معدلته را علی التعاقب و التوالی
قرین ایام و رفیق لیالی باد مخلص بی ریا تحف ادعیه صالحه
وصحف اثنیه فایحه بر منصه انها نهاده آمل تضاعف اسباب دولت
وکامرانی و سایل ترادف اصناف مسرت و شادمانی آن
عالیجناب عدالت ماب می باشد انه علی ما یشاء قدیر
ننداء منهی رای مرآت صفا انکه بقیة اعاظم المشایخ سالک

سبیل الله بالقدم الراسخ قدوة الطالبین سالک مناسک
الیقین المتصف باصابة الرای و ثبات القدم مولانا تاج الدین
شیخ قدم ادام الله رسوخ قدمه بما من عواطف قدمه که سلالهٔ
خاندان تحقیق و نظریافتهٔ اصحاب توفیق است و از زمان
هبوب صباء صبا الی هذا الاوان اکثر ایام بملازمت
آستان قدسی مقام حضرت مرجع الاولیاء ملجاء الاصفیا
اعنی قبلهٔ صفا و کعبهٔ رضا مشهد مقدس امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة و المغفرة والده عامصروف داشته و همکی همت
و نهمت بر تحصیل رضاء خالق و امداد کافه خلایق برکماشته
چنانچه نقباء عظام روضهٔ مقدسه و مشاهیر ایام و اعیان کرام آن بقعه
درین معنی کتابت نموده‌اند همانا که از مکامن عالم بی عیب
بوساطت الهام حقیقت انجام غیب باستخلاص اساری و قاریع
قرابانج که بواسطهٔ تکلیف سلطان سعید در مواضع بعید مقید قدا ایشان
وخذلان مانده‌اند مامور کشته و مکرر ابواقعات بهیه بدین
عزیمت علیه ملهم شده حالا از سر اخلاص تمام قدم جهاد

و اهتمام در طریق اداء مودی این الهام فرخنده انجام نهاده متوجه
آن دیار کشت چون پیوسته همت عالی بر اشاعت مراسم عدالت
و اشادت معالم رحمت موقوف و مقصورست منتظر انکه در هر
موضع کسی ازین طایفه مظلوم یابد و باطلاق و قیام نماید وظیفهٔ
التفات در بارهٔ او مبذول فرمایند بر وجهی که از مساعی
مولانا مشار الیه نتایج جمیله بظهور رسید و آثار عاطفت
و مرحمت ان عالیجناب معدلت قباب درین باب سبب نشر
ذکر جمیل و موجب رضاء رب جلیل کردد بزیادتی اطناب
ارتکاب نمیرود و اسباب سعادات در سلک مراد باد

نامهٔ همایون سلطان محمد ابو الفتح روم

جزو

هرچند بواسطهٔ تفارق ابدان و تباعد بلدان و مخالفت روزکار
و معاندت ادوار وسایط معاینه و موالات و فواید ملاحظه
و ملاقات نسبت بعالیجناب سلطنت مآب شوکت منقبت
نصفت منزلت سلطان اعدل اعظم قدوهٔ سلاطین العرب و العجم
فخر خاقان معدلت کستری بدرطارم رعیت پروری رافع الویة

الشرع المبین و الدین المتین قامع طوایف الکفرة و المشرکین المتمردین
محیی آثار العدل و الاحسان ماحی مراسم الظلم و الجور و الطغیان غیاث
السلطنة و الدولة و الدین سلطان محمد خصه الله تعالی فی الدارین
بالعز السرمد در رشتهٔ وصول و ربقهٔ حصول سمت انتظام
نپذیرفته اما بحکم الارواح جنود مجندة ما تعارف منها ائتلف
بوساطت استماع خصایل ملکی صفات و خصایص ملکی ملکات
روابط ارادت و اعتقاد و ضوابط مصادقت و اتحاد ارتباط
لاکلام و استحکام لا انفصام دارد قرب جانی چو بود بعد مکانی سهلست
بنا علی هذه الرابطة القدیمة اصناف دعوات صافیة الاوصاف
و اضعاف مدحات وافیة الاضاف اهدا و اتحاف کردانیده
اعلاء معالم دین و دولت و ارسا مراسم شوکت و عظمت آن عالیجناب
نصفت مآب را آمل و مستدعی می باشد انه علی کل شیء قدیر
و هو بالاجابة جدیر منهای مرقوم صحیفهٔ انها انکه جمعی از اولاد مرحوم
جلال الدین خدایداد و لد مغفور شمس الدین محمد جلال الاسلام
باز نموده‌اند که پدر ندکو را ایشان پیرستا مرحوم پاشا ملک ایت

بنت جلبیهٔ سلطان سعید ایلدرم بایزید و برطبق این صورت
محضر بخطوط اکابر و ثقات عدول عرض کردند و چنان مسموع شد
که پدر مذکور ایشان با مادر خود در انجانب برحمت ایزدی
اتصال یافته اند و از انجا که مقتضیات خصال حمیده و ملکات پسندیدهٔ
آن اعلی جنابست که همواره بر ابقاء ذکر جمیل و استرضاء رب جلیل
مقصور می باشد بنا بر ملاحظهٔ استقرار حقوق در مراکز آن محافظت
جهات متروکهٔ مشار الیهما جهة ورثهٔ اشارت فرموده اند
اکنون جهت تصرف ترکهٔ مذکوره فلان عزیمت تقبیل آستان
عدالت آشیان نمود امل واثق که جهت وصول جهات مذکوره
بمشار الیه التفات شریف که پیوسته بر تاکید قوانین عدالت
و تشیید قواعد شریعت متوجه است مبذول خواهند فرمود
تا حق بمستحق رسیده موجب اشتهار مکارم اخلاق و سبب
انتشار محاسن اعراق آن یگانهٔ آفاق گردد بزیادتی اطناب
ارتکاب نرفت اسباب مرامات و امانی در سلک مرادات

بسید رضی الدین عبد الاول

جناب نجابت مآب نقابت انتساب مرتضی ممالک الاسلام
زبدهٔ زمرة النقباء العظام صاحب آیات العلم و العمل امیر
رضی الدین سید عبد الاول دام الله تعالی ایام نقابته را ادعیهٔ
صالحه و اثنیهٔ فایحه مشحون بارادت و اعتقاد موفور و مقرون
بصداقت و اتحاد نامحصور ابلاغ و ارسال داشته متشوق حضور
فایض النور می باشد نیل آن مطلوب از مکامن الطاف الهی و مخازن
اعطاف نامتناهی بر وجه اجمل و طریق اسهل متیسر و محصل باد بهذا
منهی ضمیر منیر آنکه در فرصتی که تشریف حضور ارزانی داشته
بودند اشاراتی که در هر باب از عالیجناب کرامت مآب حقیقت
انتساب ولایت منقبت هدایت منزلت لازالت انوار
ارشاده طالعة من مطالع الهدایة و الرشاد و لامعة من مشارق
الافاضة و الارشاد اجمالا صادر شده بود ابلاغ نمودند
چون مقوله کریمه حضرت مشار الیه را نازل منزله وحی منزل
و حکم مفصل میدانند جز سلوک منهج مستقیم سمعا و اطعنا پیشهٔ نورزند
و قدم اطاعت از جادهٔ مطاوعت بیرون نکشند و همیشه رعایت

ومحافظت قواعد آنرا لازم وقت دید اکنون مخفی نیست که
آنجماعت جگونه سر شر بار دیگر از گریبان بغی و عناد و اقتان
و افساد بر آورده اند و مخالفت فرمودهٔ حضرت ارشاد پناهی
جایز داشته رجا واثق که چون طریق خلاف اشارت حضرت
کرامت مآبی سپرده اند و بسیاری زعیال و اموال مسلمانان
بقید نهب و قید اسار در آورده تبعهٔ همین افعال سبب خذلان
و خسار ایشان گردد مقصود آنکه درین باب تامل شافی فرمایند
که ازینجانب تا چه غایت در رعایت مراسم مدارا و تمکین کوشیده
آمده و از آنجانب ذمایم افعال بچه منوال ظهور یافته
زیاده اطناب ننمود عز توفیق رفیق باد

ایضا بحسن بیک

امداد عنایات الهی اسعاد سعادات نامتناهی عالیجناب
سلطنت مآب ایالت ایاب مشید قواعد الامن و الامان مؤکد
مبانی العدل و الاحسان رافع معالم الرافة و الانصاف قامع
ابنیة الجور و الاعتساف نتیجهٔ امتزاج ارکان سلطنت خلاصهٔ مواد

عنام

عباد

مکنت و حشمت معین الدوله و السلطنة و الدین حسن بیک ابد الله تعالی
ظلال دولته و معدلته لاعلاء اعلام المملکة و السلطنة را بالغدو
و الآصال عند النزول و الارتحال هم رکاب و هم عنان باد
مخلص بی ریا لطایف تحیت و دعا و صحایف محمدت و ثنا متحف
و مهدی داشته آمل تضاعف اسباب مرادات و سایل و وسایل
اصناف سعادات آن عالیجناب عدالت قباب می باشد
بعز قبول و شرف وصول موصول باد بعده بر ضمیر منیر پوشیده نماند
که ایفار مأمول و استیفاء مسئول جماعتی که ابلج جلد صفحهٔ جبههٔ عقیدهٔ
پسندیدهٔ ایشان بر قوم اخلاص و نقوش اختصاص سمت
ارتعاش و صفت انتقاش یافته از لوازم مراسم مروات
غرض آنکه عمدة الملک ناصر الدین عبد الخالق که لواحق خدمات
ملکیهٔ اعلاوهٔ سوابق عبودیات موروثی گردانیده در ممالک
آن عالیجناب سلطنت مآب بعضی املاک و اسباب که از پدر
مرحوم خود میراث یافته دارد بنا بر التماس او استدعا میرود
که آنچه از جهات و رقبات متروکهٔ والد او در هر موضع باشد

حکم فرمایند که بتصرف وکلاء مشار الیه کذارند که حق در مرکز خود
قرار یابد و در اتمام این مرام نهایت شفقت و اهتمام تقدیم نمایند
که ضمیمه سوابق عواطف و اشفاق خواهد بود منتظر انکه پیوسته
ارسال مکاتبات و ایصال مفاوضات را که موجب مسرت
اولیا و احبا و سبب نکبت و مضرت حساد و اعدات وسیله
مواد از دیاد اعتقاد و اتحاد شناسند چون کثرت اطالت
مستتبع ملالت است از زیادتی اطناب احتراز و اجتناب
لازم دید ظلال عالی بر مفارق سافل و عالی ممدود باد

ومنه ایضا

ترادف عنایات سبحانی و تعاقب افاضات صمدانی در تحری
مراضی الهی و تحصیل سعادات نامتناهی عالیجناب سلطنت نصاب
عدالت آیین جلالت تمکین موسس مقاعد الحق و الیقین مرصص
قواعد الشرع المبین ناصر اولیاء الله قاهر اعداء الله المؤید بحسن
التایید من الله ذی المن معین الدولة و الدنیا و الدین حسن بیک
را
ابد الله زمان دولته و شید فوق الفرقدین مکان رفعته

علی تتابع الایام و اللیالی مترادف و متوالی باد مخلص صافی عقیده
فوایح محامد صافیه و صوالح ادعیه زاکیه مخبر از حسن سریرت
و مشعر بر صفاء طویت متحف و مهدی داشته دوام ایام
دولت و نظام اسباب سلطنت آن عالیجناب نصفت
مآب را باحسن سایل آمل و سایل میباشد و هو علی ما یشاء قدیر
بعد هذا مزبور صحیفه انها انکه بحکم سبقت العنایة فی البدایة بمیامن
دلالت هدایت تمسک و اعتصام بعروه وثقی لا انفصام
اعتقاد و ارادت سعادت انجام عالیجناب کرامت ایاب
حقایق مناب مرجع ارباب الحق و الیقین نشر الله تعالی فی الارضین
زبده زمره السابقون السابقون اولیک المقربون سابق مضمار
سیر و اسبق المفردون مورد واردات الملکوتیه مهبط نازلات
الجبروتیه هادی اهل الاسلام الی دار السلام لا زالت عتبته العلیه
را ملجا الخواص الانام و مرجعا لعموم اهل الاسلام دست داده و ایشان
در جمیع احوال شیخ و پیشوا و مقدم و مقتدا دانسته اینمعنی منتضمن
مرادات دارین و متکفل سعادات منزلین میداند و چون بنا بر التماس

این مخلص سپهسالار زوایا این دیار و مقام را بشرف اقامت
زانی
بدایت انجام صفا دار السلام و صلای ادخلوها بسلام ارزانی
فرموده اند اولاد رشید و [illegible] حمید ایشان در شیراز
مانده اند و خاطر اکسیر ماثر بملاقات ایشان متوجه و منتظر دارند
منتظر انکه بر وجهی که از مکارم اخلاق و مراحم اشفاق آن اعلی جناب
سزد جماعت اخلاف اشراف و اصحاب اعراف ایشانرا روانه
اینجانب گردانند تا شرف اتصال نخجه آمال یکدیگر دریافته
ثمرات و مثوبات آن کمرابه موفور و نامحصور خواهد بود
بروزگار فرخنده آثار واصل گردد و پیوسته اعلام سوانح حالات
و ارسال شرایف مفاوضات را که سبب اعلاء معالم مصادقت
و موجب ارتسام مراسم موافقت است انتظار میرود طوالع عزت
و جلال از مطالع سعادت و اقبال لایزال لامع باد

ومنه ایضا

مجددا نسبت بجناب نوباوه عالی تبار رونق آن گردون اقتدار
فصحاء ایالت و فرمانروایی بدرطارم شوکت و کشورگشایی

غره ناصیه دولت و حشمت قره باصره عظمت و ابهت کاسر الاکاسره
و قاهر القیاصره المؤید بتایید عنایات الله ذی المن معین السلطنة
و الدنیا و الدین حسن بیک اعلی الله تعالی معالم دولته و سلطنته
اعلاء اعلام موافقت و وداد و ارساء ارکان مرافقت و اتحاد
نموده دوام ایام عزت و دولت و نظام اسباب مکنت
و حشمت آن عالیجناب را مسالت مینماید انه قریب مجیب
بعد از ارسال تحایای بی ریا و اتحاف هدایای دعای بی غا
عز انها انکه اخبار ساره و آثار مستبشره که متضمن سعادت
معاودت و دولت مراجعت بمقر حشمت و مستقر سلطنت و عظمت
بود از فحوی کلام معجز نظام و مطاوی ارقام مسرت انجام معلوم
و مفهوم شده موجب ترادف اصناف سرور و بهجت و سبب
تضاعف انواع حضور و مسرت گشت الحمد لله علی هذا بعده
را بسمع شریف رسیده باشد که منشا شقاق و نفاق احمد مشتاق
که بایالت و حکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز فرموده بودیم
جوز [illegible] ذاتی و خباثت جبلی مرکوز طینت و مکنون فطرت

داشت شیوهٔ ظلم و تعدی ظاهر ساخته جمیع سکان و قطان آن دیار را
که پیوسته مجمع اولیا اکبار بوده در ورطهٔ جلا و فرار و عرصهٔ
عجز و اضطرار انداخته بود و بدان واسطه از سطوت نصفت
وصولت عدالت ما متوهم گشته التجا بجانب مخالفان برده و از
جانب ایشان جمعی کثیر و جمّی غفیر بداعیهٔ نهب و غارت متوجه
بعضی حدود مملکت شده قدم در دایرهٔ جسارت و خسارت
نهاده بودند واجب نمود بدفع شر و رفع ضرر ایشان تصمیم
عزیمت نمودن چون انجماعه اخبار توجه لشکر ظفر اثر را استماع
نمودند متفرق گشته بعضی قضیهٔ رضیهٔ من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت
شمرده و فرار نموده از آب جیحون گذشتند و بعضی بقید اسار و خسار
گرفتار شدند دیگر مراد از سواد ادب و اطوار بلعجب فلان را
بعز انهار رسانید مطلقا بتدارک و تلافی فضایح اعمال و قبایح
افعال او التفات ننمودند و درین مدت در مکتوبات
شریفه نیز از آن معنی اعلامی نفرمودند محمول بران میشد که بواسطهٔ
اشتغال مملکت و اشتغال باسباب سلطنت و بعد مکان سر انجام آن

متعذر است اکنون که بمستقر جلالت بمساعدت سعادت شرف
معاودت دست داده یقین که بر وجهی که ملاحظهٔ غبطه جانبین
مرعی باشد کفایت این مهم خواهند فرمود اگر دربارهٔ او
عنایت و مرحمت دارند او را بملازمت خود طلبیده دیگری
بجای او نصب فرمایند والا رخصت نمایند تا ازین جانب جمعی
از عساکر نصرت مآثر بدفع او مامور گردند که بهر حال اندفاع
شرارت و جسارت او از مهمات است کواکب سعادت
و اقبال از مطلع عزت و جلال لایزال طالع و ساطع باد

مکتوب عربی به سلطان مصر ملک اشرف قایتبای از قبل میرزا الغ بیک

لازالت الحضرة العلیة والعتبة البهیة للسلطان الاعظم الاعدل ممهد
قواعد الدین والدول کاسر الاکاسرة والقیاصرة قاهر المردة
والجبابرة اشرف الملوک من جلالته یوسف العهد فی ایالته ماحی
مراسم القیصریة حامی معالم الاسکندریة غوث الاسلام ومغیث
المسلمین ظل الله تعالی فی الارضین المخصص بنص فضل الله المجاهدین
علی القاعدین مهبط کریمة ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم المتصف

باخلاق من نزل به انک لعلی خلق عظیم المالک الملک الاشرف خادم
الحرمین الشریفین بکمال الشرف المؤید من السماء غیاث السلطنة
والحق والدین ابی نصر قایتبای عز نصره بوفود السعود المرتبة
المزینة مزینة وانوار السعود المبنیة المبنیة مبنیة وساحة بابه
بتایید النصر معمورة وحافة جنابه بسحایب الافضال مغمورة
اما بعد ارفع من فرط الافتقار ومحض الانکسار الی سدته
السنیة دعاء خالیة عن شوایب الریاء بل حالیة بحلیة الصدق
والوفاء واطلب من الله تعالی دوام رافته ومعدلته وخلود مکنته
ومملکته وهو یسمع ویجیب والراجی منه لا یخیب فالمعروض علی رایه
العالی ومقامه الشریف المتعالی انی لما دنوت من موطنی
بیمن رعایته وبلغت مسکنی فی ظل حمایته اشکر احسانه لیلا ونهارا
واذکر امتنانه سرا وجهارا ولم یعلم اهل خراسان کمال معدلته
وجلال عاطفته ما لم ارجع من شرف خدمته الآن علم بعضهم
بسبب اخباری وثقة استظهاری به فلا محالة تبلغ لسمعه الاکرم
ما اصابنی من البلغ والتهم عن بعض الفریق بعد بعدی عن حضرته

فی هذا الطریق بسبب ولایه وموافقتی لاولیایه وسیظهر
اثر شکری لآلایه وانا بحمد الله سالم من البلوی بما من همته
العلیا ولیس لی شیء من الشکوی لان اشد البلاء علی الانبیاء
ثم علی الاولیاء ثم علی الامثل فالامثل فصبرت کما صبر
اولوا العزم حتی نجوت کما نجی السابقون لانی بری مما یزعمون
فلیق جاهی بعنایة الله تعالی لی ان توفقنی بحسن التوفیق کرة
اخری زیارة بیته العتیق وملازمة ذلک السلطان الحلیق
الشفیق فالمرجو من طیب شیمه وکمال کرمه ان یعیننی بتوجه الخاطر
الخطیر وامداد الباطن المنیر فی هذا الارب الکبیر والله منجاح
کل مامول جدیر وهو نعم المولی ونعم النصیر والثانی ان الامیر
الکبیر الکریم صاحب السجیة الرضیة والخلق العظیم الکامل فی
شرفه الفاضل من اصله وسلفه غیاث الحق والدین شیخ
ابا الفضل بلغه الله بافضل ما یفضله یوم الفصل بقیة من بنیان الدولة
العلیة البهیة ونقیة من ارکان السلطنة الغراء اشاعر خیة الآن
بعثت دواعی همته وبواعث نهمته بنیل افضل المنی اعنی زیارة البیت

والمنی وبشارته من دخله کان آمنا آمنا به وصدقا فتوجه الی جهة الکعبة
تعظیما وتکریما یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما فلاعجب من
اریحیة اخلاقه ان اختص المشار الیه بمکارم اشفاقه حتی یفوز
من مبامن عواطفه العمیمة ومحاسن عوارفه الجسیمة بنیل مطالبه ونجح
مقاصده ومآربه فیرجع الی اهله ووطنه سالما ویکون لی شاهدا
فی ادعاء الطافه وایاه ویتواصل برکات مساعیه ومثوبات
نیل مباغیه الی زمان دولته القاهرة واوان سلطنته الزاهرة وار جو
الی ان یساعدنی الدهر بسعادة خدمته ویدنی الجد من شرف ملازمته
لطایف کرامته الاشرف وشرایف اشاراته الالطف واقول
کما قیل من قبل / لاغرو من البدر ان یلوح ولابد من المسک ان یفوح
والصلوة علی روح محمد نزل الیه الروح وعلی آله واصحابه مثلهم کمثل
سفینة نوح ماطلعت البوح ونفخت الروح وسلم تسلیما کثیرا

نامهٔ همایون به پادشاه شروان

اگرچه بواسطهٔ آفات روزگار وفترات دوار وتغیر حالات
وقلت موالات روابط قرابت وضوابط لحمت نسبت بعالیحضرت

سلطنت منقبت عدالت پناه پادشاه اعظم اعدل شهنشاه اقدم
افضل صاحب آیات العدل والاحسان ناصب رایات الامن
والامان محیی مراسم الفضل والافضال معلی معالم العز والاقبال
بسروری گهر کان دولت وعزت بمردمی خلف صدق آدم و حوا
قدوة المجاهدین فی سبیل الله غیاث السلطنة والدولة والدین
پادشاه شیروانشاه صفاه الله تعالی واصطفاه وبلغه غایة ما یتمناه
بتمادی ایام صفت وهن وسمت انفصام یافته سوابق روحانی وعلایق
روحانی از وصمت اختلال مبرا واز تهمت انفصال مواثیق
کان از ازلست وتا ابد خواهد بود مخلص هواخواه بابلاغ هدایا
دعوات صافیه الاوصاف واتحاف تحایا وافیة الاضعاف
تجدید مراسم مقاربت قدیمی واستیناف لوازم معاضدت
موروثی نموده اتصال تعلق ارواحی را باسباب تعانق اشباحی
باحسن وسایل آمل وسایل سببی باشد واز حضرت مهیمن بیچون ومکون
کن فیکون ترادف اسباب مرادات وتضاعف اصناف سعادات
آن عالیحضرت نصفت منزلت را مسئلت می‌نماید هذا امر بور

صحیفه انها آنکه قدوة التجار خواجه ناصرالدین ابراهیم تبریزی که در زمرهٔ
متعلقان خاص رتبهٔ اختصاص دارد متوجه بساط بوس آستان سلطنت آشیان
گشت چند دست جیبا که متقلدان امور سلطنت ومتکفلان محافظت
مملکت را چنانچه بر همگنان پوشیده نیست بلکه همگنان را پوشیدنیست
مهمات مامول آنکه دران باب ومبتغیات دیگر تیز
که خواجه مشار الیه عرض خواهد کرد التفات واهتمام واشفاق
لاکلام مبذول فرمایند رجا واثق است که عنایت کرم ولطف عمیم
بتقدیم خواهش‌مند رسانید متوقع که پیوسته نهال مصادقت ووداد
ودوحهٔ مخالصت واتحاد که در چمن لحمت وقرابت بصفت
اصلها ثابت وفرعها فی السما انتما یافته باوراق صحایف
مفاوضات واقطار امطار اقلام عطوفت آیات مخضر وریان
دارند وبالتفات سرانجام امور وکفایت مهمات مبتهج گردانند
تا مبانی ارکان موافقت موروثی واسباب معاضدت قدیمی
تاکید وتجدید تمام پذیرفته روز بروز آثار آن در تزاید وتضاعف
باشد چون زیادتی اطالت مستتبع ملالتست بر دعا اختصار

اولیتر همواره عتبهٔ سلطنت مرتبه مرجع ارباب جاه وجلال وملجا
اصحاب سعادت واقبال باد بحق النبی وآله الامجاد

بسلطان خلیل

مجددا باتحاف تحیات صافیات وایصال تسلیمات وافیات
نسبت بجناب ایالت مآب عدالت انتساب خلافت منقبت
صفوت منزلت زبدهٔ سلاطین دوران نتیجهٔ امتزاج ارکان
عدل واحسان سابق مضمار جلادت وجلالت ماحی آثار ظلمت
وضلالت سلیل سلاطین زمان سمی حضرت خلیل الرحمن طول الله تعالی
زمانه ورفع فی سماء السلطنة مکانه تحریک سلسلهٔ مودت وموالات
وتاکید روابط محبت ومصافات نموده خاطر متوجه انتظام اسباب
مرادات انجناب حمیده صفاتست انه مجیب الدعوات ورافع
الدرجات هذا انها آنکه چون بدلالت هدایت ازلی وسعادت
کرامت لم یزلی نسبت تشبث بذیل سعادت ارادت حضرت
ولایت مرتبت ارشاد مآب حقایق پناه معارف شعار عوارف
دثار قدوه ارباب الحق والیقین ستر الله تعالی فی الارضین قطب دایره

المقایق والعرفان صفوة اصحاب المکاشفة والعیان غوث الانام
ومغیث الاسلام شیخ کریم الحق والملة والدین عبدالسلام صدیقی
اللقب روزبهانی النسب خلدالله تعالی ظلال کرامته وابد آثار
هدایته دست داده بنابر استدعا والتماس اینجانب بدولت
اقامت وشرف استقامت خود وایالت این ناحیت را زینت
دار السلام و رتبت نعم المقام ارزانی فرموده اند والحق در جمیع
امور اقتدا واقتفا باشارات متضمنة البشارات ایشان لازم
وقت میدانیم مقصود آنکه اولاد و اتباع واجب الاعزاز ایشان که
در بلده شیراز اند وخاطر اکسیر آثار متوجه بملاقات فرخنده آیات
ایشان دارند منتظر آنکه بنوعی که مقتضی حسن اشفاق شاه آن زمره
کریم الاعراق را روانه این جانب گردانند تا سعادت
مواصلت یکدیگر دریافته میامن نتایج آن قرین روزگار
همایون گردد چون یقین صادق بود که غایت شفقت تقدیم خواهند یافت
بتاکید محتاج ندید پیوسته ارسال رسل و رسایل و ابلاغ صحف
و وسایل را که منتظم اسباب مواخات و متضمن مواد مصافات است

مترقب می باشد سد باب اطناب را اهل الباب اصحاب آداب میدانند الدعا معاد

عثمان بیک

جناب معالی مآب ایالت نصاب شوکت شعار معدلت دثار
قدوة امراء الزمان عمدة اعاظم الشجعان یاتوی الرکب یوم التقی الجمعان
سایق سفن الجلادة فی بحار المعارک والمصاف مقدم مضمار المبارزة
فی الاقطار والاکناف عضد الدولة والدین عثمان بیک
ضاعف الله اسباب دولته بعد از وفور تفقد عطوفت شعار و صنوف
تلطف حقاوت آثار معلوم دانند که از زمانی که نسبت بعالیجناب
سلطنت مناب خاقان اعدل افخم قدوة سلاطین العجم رافع الویة
العدل والانصاف قامع ابنیة الجور والاعتساف معین السلطنة
والدولة والدین حسن بیک ابد الله تعالی ایام معدلته وخلد اعوام
مکرمته روابط موافقت و معاضدت و ضوابط مراقبت و معاهدت
انتظام یافته الی هذا الاوان پیوسته در تاکید و تشدید آن کوشیده
مطلقا از طریق قویم وفاق و اتفاق انحراف نورزیده
ایم فلابد وظیفه عالیجناب مشار الیه و منتسبان و همین تواند بود

که امری را که موجب کلفت و ملالت جانبین باشد مرتکب نشوند
غرض آنکه فلان از ابتدای زمان دولت روزافزون تا
اکنون از جاده مستقیم آبا و اجداد خود عدول و انحراف نموده
بواسطه طریق مخالفت و عناد مسلوک داشته و بشامت آن بسیاری
از اموال و دمار مسلمانان عرضه تلف گشته تا بنوعی آن صورت
مزیل دولت او آمده سم اقربا و قرنا او در مقام مقاومت
و مکاوحت شده اند چون دران نواحی روی اقامت و رای
استقامت نمانده طریق فرار پیش گرفته متوجه آن دیار گشته اکنون
وظیفه صدق اخلاص و حسن اختصاص آنست که دران دیار مجال مکنت
و اسکانت نیابد و ابواب امداد و اسباب اسعاد از آن جانب
بالکلیه مسدود و مفقود ماند تا رابطه تودد فیما بین محکم شجرة الوفاق
تمر بلا خلاف مثمر ماند و بر حسب غصن الخلاف یقطع من غیر اسراف
مواد وفاق مفضی بنیاد نفاق نگردد و اسباب کامرانی در سلک
مراد منتظم باد

الی قاضی نجم الدین کاتب السر

علیک سلام الله یا غایة المنی ومثواک فی قلبی فانت قریب

خیالک فی عینی وذکرک فی فمی وحبک فی صدری فکیف تغیب
اتحف تحف التحیات الرایقة الوردیة الرایحة
واهدی الطف التسلیمات الشایقة الزندیة الفایحة المشتقة من مصادر
المصادقة والمصافاة والمنبعثة من مظاهر الموافقة والموافاة الی الجناب
الاخوی الاعظمی الاعلمی المرتقی علی علی درجات الکمال الجلی الحاوی
بفنون الفضایل والحکم الجامع لطیب الشمایل بحسن الشیم مالک الملکات
الانسانیة محرز الکمالات النفسانیة وارث المجد کامل الفخر
کاتب السر صاحب البر مدت انوار فضایله کما طابت آثار شمایله
نجما بلغها الله تعالی مبلغ القبول واوصلها مقام الوصول
وطوبی لایام رزقت لقاءه وذلت به جدا لامری ساعدا
فلا زال نجما لاهتداء فانه کبدر ایبه نجم کان صاعدا
والتشوق بمطالعة لقاءیه ومواجهة روایة تجاوز عن حیطة
الاقتدار بل تخطف عنان الاصطبار ریمن بنان الاختیار فاسال الله
تعالی ثانیا زیارة الکعبة المنیفة متضمنا لحصول مواصلته الشریفة
والملتمس من الجناب الاخوی ان یعینی بتوجه الخاطر و اسعاد الباطن

العاطر لحصول هذه الامنية قبل حلول المنية وبعد لا اذكر ما اصابني من
الزحمة والمشاق في هذا الطريق والمساق من اهل المخالفة والنفاق
بسبب توسلي الى المقام الشريف للحضرة العلية الملك الاعظم الاعرف
السلطان مالك الملك الاشرف غياث السلطنة والدين ابي نصر
قايتباي عز نصره لانه لا محالة بلغ بسمعه تفاصيل الامر بجمعه والمطموع
ان لا ينساني في الاوقات المرجوة بالدعوات المتلوة والله يعلم
اني لست اذكره وكيف اذكره من لست انساه واتوقع ايضا ان عي
مدلول هذا القول الصواب اذا الاجاب فاتهم التلاقي
فلا شي اجل من الكتاب ويرسل اخبار صحة ذاته ونظام امور مراداته
لتسلية خاطري المغترق وتسكين صدري المحترق ولا يخفى ان الاطالة
يفضي بالملالة والتصديع يؤدي الى التشنيع فالايجاز مجاب وان
دعاء المخلصين مجاب والله يسبغ ظلال كماله بحرمة النبي الامي والاصحاب

الى خوش قدم نايب شام

لازال جناب الامير الكبير الكريم صاحب الخلق العظيم واللطف العميم
مقرب اعاظم الملوك والسلاطين عضد الدولة والاسلام

والمسلمين المستجمع لجميع محامد الشيم جلال الدولة والملة والدين
خوش قدم مرجعا لطوايف الانام ومجمعا لشوارد المراد والمرام
يتحف الفقير الى مقره الشريف المنير بتحفة تحية خالية عن الريا حالية
بحسن الوفا حاكية عن خلوص الولا والشعف والغرام والعطش والاوام
الى مشاهدة لقايه ورؤية روايه لا يدركه الافهام ولا يحيط به
الاوهام واطلب من الله تعالى ثانيا توفيق زيارة بيته العتيق
المحرم متضمنا لشرف المواصلة بذلك الامير المحترم وما ادعانا
ومن الله ان يجيب وبعد ما ادى الي من تهمة واذى في هذا الطريق
من بعض الزنديق لاجل حضرة السلطان عز نصره بسبب توسلي اليه
وشغفي بحسن العقيدة لديه يستغني عن التحرير والتعليق فالملتمس منه
ان يداوم على تذكاري في مجالس حضرة السلطان ويظهر كمال الاستظهار
بهم كل حين واوان واسال الله التوفيق للاحراز من مستوجبات
ثوابه والاحتراز عن مستعقبات عقابه ولا يخفى ان تاكيد قواعد الموافاة ١
وترصيص مقاعد المصافاة بوسيلة المراسلات والمفاوضات
مقرر لايات المصادقة والموالاة والصلوة على محمد صاحب المعجزات

المنيفات وعلى آله واصحابه خير البريات

بوالي حلب

الله يخلد ظلال الدولة ويضاعف اسباب الحشمة للمقر الشريف والجناب
المنيف الامير الاجل الاقدم مجمع السماحة واللطف والكرم اعتضاد الملوك
والسلاطين ناشر اثار المعدلة بين المسلمين كافل كافل لمصالح جمهور
المؤمنين حامي حامل لاعباء امور الملك والدين مؤيد قواعد الشرع
والاسلام ملجا ضعفاء الانام في الايام كامل الحلم والباس بين الناس
ناصر الدولة والملة والدين امير قجماس بحرمة النبي المبعوث بالرسالة
الى كافة الاناس فبعد اداء عن ما هو الفقير صحف الدعوات الصافية المنبعثة
من فرط الوداد ويقبل تحف التحيات الوافية المنشعبة من محض الاراده
والاعتقاد والاشتياق بنيل لقايه ودرك التقايه فاق الطاقة والاستطاعة
وتجاوز عن احاطة القوة المستطاعة فالامل والثوق بعناية الله ان
يوفقني بحسن التوفيق كرة اخرى سعادة زيارة بيته العتيق لانال
بيمن بركاته شرف ملاقاته وكريم مقالاته وهو على ما يشاء قدير
وباسعاف المطالب جدير ويعلم بعد طي الكلام مما اصابني في الطريق

بواسطة تصورات بعض الزنديق لتوهم توسلي الى حضرة السلطان
بمصر عز نصره يحتمل انه سمع بعضها وقع ان الامير الاعظم
الافضل زبدة ارباب الدين والدول قدوة الاكابر
والاعالي عمدة المفاخر والمعالي نقية الدولة العلية بقية السلطنة
الشاهرخية غياث الحق والدين شيخ ابا الفضل ايده الله تعالى
كمال توفيقه وايده في سعادة سلوك طريقة صمم العزيمة الى طواف
بيت الله الحرام وزيارة الركن والمقام وتربة النبي عليه الصلوة
والسلام زادها الله شرفا وتعظيما واقول يا ليتني كنت معهم
فافوز فوزا عظيما الملتمس من جنابه ان يقدمه بالمساعدة والمعاونة
عند الذهاب وبعد الاياب كما يتصور من وفور اشفاقه في جميع
الابواب حتى يفوز بحسن مساعيه المشكورة على نجاح مطالبه ومباغيه
الماثورة فيرجع الى مرجعه سالما ويكون لاحسانه شاكرا دايما وارتقب
الى زمان وصاله شرايف كتابه ومقالاته متضمنة لاعلام كيفية احواله
وكفاية مهماته ورجوع آماله والصلوة على النبي محمد وآله

الى القاضي ابي الخير الخيضري

وبعد

اللهم عجل شرف ملازمة الحضرة العلية البهية الخيرية الخضرية المخدومي
الابوي السيدي السندي الاعلى الارشدي الافضلي الاكملي هو شيخي
واستادي وصح به اسنادي وبعد الله تعالى معاذي و معادی
الشيخ الامام الغطريف المقدام العريف القمقام المطمح للانظار
البجائية المطرح للانوار الربانية المتحلي بالحقايق السري المتخلي عن العلايق
البشري القاضي قطب الحق والدين ابوالخير الخيضري اسبغ الله
ظلال بركاته وادام ميامن وقاته لاشادة معالم المعاني
والمعارف واشلة مراسم الحقايق والعوارف اما بعد احذم
للعتبة العليا حفها الله بانوار الهداية الغزار بخدمات متلالية صافية
اوصافها وعبوديات متوالية وافية اصنافها عن شوايب
الرعونة متعالية اطرافها فالشوق الى قرب حضرتهم ونيل
خدمتهم لا يسعه الطوامير ولا تحمله المساطير نثق الى بعناية الله ان
يرزقني بكرمه العام سعادة طواف بيته الحرام وزيارة مرقد نبيه
عليه الصلوة والسلم وشرف ملازمة المخدوم الهمام كرة بعد اخرى
وهو بنجاح الآمال اجدر واحرى فارجو من ميامن اخلاقهم النبوية

ومكارم

ويصاعدني ه

ومكارم اشفاقهم الابوية ان يساعدني على ذروة القبول سعاب
هذا المسئول فالمرفوع على عالي رايهم المتعالي انه متى بلغت مكاني
ابذل غاية جهدي ونهاية طاقتي بتكرار ايادي المقام الشريف بسلطان
العزيز الاشرف عنصره وتذكار ربه واظهار ذكره كما قيل
اعد ذكره ان الحلاوة في الذكر ولا محالة قرع اسماعهم الاشرف
ما بلغني في المعاودة من التهم والكلف لاجل وداد عليهم
وكمال اعتقادي اليهم وسيظهر خلوص طويتي لديهم ولا يخفى ان تاليفاتهم
الشريفة وتصنيفاتهم اللطيفة بهمتهم ولله للاصحاب متداولة
بين الطلاب والشغف بلغ درجة الكمال الى باقي مخترعاتهم
خصوصا اسماء الرجال واثق بوصولها بعد الاستكمال ويترقب
الى زمان يحصل شرف خدمتهم وسعادة ملازمتهم رجوع خدماتهم
اللايقة ومعالي اشاراتهم الرايقة والصلوة على نبي الرحمة
وشفيع الامة امام الايمة والسلام

ايضا بجهت بيك

امداد عنايات الهي واسعاد سعادات نامتناهي عاليجناب

الاركهل

سلطنت قباب عدالت پناه جلالت دستگاه سلطان اعدل
اعظم ممهد قواعد الدين والدول محيي مراسم العدل والانصاف
ماحي ماثر الجور والاعتساف الفايز بافاضة الفضل والامتنان
الفايض بشآبيب الرافة من سحاب الاحسان ناشر ماثر المكرمة
والايادي كاسر الاكاسرة والقياصرة والاعادي المنظور بانظار
عناية الله ذي المن معين السلطنة والدولة والدين حسن بيك
خلد الله تعالى زمان دولته وشيد اركان سلطنته را
على التعاقب والتوالي قرين ايام ورفيق ليالي باد وانه
يسمع ويجيب والآمل من كرمه لا يخيب مخلص بي ريا صنوف
تحية ودعا ووفور محمدت وثنا مشتق از محض محبت وولا
ومنشق از فرط مصادقت ووفا اتحاف واهدا كردانيده
ترادف اصناف مرادات وتضاعف اسباب سعادات
آن عاليجناب عدالت مآب را آمل ومستدعي مي باشد
انه قريب مجيب بعد از مرقوم صحيفه انها آنكه چون بين الجانبين
مباني مصادقت وروابط معاضدت استحكام تمام وارتباط

شهر بور باران ماه سوم دهم فیه

بجهت بلغور مبارک

لا انفصام يافته در هر صورت از خير وشر كه متضمن نفع يا ضر تواند
بود وفيما بين جانبين سانح كردد سلوك طريقه انها واعلام رامرضي
خاطر سعادت انجام ميدانند بنابران در فرصتي كه ناصر الدين
سلطان مراد بواسطه تحريك برادران ومعاندان جهة سورت
نيران فتنه وفساد توجه بنواحي آن ديار وبلاد نمود ملاحظه
حزم سلطنت را كه رعايت آن بر همكنان واجبست از جهت
نيكوخواهي وغاية خير انديشي صورت واقعه را انها نمود
وبي شايبه تكلف در ضمن آن جز مراعاة وظايف مصادقت
وملاحظه لوازم موافقت غرضي ديكر نبود ما كان حديثا
يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شيء مقصود آنكه
درين ولا از فحوى كلام معجز نظام كه ايشان كه ارسال فرموده اند
چنان مفهوم كشت كه كيفيت آن صورت را حمل بر امر ديكر نموده
تردد كونه بخاطر راه داده اند اكنون سواد مكتوب مصادقت
مضمون را كه متضمن اعلام واقعه مذكوره فرستاده شده بود الفاظ عربيه
آن را ترجمه كرده با سواد كتاب مشتمل العتاب آن عالي جناب

لا انهما

ارسال رفت تا از روی تعقل و تدبر مطالعه و ملاحظه نموده
صورت مخالصت این نیکوخواه و حمل کردن ایشان بر لول
قضیه را بر غیر مقصود وضوح یابد و برهان آلان حصحص الحق
بظهور پیوندد و معلوم گردد که این مخلص در اقامت مراسم
معاضدت و موافقت تقصیری نکرده اگر آن عالی جناب بجو دیگر
حمل میکنند مختارند بزیادتی اطناب ارتکاب مناسب ندید
طوالع عزت و جلال از مطالع سعادت و اقبال لایزال
طالع و ساطع باد بحرمة النبی و آله الامجاد

بخواجه عبید الله نقشبندی

مطاف طواف قدسیان عالم بالا و مقبل شفاه سبحان ملأ
اعلی اعنی ساحت آستان فردوس نشان حضرت کرامت
منزلت حقایق مرتبت قطب الانامی غوث الاسلامی سر الله تعالی
فی الارضین مرشد طوایف المسلمین الی منهاج الحقایق و الیقین حجة
الله علی البرایا منقذ الخلایق عن الرزایا ناصح الملوک و السلاطین
جمال الحق و الحقیقة و الدین

قطب عالم غوث اعظم انکه هر روز آفتاب
بوسد از تعظیم خاک سده جان پرورش
خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح
چون نشیند گرد از رخسار شاهان بر درش
ابدا مهبط آیات افاضات سبحانی و مورد آثار و ارادات
صمدانی باد و برکات ذات قدسی صفات کافل مصالح
و کافی مهمات اقاصی و ادانی بالنبی و آله الامجاد الانجاد
مخلص معتقد نیازمند اعتصام بعروه وثقی لا انفصام ارادت
و اعتقاد آنحضرت کرامت منقبت نموده پیوسته از باطن
سعادت میامن در مقام استفاضه و استمداد می باشد و بحمد الله
تعالی در تحصیل مآرب دینی و دنیوی و تکمیل مطالب صوری
و معنوی آثار امداد همت علیه بر صفحات اوقات خجسته آیات
مسطور می یابد بیت بصورت ارچه جدا مانده ام ز خدمت او
خدا گواست که مستظهرم بهمت او بعد از اتحاف تحف مسکنت
و افتقار و ابدار خلعت ضراعت و انکسار مرفوع رای حقایق نمای

میگرداند که از آحاد این دیار نویسنده فلان نام در تحویلات
سلطانی و معاملات دیوانی مدخلی داشته و خلط و خبط
بسیار در اموال دیوان و وجوه تحویلات نموده و مع هذا
ذمه او از دیون خلایق و حقوق مسلمانان گران بار بوده
تا درین وقت که پرتو التفات بر تحقیق مهمات افتاده از افعال
و اعمال مستوجبا لنکال خود بحکم الخایف خایف و الجایر جایر وهم
کرده فرار بر قرار اختیار نموده و متوجه آن دیار گشته هر چند
ظاهر حال او وقعی چنان ندارد که پرتو توجه بدان توان انداخت
اما نظر بر صلاح مملکت تبعه آن در باطن اثر تمام دارد چه عمال
و تحویلداران اموال دیوان بسیارند و مبلغهای کلی را متصرف
و متکفل اگر تدارک آن اشتغال نرود در حب جامعه بیت
از یکی افتادن شکاری خام صید دیگر در افتد اندر دام
دیگران نیز همین طریق پیش گیرند و منفضی بخلل اموال و اختلال
احوال گردد عرض آنکه درین باب بعالیجناب سلطنت مآب
اخوت نصاب نصفت شعار عدالت دثار مکرمت آیین جلالت تمکین

نظام السلطنة و الدولة و الدین سلطان احمد مهد الله قواعد ملکه
و شید ارکان سلطنته کتابتی نوشته شده متوقع که التفات
اکسیر صفات مبذول فرموده اشارت رانند که مشار الیه را
روانه این جانب گردانند که اگر جهت اموال دیوانی مطالبه بود
باری حقوق مسلمانان عرضه ضیاع نگردد و کسی دیگر را اگر این نوع
خیالی باشد از سر بیرون رود بزیادتی ابرام اقدام نمی نماید
عتبه کرامت مآل لایزال کعبه آمال و قبله اقبال جهانیان باد

بحضرت مولانا جامی

لوامع انوار برکات و لوایح آثار افاضات حقایق پناه
معارف شعار مزین بساتین القلوب بروایح نفحات الانس
مبین آیات الحقایق بشواهد انوار القدس
آنکه هست اندر بهارستان فیض از فضل او
بوستان در بوستان و گلستان در گلستان
قافله سالار یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا صاحب سر من اتخذ
عند الرحمن عهدا غوث الاسلام و غیاث المسلمین نور الحق و الحقیقة

والدین لایزال بر ساحت ارادت مخلصان نیازمند فایض
وشامل باد و توجه خاطر دریا مقاطر مآرب ومناج معتقدان
صادق العقیده را کافی وکافل مخلص آرزومند که دایم الاوقات
از باطن سعادت میامن در مقام استمداد بوده وی باشد
وهمیشه آثار امداد خاطر فیاض در انجاح مطالب واسعاف
مقاصد مشاهده نموده وی نماید

از یمن یمن دو رنیم گرچه بصورت — ازمن یمن هست مسافات بعیده
بعد از اهدا تحف تحیات مخالصت آیات واتحاف لطف
تسلیمات مصادقت صفات واقتباس انوار هدایت والتماس
آثار افاضت باز نموده می آید که همیشه دواعی همت وبواعث
نهمت بر نظام دین اسلام وقواعد امور شرع نبی علیه الصلوة والسلام
متوجه است وتمشیت احکام شرع وقضا بی تعهد وتصدی عالم
ربانی که از منهج راستی بهیچ جهت منحرف نگردد میسر نه
و بعد از شرایط تامل ولطایف تدبر رای صواب نمای هیچکس را
بدین منصب فایق تر ولایق تر از جناب فضیلت مآب نباهت پناه

عمده افاضل العلما المتورعین زبده نحاریر الفضلا المتبحرین مولانا
نظام الملة والدین امت افاضته ندیده وخلجه بر رای
منیر واضح است مشار الیه از تقلد این امر در مقام استعفا واستنکاف
می باشد وبر طبق روایت من قلد انسانا عملا وفی ولایته اولی
منه فقد خان الله ورسوله وجماعة المومنین رای شریعت آرای
بنصب وتعیین دیگری جهت منصب قضا رضا نمی دهد بنابران
تمامی دواعی خاطر بتعهد وتقلد مولانا مشار الیه قرار یافته
واتمام این مرام بالتفات واهتمام آنحضرت حقایق پناه
موقوفست منتظر آنکه بموجبی که درین باب فرمان قضا
جریان بصدور رسیده جناب مشار الیه را بالتزام وارتکاب
امر مذکور دلالت فرموده بوظایف امداد وتقویت ومراسم
مساعدت وتمشیت مطلع مستظهر گردانند که هیچ دقیقه از دقایق
عواطف واعتنا نامرعی نخواهد ماند بزیادتی اطناب مزاحم
اوقات حقایق آیات نمی گردد ظلال کرامت وافاضت
بر مفارق اهل اسلام ممدود ومستدام باد م

بسلطان احمد میرزا بسمرقند

بعالیجناب سلطنت مآب معدلت نصاب مکرمت شعار
اخوت دثار معلی معالم الاحمدیه محیی مراسم الشریعة المحمدیه بیت
قاآن شرع پرور و دارای ملک دار
سلطان دین پناه و شه معدلت شعار
خلاصه امتزاج عناصر وارکان سلطنت نقاوه ازدواج
جواهر واعراض دولت ومعدلت صورت رحمت الهی مورد
عاطفت نامتناهی المختص بمزید الفضل من الله الاحد نظام الدولة
والسلطنة والدین سلطان احمد شید الله تعالی ارکان دولته
وابد اعوان حشمته وانصاره مکنته صحایف دعوات صداقت
آیات بصفت صفوت ومصافات موصوف ولطایف
مدحات مخالصت صفات بمیامن اخلاص واتحاد محفوف
متحف ومهدی داشته از حضرت ذو الجلال عز شانه مقتضیات
حصول آمال وتضاعف اسباب عز واقبال آن عالیجناب سلطنت
مآب را بنیاز وابتهال استدعا می نماید وبحکم آن دعا المخلصین

مجاب بشرف اجابت آن امیدوار می باشد آیه نجیب ولا یخیب
بعد هذا بر رای ملک آرای پوشیده نباشد که مدتی مدیدست
که عهد موافقت وعقد مصادقت فیمابین همت استحکام
وصفت ارتباط لا انفصام یافته وهمیشه مشرب صدق اعتقاد
ومشرع حسن اتحاد از شوایب کدورت وآلایش خبث
عقیدت مصفی بوده هردو مملکت در یک سلک وهر دو ناحیت
در یک سمط انتظام دارد بیت روحی بروحک ممزوج ومتصل
وکل عارضة تؤذیک تؤذینی بدانچه از کلی وجزوی امور پاسخ
می گردد طریق اعلام واستعلام مسلوک باشد وهمت ونهمت
بر تیسیر وتحصیل مطالب ومبلغی مصروف ومبذول غرض
ازین اطناب آنکه فلان از خواص این دیار در تحویلات
ومعاملات دیوانی مدخلی داشته وهرگونه خبط وخیانت وتصرف
وجنایت در اموال دیوان کرده ومبلغی دیگر از مردم این دیار
بقرض گرفته وبموجب الخاین خایف طریق فرار اختیار کرده
استماع افتاد که در ان دیارست هرچند او از ان خوارتر

وبیقدارترست که پرتو التفات بر ساحت وجود و عدم اوتوانی
انداخت امّا بر ملاحظه تبعات آن که ارباب معاملات دیوان
وتحویلداران اموال سلطانی بی‌سپتند که مبلغهای گرامند
در تصرف ایشانست شاید کسی دیگر را نیز این داعیه در خاطر افتد
ونقصان بامور مملکت و وجوه خزاین وجهات دیگر راه یابد
وغایلهٔ آن بهر دو طرف سرایت کند بس ملاحظهٔ این صورتها
از همه جهت مناسب می‌نماید مطموع آنکه بمعاودت مشارالیه بدین
جانب امر نمایند تا جواب مهمات و معاملات خود کنند
کسی دیگر را این خیال در خاطر نگذرد و از عوارض نقصان
آن هر دو جانب مصون مانند وسلک اتحاد وحسن اعتقاد منتظم
وملتیم باشد بزیادتی اطناب احتیاج ندید آیات فتح وفیروزی همیشه عنان باد

ايضا بحبيب بيك

مجد وابا عالیجناب سلطنت منتسب گردون بسطت بهرام سطوت نقطهٔ
مرکز السلطنة والایالة دوحهٔ روضة النصفة والعدالة واسطهٔ
وشاح شوکت وابهت نتیجهٔ امتزاج عناصر دولت وسلطنت محیی

مراسم الفضل والاحسان ماحی ماثر الجور والطغیان المؤید بتاییدات
الملک المنان معین السلطنة والدولة والدین حسن بیک شیدّ الله تعالی
معالم السلطنة باعلاء اعلامه باتحاف ادعیه وافره صافیه الاوصاف
وابلاغ اثنیه وافیه زاکیة الاطراف استیناف مبانی محاضت
واعتقاد واستحکام قواعد مصادقت واتحاد نموده مستدعی
حصول مرادات وسعادات آن عالیجناب عدالت انتساب
می‌باشد انه ولی الاجابة بعده منهی ضمیر منیر آنکه پیش ازین کیفیت
احوال وا وضلع فتح الاسلام وقلع وقمع قلاع وحصار
ودفع ورفع اعادی خاکسار در ذیل مکتوب سابق مرقوم قلم
انها واعلام گشته بود و وعده رفته که متعاقب متمدّ اجهت
اخبار انتظام احوال اینجایی واستعلام التیام امور آنجایی
قاصدی فرستاده خواهد شد درین فرصت که دار السلطنه
هرات که مقرّ سرادق سلطنت ومستقر مساند خلافت است از نزول
موکب شوکت آیین زیب وزینت خلد برین یافت
ایفای موعود واجب نمود بنا بر آن حامل صحیفه الدعوات

عمدهٔ زمرهٔ خواص وزبدهٔ فرقه اختصاص نظام الدین سعیدرا
فرستاده شد تا کیفیت حالات را چنانچه برای العین مشاهده
نموده بوساطت تقریر تصویر ضمیر گردانیده از چگونگی احوال
جانبین شرایط اعلام واستعلام بتقدیم رساند و بعد قضاء الله
تعالی چون نواحی بلاد و دیار را ز غبار تعرض مخالفان پاک
مصفی گشته ایفاء نذر و رواغ عزیمت زیارت کعبهٔ دوم
وامام هشتم قبلهٔ رضا و مروهٔ صفا مشهد امام علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والمغفرة والدعا که مطاف طواف قدسیان وملثم
شفاه قدوسیانست در ضمیر منیر تصمیم دارد مستظر آنکه پیوسته
روضهٔ حسن مخالصت و وفاق و دوحهٔ صدق مصادقت
واتفاق را با قطار اقلام محبت ارقام وامطار سحاب کلام مودت
انجام تازه و ریان دارند و باعلام سوانح حالات و رجوع
مهمات منت نهند کوکب عزت وجلال از مطلع سعادت واقبال ابدا

بشاه قاسم

عالیحضرت نقابت منقبت کرامت مرتبت امامت منزلت

حقایق مآب ارشاد پناه امام ائمة الکشف والانتبا غوث
الاسلام والمسلمین سرّ الله تعالی فی الارضین
آن رشد در مملکت سلطان پناه خاطر او نوربخش مهر و ماه
المرتقی بعوالی الهم عن حضایض الناسوتیة المتجلی بانوار الحقایق
اللاهوتیة خلد الله تعالی ظلال کرامته لاشلته مراسم الحق والدین
وابد کمال امامته لاشادة معالم الحقیقة والیقین نورار اخذ مات مخلصانه
از کدورت ریا خالی و دعوات نیاز مندانه بزیور استکانت حالی
معروض عتبهٔ قدسی پناه میدارد آرزومندی نیل تقبیل اکمام کرامت
انجام که مبتغی قدسیان ومتمنی قدوسیانست بغایتی رسیده
که لا یسعه الطوامیر ولا یتحمله المسامیر ضمیر پاک منزلت کو اجال منت
حصول آن مامول از کرم خزاین غیبی والطاف بی کرانه نهد من فضل
ربی میسّر ومقدّر باد انه رئوف بالعباد بعد هذا مزبور
صحیفه عرض آنکه درین وقت اتفاق افتاد که حضرت عصمت شعاری
مغفرت دثاری عفت قبابی درّی برج کرامت فلک اختر سعید
بحر دردانهٔ شاهی صدف کوهر زای خدیجة العهد والاوان

بلقیس العصر و الزمان حضرت علی والدهٔ بزرگوار آنحضرت ازین
خاکدان سفلی میل حظایر علوی فرموده بیت
آنجناب سوی خلد شد معصوم · که وجودش بموت شد معلوم
مصیبت عظمی سمت تضاعف پذیرفت · تکبیر تا الفضال علی الفضال
بعد از اقامت شرایط تعزیت قلب مهجور و قالب رنجور را
بسعادت بقا و امید لقای نوربخش حضرت کرامت پناه تسلی
میدهد · مصیبت اگرچه عظیمست لیکن
چند پر شاها تو جاوید مانی · ثانیا عرضه میدارد که مدتی
مدید شد که ساحت آن دیار از اشراقات بارقات ذات
فایض البرکات منور و مزین است و همیشه دیدهٔ امید و اشتیاه
راه انتظار داشته سعادت قدوم افاضت لزوم را
مترقب می باشد اکنون که طریقهٔ اتحاد موروثی میان این
نیازمند و والی آن حوالی سمت تجدید و تاکید تمام یافته و مواد
یکانکی یکانکی و وداد مبدل شده جهت التماس توجهات آن
بدین دیار بجناب سلطنت مآب عدالت شعار عطوفت دثار ابد الله ظلال معدلته

شدت مفارقت

و مملکته مظفرا کتابت فرستاده شده چون مدتی آن ناحیت
از تلالاء تلاقی نوربخش کمشکوة فیها مصباح منور بود ما مول آنکه
من بعد عرصهٔ این دیار نیز ببرکات حضور کرامت آیات صفت
جنة عرضها السموات یابد · ای آفتاب سایه ز ما بر مدار هم
بزیادتی ابرام مشوش مجلس کرامت اتسام نمیگردد ایام عتبهٔ
امامت مرتبه مهبط انوار هدایت و مورد آثار افاضت باد

بپادشاه گیلان

بمقتضی خبر خیر الانام علیه افضل التحیة والسلام که الارواح جنود
مجندة ما تعارف منها ائتلف · چون بحسب تعلق ارواح
بی سبب تعلق اشباح در مبدا ایجاد اتحاد معنوی نسبت
بمعتکفان آستان مکرمت آشیان حضرت معلی منقبت معدلت شعار
سلطنت دثار پادشاه اعدل اعظم محیی مراسم العدل و ماحی آثار
الظلم غیاث الاسلام و مغیث المسلمین مؤکد قوانین الشرع المبین
والدین المتین المحقق بنص ان هذا الا ملک کریم المؤید من عند الله العلی
العظیم شعر کفاکم عن مدیح الناس طرا · اذا ما قیل جدکم الرسول

علی و لایت مهدی نشان هادی راه
چون قدر حسن خلق مصطفی آثار · الذی جبله الله بین المسلمین والبرایا
و لیا · وصی جناب معالیه من العلی عالیا علیا · منصور اللواء مظفر الجیش ·
مصدوق منطوق · الائمة من قریش بیت علی با ولایت شاه کرم
ملاذ دین آل هاشم · خلد الله ظلال معدلته و مهد قواعد سلطنته
و مملکته · دست داده هرچند صورت انفصال جسمانی تلاقی
شد معنی اتصال روحانی بجهان باقیست بیت میان کوه و دل گرچه صد بیابانست
دریچهٔ ز حرم در سرای جانست · اما بر طبق مقوله ع بیا رفیق تا چون باشد از اندیشه
طریقهٔ دولت مواصلت ارواح · تلافی شدت مفارقت
اشباح نمی کند · یرفع الله البین من البین · و یبدل العین بالعین · بعد
از تعرض بعرض دعوات صافیه و تقدیم مراسم خدمات وافیه
معروض آنکه درین مدت بحکم مودت قربی دیدهٔ امیدوار
بر مرصد انتظار میداشت که متعطشان بوادی دوری و متحیران
مهامه مهجوری را بر شحات زلال اقلام معجز ارقام و برکات توجه
ضمیر سعادت انجام سیراب و شادکام خوانند و نموده و با حراز الباری

فی التعجب له · اجران سبقت و مبادرت خواهند نمود حصول درین فرصت
که فلان برحسب · فرمان علی الشان · متوجه این دیار گشته بود
اما چنان معلوم شد که اهمال جانب مخلصان از بی اهتمامی شان آنکه بود
جا اشتغال بکثرت اشغال سلطنت ناسی امثال این حوالت او بابیتی
که تصویر این معنی را بر ضمیر اکثیر تاثیر از لوازم دانستی و ضوابط سابقه را
بروابط لاحقه استحکام دادی بیت مرا نه یک تنها سر گزنتالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد · اکنون امل بمحاسن اخلاق بی بدل
آنکه نواب کامیاب · بتشریف مخاطبات کرامی چنانچه از مقتضیات
مکارم آن دودمان سامی سزد · التفات علیه دریغ ندارند
و رعایت جانب دعاگویان بی ریا را مهمل ندارند · بزیادتی
ابرام مشوش اوقات فرخنده فرجام نمیگردد · عتبهٔ سلطنت مرتبه
الی یوم التناد · از جمیع آفات و مخافات مصون و مامون باد

از حضرت علی بسلطان یعقوب

جناب سلطنت مآب · معدلت نصاب · قاآن اعظم · بقیة سلاطین
الترک والعجم · مجمع محاسن الاخلاق · و مکارم الاعراق · وارث

سریر السلطنة بالاستحقاق خلف خاندان سلطنت و فرمانروایی
شرف دودمان شوکت و کشورکشایی المؤید من عند الله
علام الغیوب مظفر الدولة و الدین سلطان یعقوب اسبغ الله تعالی ظلال
جلاله و ادام ایام دولته و اقباله از نتیجات مودت آثار
و مدحات عطوفت شعار موجه و مبلّغ داشته ارتباط امور
دولت و انتظام اسباب نصرت آنجناب را مستدعی می‌باشد
انه قریب مجیب بعد امر قوم صحیفهٔ انها آنکه چون وظایف خصوصیت
موروثیه باعث شده میان اینجانب و جناب مغفرت مآب
والد مرحوم آنجناب قواعد حسن موافقت و روابط صدق
مصادقت منضبط و مرتبط گشت در رعایت شرایط وفا و وفاق
و محافظت مراسم اتحاد و اتفاق بر وجهی ثابت قدم فرمودیم
که اگرچه از انجانب ابتدا بعضی احوال که بر عین انفصال سلک معاهدت
دال بود بوقوع انجامید مثل فرستادن یادگار محمد میرزا جهت
تصرف ممالک خراسان و قصد تعرض انصار این خاندان تا بر حسب
مقولهٔ مرضیه بیت پیمان شکن هر اینه گردد شکسته حال

الال

ان العهود عند ملیک النهی ذمم مآل حال بر آن منوال مقضی شد
که بر همگنان واضح است اصلا ما پای از دایرهٔ موافقت و اتحاد
ننهادیم و سر رشتهٔ مصافات از دست ندادیم بعد جناب مغفرت
مآب مشار الیه از طریق وخیم خلاف انحراف عنان بجادهٔ مستقیم
انصاف نموده اثبات این معنی را چند موضع از مملکت خود
چون بسطام و دامغان اضافه مضافات ممالک ما فرمود و بس
چون عرصهٔ مخیم حور مقصورات فی الخیام مضرب سرادقات
اقامت و آرام آن عالیجناب مغفرت مآب گشت جهت تمهید
مراسم تعزیت و تجدید روابط خصوصیت معتمد الخواص خاص عوفی
جاندار که در زمرهٔ معتمدان خاص مرتبهٔ اختصاص دارد مأمور گشته
متوجه آن دیار شده بود چون بنواحی دامغان رسید معلوم
کرده که بواسطهٔ مناقشه که میان آنجناب و برادر مرحومش جهت
مصالح ملک داری چنانچه میان متکفلان اشغال سلطنت و متحملان
اعباء امور مملکت شایع می‌باشد واقع شده و اقطار و اطراف
آن دیار از عوارض آفات و مخافات خالی نیست توجه را

بعد آمده
حوران برده نشسته‌اند در خیمها

در توقف داشته همچنان خاطر متوجه می‌بود که بعد از ارتفاع مواد
نزاع و امنیت اصقاع و ارباع آن نواحی معتمدی فرستاده شود
تا قبل از اقامت آن عزیمت بالقاء الهام دولت و انهاء
منهیان تصمیم عزم پیر علی و علی شکر بدانجانب محقق و مقرر گشت
متعمداً جهت اعلام کسی فرستاده چنان معلوم شد که این صورت را
که از محض خیر اندیشی و نیکخواهی تقدیم نموده ایشان حمل بر غیر
محل کرده اظهار آن نموده‌اند که اگر اینجانب را در دفع تعرض
ایشان بکومک و مدد احتیاج است شرایط معاضدت و مساعدت
مرعی دارند و از آن معنی اندیشه نموده‌اند که حضرت خالق بی علت
جبلّت حمیدهٔ ما را بحلیهٔ صدق و راستی آراسته چنانچه در این مدت
جهت مصالح جزوی و کلی و مهمات ملکی و ملی از جادهٔ مستقیم صدق
برنگشته‌ایم و بیامن این خصلت بحکم خبر مخبر صادق صایب
که اصدق تری العجایب بر بسیاری از غرایب رغایب
و عجایب مواهب فایز و کامیاب گشته‌ایم و در اندک فرصتی گونه
مهایل و مهایب که سانح شده بتایید حضرت واهب بامداد

نیا

هیچ مخلوق محتاج نشده ایم تیغی که آفتابش از فیض خود دهد آب
یکسر جهان بگیرد بی منت سپاهی تا بحکم اضلته الفرصة غصة نتیجهٔ آن داد که
آن زمرهٔ بغی و عناد در آن نواحی مستولی شده پای در ورطهٔ
جرات نهاده دست تعرض بتصرف اطراف آن مملکت
گشاده‌اند اکنون چون نایرهٔ شرارت جسارت آن فرقهٔ خسارت اشتعال
گرفته و انطفاء آن جز بآب صمصام انتقام ممکن نیست پیشتر از آنکه
بر حسب داعیهٔ سابقه کسی از مقربان درگاه گیتی پناه جهت اقامت
رسم عزاپرسی متوجه گردد دارنده را فرستاده شد که اگر در باب
مدافعه و استیصال آن زمرهٔ جهال که بر همگنان واجب است بمدد
و معاونتی احتیاج افتد اعلام آن نماید تا مؤکد قواعد مصادقت شاید
تا شرایط تقویت و تمشیت بر وجهی ظهور یابد که برهان محبت آبا
و اجداد آبا کالبدر فی الدجی و الشمس فی الضحی واضح و مبرهن
گردد بر یادتی اطناب اقدام نرفت متمتع باد از عمر و جوانی

ومنه ایضا

بعد از ارسال وفود مدحات افاضت آیات که مشارع آن

ومشارب

از کدورت ریا و رعونت صافی باشد برای صوابنمای جناب
سلطنت مآب اخوت انتساب جلالت شعار عدالت دثار
آفتاب سپهر مکنت و اقتدار سایهٔ مرحمت حضرت پروردگار
مهبط عنایات الهی مشرق اشراقات افاضات نامتناهی
الفایز من الله علی کل المطلوب مظفر السلطنة و الدولة و الدین
سلطان یعقوب اعلی الله تعالی رایات جلاله وصان قاطبة
المسلمین عن الآفات فی ظلاله پوشیده نماند که حکمت ازلی را
غرض اصلی از انکه فرق طایفه را از فرق بنی آدم بتاج سروری
و فرمان روایی و دیهیم تفوق و کشور خدایی آرایش داده
آن می تواند بود که استیفاء حقوق مسلمانان مطمح نظر اعتبار
دارند و بقوت بازوی عدالت بضاعت مستحقان از تقحمات
اضاعت بیرون آرند تا سلک امور عالم منتظم و روابط اوامر
شرع سید اولاد آدم ملتئم ماند که لولا السلطان لاکل الناس
بعضهم بعضا مقصود ازین تشبیب آنست که درین وقت که
قواعد مصادقت موروثی و مکتسبی بمؤیدات صوری و معنوی

بین الجانبین تاکید تمام دارد خواجه حمید تاجر که بمرتضی اعظم سید فخر الدین
محمود که سلسلهٔ سادات عظام و بقیه اولاد کرام حضرت نبوی
علیه التحیة و السلام است نسبت مواصلت داشته و دیعت حیوة بمقتضی
اجل سپرده جمعی سیدزادها درین جانب که ورثهٔ مشار الیه اند
معروض داشتند که بعضی جهات متروکه او و حقوق که در ذمهٔ
هرکس دارد در ان جانب هست و جهت وصول آن متعهد ا
معتمدی با سجل قضا که در باب اثبات استحقاق و توکیل
ایشان تکمیل یافته فرستادند ترقب انکه التفات فرخنده صفات
متوجه دارند که تمامی جهات مشار الیه در خطهٔ یزد و هر موضع
دیگر که باشد و پیش هرکس حقی باشد و اصل و کیل ایشان شده کسی
مجال تغلب و تمرد نیابد و بمیامن مداد منتسبان آن جناب
اخوت مآب حق ایشان بدیشان لاحق شود و لاحق نشود
ما نتایج و مثوبات آن علاوهٔ حسنات ایام دولت ابد انجام
گردد بزیادتی اطالت ایام زفت ظلال جلال از وصمت

زوال محفوظ و محروس باد

بحضرة خواجه عبید الله

انوار برکات اوقات فرخنده ساعات حضرت عالی رتبت
شیخ الاسلام الاعظم قطب مشایخ العالم مهبط انوار الکشف و الالهام
مظهر اسرار الملک العلام معلی معالم الهدایة و الارشاد محیی مراسم
الکرامة و الرشاد حجة الله علی البرایا منقذ الخلایق عن الرزایا
ناصح الملوک و السلاطین هادی البریة اجمعین نظام الحقیقة و الطریقة
و الدین غوث الاسلام و المسلمین آنخواجه که بندگیش بهر افتخار
کردند خسروان جهاندار اختیار برساحت اخلاص و اعتقاد
مخلصان و نیازمندان فایض و شامل باد و میامن ذات
قدسی صفات آنحضرت متعالی منقبت صلاح احوال و حصول
آمال همگنان را ضامن و کافل بالنبی الامی و الاولاد الامجاد
هرچند دوری صوری از مجلس عالی لا زال محفوفا بالمعالی واقعست
اما رابطهٔ نیازمندی و ارادت واسطهٔ استفاضهٔ مواد سعادت
گردانیده در تحصیل مطالب و تیسیر مآرب بر دوام در مقام استمداد
از باطن فیاض می آید و بحمد الله تعالی میامن امداد همت علیه در صحایف
ایام خجسته فرجام ظهور می یابد ازیمن برج و رنیم گرچه بصورت

از من بس است مسافات بعیده لم التق عرار الربی الیخذ و لکن
بوی خوش او جان و دل از باد شنیده بعد از اظهار تحف نیاز
و افتقار و ارسال بضاعت ضراعت و اعتقاد مرفوع رای
کرامت آثار میگرداند که بر ضمیر منیر که عکس پذیر الهامات ربانی
و مطرح اشعهٔ واردات آسمانیست واضح و لایح است
که سلاطین آفاق برعایت جانب مصادقت و وفاق
تسخیر ممالک و مرام و تیسیر متاعب مطالب و مهام نموده اند
و ابواب سعادت بر وفق ارادت ازین ممر فرخنده اثر
بر وجوه دولت گشوده چه مقررست که شجرة الوفاق تثمر
بلا خلاف و غصن الخلاف یقطع من غیر اسراف و از انجا گفته اند

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

و نتیجهٔ موافقت و ثمرهٔ مخالفت
برای العین مشاهد و محسوس گشته چه حضرت سلطان سعید شهید
نامدار اسکنه الله تعالی سریر العز فی دار القرار با فسحت عرصهٔ
مملکت و بسطت ساحت دولت در مختصر مملکتی از ممالک موروث

که این نیازمند را از آن نصیبی بود مضایقه می فرمود و این
مخلص ملاحظهٔ قربت قرابت که بموجب فحوی کریمهٔ اعجاز انتماء
ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی بر عموم
انام لازم است و رعایت طریق خردی و بزرگی که میان
اخوان و خویشان از لوازم است بقدر امکان نمود و تبعات
آن مخالفت بر صفحات ایام دولت آنحضرت ظهور یافت
و بفیض فضل نامتناهی آلهی پی مزید کلفتی و قبول غنی ممالک
محروسه بر وفق تقدیر بقبضهٔ تسخیر این نیازمند آمد
والمنة لله که درین فتح نداریم جز منت حق جل تبارک و تعالی
و بعد از حصول این فتح نامدار و تمکن بر سریر سلطنت پایدار
حسب الامکان لوازم اشفاق و احسان نسبت با ولاد
آنحضرت تقدیم نموده سلطان مراد میرزا و سلطان خلیل میرزا
و دیگر فرزندان را مشمول اعزاز و اکرام و رعایت احترام
روا داشت و نتیجهٔ آن صورت نیز بظهور رسیده بعضی از بیان
شفقت اینجانب را زیاده از برادران در شان خود محقق دارند

و در اسعاف مقاصد و انجاح مطالب التجا باین دولت می آورند
درین ولا که بدلالت دولت پایدار و هدایت بخت بیدار
فرزند اعز سعادت یار منظور انظار حضرت پروردگار
سلطان ابابکر بهادر سعادت مثال اقبال بدینجانب نمود
اخلاف امانی بدست اسعاف ملاقی دید و نهال آمال بثمرهٔ نجاح
بارور یافت انشاء الله تعالی علی تعاقب الایام و ترادف
الشهور والاعوام بر وجهی آثار عنایت و تربیت و رعایت
و تقویت نسبت باو تقدیم یابد که عالمیان رعایت صلهٔ رحم
و سلوک طریق اشفاق و احسان نسبت ببرادران و خویشان
معلوم نمایند اکنون وجهٔ قصد ازین مقدمات آنست که برادر
اعز ارجمند مغیث الدین الغ بیک بهادر در ان نواحی اقامت
ورزیده و از ممالک موروث که شرعاً و مروةً نصیبی دارد
محروم گردیده و مکرر را التجا بدینجانب نموده طالب مددی
که بمعاونت و مظاهرت آن بادراک مطلوب فایز آید بوده
هر چند بر ذمهٔ همت تحصیل مطلوب آن برادر واجب نمود اما چون

درین مدت عالیجناب اخوی مآب دولت نصاب برادر اعز ارشد
کامکار دولتیار نظام الدولة والسلطنة والدین سلطان احمد
بهادر ابقی الله تعالی فی دوام السعادة عمره و رقی فی مدارج العز امره
سلوک طریق مطاوعت و موافقت نموده پیوسته ریاض
موالاة را بزلال مصادقت طراوت داده و حدایق
مواخاة را بنسایم مخالصت نضارت بخشیده و یقین صادق است
که بیمن هدایت و حسن ارشاد آنحضرت از جانب عالیجناب
اخوی مآبی مطلوب بنجاح مقرون خواهد گشت در انجاح
ملتمس و امداد او تاخیری رفت داد و مخفی نیست که این نیازمند
از حضرت سلطان شهید التماس نمود که موضعی تعیین فرماید
که این مخلص آنجا توطن نموده باعلاء اعلام موافقت و رفع
ارکان مرافقت مبانی مخالفت مندرس و قواعد مجانبت منطمس
دارد و این مسئول موقع قبول نیافت مبنی بر آن بحسب ضرورت
توجه بممالک و اهالی می نمود و بدان واسطه جمعی از جانب
این مخلص و جمعی از زمرهٔ عساکر سلطان شهید که بعزم مقابله و مدافعه

می آمدند خرابی تمام بطوایف انام راه یافت والحالة هذه حالة
برادر مشار الیه مثل حال سابق خود تصور مینماید اگر در تعیین
محلی با او مضایقه فرمایند بضرورت متعرض مملکت و سکان
خواهد بود و از جوانب و اطراف استمداد خواهد نمود و اختلال
تمام باحوال عموم فقراء رعایا و جمهور ضعفاء برایا لاحق خواهد شد
و مملکت از حلیهٔ عمارت عاطل خواهد ماند پس چون سر موضعی را
از مملکت بحاکمی تفویض مینمایند اگر ناحیتی ببرادر مشار الیه
مفوض شود بجهات مناسب تر خواهد نمود و موجب دفع مواد
خلاف و رفع رایات وفاق خواهد بود از روی اشفاق
و اتحاد جناب فضیلت مآب مولانا الاعظم زبدة قضاة الامم
مولانا شرف الدین ادام الله تعالی فضایله را بملازمت
فرستاده شد تا این صورت که بی شبهه متضمن صلاح
حال و مآل همگنانست معروض دارد و مترقب از عموم اشفاق
و شمول ارفاق حضرت هدایت پناهی آنست که بر طبق
مضمون ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة

عالیجناب اخوی مآبی را بصوب صواب موافقت و سلوک طریق
اخوت و مرافقت دلالت فرموده نوعی فرمایند که برادر مشارالیه
بنصیبی وافر وخطی کافی ازان مملکت محظوظ گردد و سعادت
موافقت که مرآة طلعت امانی وطلیعهٔ امداد کامرانیست بخوبتر
وجهی روی نماید و غبار مخالفت که سبب تکدر مشرع معیشت
عجزه وضعفا و تغیر مشرب عذب رفاهیت ضعفه وفقراست
ازساحت مملکت مرتفع گردد و ممکنان از وخامت عاقبت آن
ایمن شوند ظلال هدایت و ارشاد بر مفارق ارباب دین و دولت
و اصحاب ملک وملت مخلد باد و ممدود بحق الملک الرؤف الودود

مکتوب بقاضی عیسی

هرکرا باشد چو عیسی همدمی	بو داز دجال آفاتش غمی

تحف مدحاتی که چون انفاس عیسی از فوایح وداد مرده حیوة
برفات عظام اصحاب موافاة رساند وتحیاتی که بروایح لوایح
اعتقاد روضهٔ لواحق مصافات تازه گرداند بجناب فضیلت
مآب افاضل ایاب شریعت پناه معالی انتساب اکمل الولاة والحکام

مرجع الانام فی الایام مصدوق منطوق احسن الی من اسا
مولانا محیی الشریعة والدین قاضی عیسی لازال محییاً للشریعة النبویة
بیامن انفاسه العیسویة مبلّغ و موجّه داشته تشوق بنیل
تلاقی شریف از استقصای تقریر واستیفای تحریر مستغنیست
وهو عن سره یتجسس وعن قلبه یتجسس بعد هذا بر خاطر منیر مستور نیست
که جهت تجدید قواعد مواخاة وتشیید مقاعد موافاة فقیر را که
جز شیوهٔ خمول ومسکنت واعراض وانزوا از امور مملکت طریقی
نمی سپرد بچه کیفیت مبالغه می نمودند بنا بر آن غایة المقدور ونهایة
المیسور در تمشیت آن میکوشد بس بحکم حق الصدیق علی الصدیق
ان یوافقه ولاینافقه ویرافقه ولایفارقه ویخلفه
ولایخالفه ازانجناب که نسبت باعالی آن حوالی رتبت ابوت
حاصل دارند وانفاس شریف را در احیا رسوم ملک و دین
اثر تمامست سزاوار چنان مینماید که در تمهید بنیان این معنی
اهتمام لاکلام بر وجهی بظهور رسانند که زیر دستان مجبر در میان
خانهٔ فراغت فرو داشت کرده بسبب بی اصولی حرکات نا ملایم

افواج فتن از مقام اصلی خود خارج نشوند چنانچه آوازهٔ آن بر بزرگ
وکوچک امم نهفته نماند ودر صفاهان وعراق عجم باز گویند واسباب
موافقت از نوروز بروز تضاعف پذیرد وعشاق بیت الله بی روان
غول غوایت را که از عمل ترانه چون زنگله سرزه درایی کنند
مجبر گردانیده براه راست آهنگ تواند نمود واز پردهٔ حجاز
بنوا رسیده پیش روهای دعوات صالحه بمقام محشر فرستند
عشاق حسینی را بنواز و نوایی ده اعدای مخالف را در نالهٔ زیر افکن
تا من بعد نقشی که موجب تقسیم خاطر باشد بر صحیفهٔ اعتقاد تحریر
نیابد و پیوسته صرف عنان ارادت بنحو حسن عقیدت نموده
منطق کمال وداد جز معانی صدق موافقت در بیان نیاورد
ولسان مقال را بنا بر مطابقه بر مقتضی حال حدیثی جز تقریر
کلام مصادقت نباشد واتمام این صورت را که متضمن صلاح
ونجاح کافهٔ اهل اسلامست خیر عظیم وطاعت جسیم شناسند
چه اگر عیاذاً بالله توهم مخالفتی در میان افتد روشنست که نیران
آشوب وفتن بچه کیفیت اشتعال واستعلا یابد ومقطع ومآل آن

باقه

جز ملال و وبال ومواخذهٔ حضرت ذی الجلال نه
خاکدان دهر را آن قدر نیست کز پی آن خاطری گیرد غبار
بی شایبهٔ تکلف ازینجانب حضرت اعلی رعایت وظایف
وداد واتحاد بواجبی بجای می آرند و بر طبق الصدیق الالوف
لایباع بالالوف بجزئیاتی که متوهم مردم است مضایقه ندارند
وما دام که از جانب ایشان در مرآة صدق وداد صورتی
که مستتبع نقص کمال اعتقاد باشد مصور نگردد وازین جانب
وقوع امری که مخالف شرط موافقت تواند بود متصور نیست
وظیفه آنکه پیوسته طریقهٔ اعلام واستعلام ومشاوره
ومراوده مسلوک باشد تا روابط کمال وفا ووفاق از
شوایب انفصام وعوارض افتراق مصون ماند والله
علی ما نقول وکیل وهو اقوی معین واهدی دلیل

بمولانا بدرالدین علی قاضی زادهٔ روم

لن یطلع البدر من ایران مبتسماً	الا وجدت رسیس الشوق من کبدی
فیه مشابه ممن قد شغفت به	ان کان منزاه من ارضی ومن بلدی

اگرچه بسبب حوادث زمان وطوارق حدثان دیدهٔ امیدوار
از اشعهٔ انوار التقا رخجسته آثار اعلی جناب مکرمت مآب صدارت
پناه فضیلت شعار افاضل ملاذ مرجع بلغاء الانام موئل عرفاء
الانام العریف الکامل القمقام الغطریف المفضل المقدام لازال
صدرًا عالیا لمجامع الکاملین وبدرًا علیًّا لدیاجیر امور الآملین
الی یوم الدین محروم گشته شرایف اوقات و لطایف
ساعات بادعیهٔ دوام دولت وحشمت واثنیهٔ کمال
معالی وفضیلت آن خلاصهٔ ارکان وعناصر ونقاوهٔ اعراض

وجواهر مصروف ومقصورست | بصورت ارچه جدا ماندهام زخدمت او

خداگواست که مستظهرم بهمت او
توفیق استفاضهٔ حضور فایض النور
علی اجمل الاحوال کالبدر یبدو من الغیاهب میسر ومهیا باد
انهاء مرفوع مجلس عالی آنکه رسالهٔ ازواردات خاطرشکسته بسته
باسم خجسته رسوم حضرت سلطان روم خلد الله ظلال سلطنته
وعاطفته مرقوم گشته ارسال داشت مأمول آنکه در محل شایسته
که رای منیر اقتضا نماید معروض فرموده بروجهی کمال عاطفت

مبذول دارند که بقبول حسن اقتران یافته بسبب مزید اشتهار
واستظهار گردد حاجت بنود گفتن با توکه چه کن چون کن
عتبهٔ فضیلت مآل لازال مرجع اصحاب فضل وکمال وملجاء ارباب
عز واقبال باد بحرمة النبی وآله الامجاد

بیکی از ولاة عراق نوشته

خلد الله تعالی ظلال دولته ومعدلته فی دوام العز والتمکین
ظهیر الملک والدولة والملة والدین فقیر نیازمند
تحفهٔ تحیتی چون سرایر متوجهان کعبه لاهوت بوفور شوق ونیاز
مقرون وهدیهٔ ضراعتی چون خواطر طایفان حرم ملکوت بصنوف
صدق وصفا مشحون مرفوع داشته دوام ایام دولت
وانتظام اسباب شوکت وعظمت آن عالیجناب مملکت پناه را از
سرعجز وانکسار ومسکنت وافتقار مسألت می نماید انهی خبر مجیب
وغیر مخیب انهاء مرفوع صحیفهٔ عرض آنکه پرتوی از لمعات
آفتاب تحقیق از روزنهٔ توفیق بر زاویهٔ خاطر فاتر فقیر تافت
تا برحسب منطوق ودولة الاغنیاء فی الدنیا لابقاء لها ودولة

الفقراء فی الاخرة لافناء لها | حکم جو بر عاقبت اندیشی است
محتشمی بندهٔ درویشی است | روشن گشت که جاه وجلال

عارضی این دار سریع الزوال عرضهٔ تلف وانتقال است
اعراض از آن واجب دیده تشبث بذیل ارادت فقرا که متضمن
سعادات سرمد وسرایست مغتنم دانست رجا واثق که

گر نیک بوم مرا از ایشان شمرند | ور بد باشم مرا بدیشان بخشند

ولامحالة سلوک این جادهٔ مستقیم بی ارتکاب متاعب ومشاق
عظیم متیسر نیست بدان سبب مدلول کریمهٔ لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس را
التزام نموده امید حصول زیارت کعبهٔ باصفا وطواف منی ومنی
ووصول بشارت ومن دخله کان آمنا آمنا وصدقنا زمام
اختیار وعنان اصطبار از قبضهٔ اقتدار این فقیر امیدوار
ربوده اکنون قدم از سر ساخته متوجه آن دیار بزرگوار است
هوای کعبه چنان می دواندم زشوق که خارهای مغیلان حریر می آید
ویکی از فتوحات این سفر مبارک که اقصد مقاصد می تواند بود
شرف ملازمت مملکت پناهیست بنابر آن دارنده را متعمدًا

بملازمت فرستاد تا اگر توهم فوت موسم نباشد اشارت فرمایند
تا بشرف حضور موفور السرور فایض گردد والا بعرض حضرت
سلطنت شعاری عدالت دثاری صاحب قرانی
رسانیده احکام همایون جهت حکام وولاة مواضع خصوصا
مدینة السلام بغداد ورئیس قافله وراهداران وکشتی
بانان حاصل فرموده عنایت نمایند تا براه همدان وکردستان
متوجه گشته بعد از انجاح مطلوب در وقت معاودت بسعادت
حضور عالی مستسعد گردد همتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد ومن نوسفرم بعده بر رای عالی پوشیده
نماند که حضرت والده را ضعفی مستولی است واز آنجا که شفقت
جبلی امهات بنسبت اولاد می باشد بواسطهٔ مفارقت فقیر
درین فرصت از دیاد پذیرفته وبدان جهت زیاده از یکسال
رخصت نفرموده پس سرایه مسارعت ضرورت است اگر دارنده را
بزودی رخصت مراجعت فرمایند حاکمند الدعاء هو الاول

بملک سلغر شاه والی هرموز نوشته

جون بسبب حدیث   الحب یتوارث نسبت خلوص وداد ورابطهٔ
حسن اعتقاد جناب ایالت ماب مملکت پناه ملک اکمل اعظم
زبدهٔ اعاظم الملوک بین الامم الموصوف بالنصفة فی الافواه
ملک سیف الدولة والدین سلغر شاه ضاعف الله اسباب
دولته وابقاه   احسابا وانسابا وارثا واکتسابا بدین خاندان
ارتباط لاکلام واستحکام لاانفصام دارد تباعد بلدان
وتفارق ابدان مقتضی اختلال ومؤدی انخلال نمی تواند بود

گر جسم را مفارقت افتاد باک نیست	جانرا همیشه هست ملاقات معنوی

بعد از تبلیغ تحیات شایقه وارسال تسلیمات رایقه انها آنکه
مرتضیٔ اعظم اشرف مجتبیٔ اقدم اعرف مجمع السعادات سید

نجم الدین ابو الحسن کربلایی	در حضرت همایون رتبهٔ اختصاص

داشته وجون از ثروت بسیار وکثرت استظهار همه اسباب ای
اتباع حدیث صحیح   سافروا تصحوا تغنموا نموده بعزیمت تفرج
ممالک هند که آن هند الملیحة الحسنی   مفارقت اصحاب
واحباب اختیار کرده ومتوجه آن دیار شده بوده جنان استماع

افتاد که ملوک آن ممالک اعزاز واکرام او بواجبی نموده انواع
تفقد وانعام درباره او تقدیم نموده اند بعد از آنکه دواعی
حب الوطن من الایمان در حرکت آمده وعزیمت معاودت را
بدین جانب تصمیم داده   ناگه زجر وحدت آمد ناکه برخیز
بخود خرام درماکرم د آشنایی   لاجرم کشتی بقا بغرقاب
فنا داده در میان موج تشویر ودیعت حیوة بمتقاضی تقدیر سپرده
انا لله وانا الیه راجعون   درین وقت والدهٔ فرزندان او که
مدة العمریت تا محبوس بیت الاحزان هجران مانده عرض کرد
که اولاد امجاد او سید رفیع الدین حسن وسید بدیع الدین حسین

بی خویش وآشنا ومحارم واقربا	ع صبر از دل ودل از تن وتن از وطن جدا

در خطهٔ هرموز متحیر مانده اند هر آینه اضطرار واضطراب جانبین
درچنین حالتی صعوبتی تمام خواهد داشت منتظر آنست که اولاد
مشار الیه را مشمول عاطفت ومرحمت روانهٔ اینجانب کردانند
که والده واولاد بملاقات یکدیگر استسعاد یافته مثوبات
آن که لا محاله موفور خواهد بود بروزگار همکنان متواصل

گردد واین صورت را توفیق بزرگ ومتضمن درجات
عظیم شناسند   والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوبی که از نقطه خالیست

اللهم ادم اعوام علوه لاعلاء معالم الصداره وارسا
مراسم الاماره هو مکرم مصلح لمصالح الامرا والصدور وحامل
حامل لاحمال المهام والامور   واما الصدر صدره واسع وهمه ما سر اهل
الصلاح مملوکه الداع المطاع المامور لامره المحکوم لحکمه
که مدام دعا دوام عمر ودول وحصول مرام وامل کرما سده
معلا را در همه ماه وسال ورد اسحار وآصال دارد
دعا ورد دارد همه ماه وسال   که گردد همه ملک مامور او
مراسم محامد آلا ومعاهد ممادح ودعا در سر وملا ممهد ومحصص
کرده مدعا دارد که هموم دهر ملوم وسموم مهلک عصر مسموم را
دو سه کلمه محرر کرده اعلام او دارد سده والا دهد اما حلول
کدام سهم آلام مهالک او دار را در صدد عد دارد دو روکدام
کلم حسام حاسد اعصار را در عدد عدو آرد وحصول وصول کرده

سعدا درگاه معلا را که مسئول همه اهل عالم وعامه اولاد آدم
آمده مامول دارد مطموع که محرر اوامر مطاعه مدلول کلکم راع
وکلکم مسئول را مراعاة کرده مملوک محروم را در ارسال کلام
محصل المرام محصل الاکرام مروح وسرور ومکرم ومحسود دارد
طول الکلام موهم للملال والملام   همواره گردد کار علام
حارس وسده سما سمو محروس واساس عمر اعدا
وحساد مدروس ومطموس   والسلام والاکرام

مکتوب صاحب بخواجه جهان

کردگار بیچون وپروردگار کن فیکون جل جناب جلاله عن الاحاطة بکماله که مخترع جواهر عناصر عالم ومطلع
سراپرده ضمایر بنی آدم است آفتاب عز وجلال وسایهٔ فضل وافضال آن خلاصهٔ انس وجان خواجه جهان وجهانیان مختتم
یرلیغ بلیغ ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم مقوم تقویم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم المختص بمزید النعما
کافل مصالح الدین والدنیا غرهٔ شمسیة الشعاع وهمتهٔ فلکیة الارتفاع محیی مراسم الرافة فی البلاد
هادم معالم البغی والفساد خلد الله ظلال معدلته وابد آثار امالیته را ابدالاباد
بر تارک عالمیان مبسوط وممدود داراد   ای در بقای عمر تو خیر جهانیان   باقی مباد هر که نخواهد بقای تو
رافع عریضة الاخلاص که صحیفهٔ اعتقاد او بطغرای ونحن له مخلصون موشح است بالغدو والاصال

همه همت بر ادعیه دوام دولت آنحضرت مصروف دارد آنکه دایم در که و بیکاه و شب و روز بصدق ازمیان جان و دل کوید
مراسم خدمات اخلاص شعار بر قوم ثبت صدق نیت مرقوم و لوازم دعوات مسکنت آثار برسوم صفای طویت موسوم مرفوع میدارد و
همواره از ایزد متعال جلت صفات کماله عن النقصان والزوال بنیاز و افتقار و مسکنت و انکسار درمیخواهد
تا هر که بر شاهراه متابعتش چون فرزین کج رود و در فیل بند حوادث از اسب مراد پیاده کشته و رخ بر بساط مذلت نهاده و دست منصوبهای
نوادر و دلتش مات شده جان در طرح محنت و کر و مشقت دهد و این دعا را از همه خلق جهان آمین
حق متعال شاهد حال است که با وجود عدم دولت محاوره پیوسته خیال خلال حمیده در دیده ثابت است و در سینه راسخ
کما اقول دل بدلبر در وصال و دیده محروم از جمال جان بجانان همنشین و تن بهجران در کرو
مأمول از عنایت بی غایت مهیمن خلاق آنکه از مکمن عالم غیب و مخزن کرامت لاریب لطیفه ظاهر سازد که شرف التفات والا
از ضمن آن مستفاد باشد و لله الطاف بنیل الامانیا انشاء الله هر چند زود تر سعادت ارتقا بمعارج
وصال معتکفان آستان جلال میسر کردد امیدوارکه در حال استقبال الخلاف ماضی فتح باب التفات که بر تعدیه
روزکار در ضمن آن ضم است لازم داشته اشارت دریغ نفرمایند اگرچه مقوله مقبوله بیت سلطان از بدرویش احتیاج
واقع و صادق است اما نظر کردن بمسکینان منافی بزرکی نیست سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مور بالکه بیکاه
اوراد دعای دوام دولت آن مرجع اصحاب حشمت که سبب جمعیت افاضل روزکار است لازم وقت دارد و مدعا
نبود که خود را ابراشته رای منیر که مطرح انوار سعادات نامتناهی و آئینه حقایق نمای ما الاشیا کما هیت پروانه دار بچراغ دار اکنون
بواسطه اقراح مقبول اهل صلاح اعنی حامل عریضه الضراعه که الحرام آن کعبه آمال بسته بود خود را از خاطر معتکفان جناب

اعالی ایاب طوبی لهم و حسن مآب کذر داد نظم مدیح تست وجه باشد به از مدیح نثرم دعای تست چه باشد به از دعا
شوایب نوایب روزکار و بواعث حوادث لیل و نهار چون مقتضی ملالت است پیوسته خاطر جمع پریشان و فواد شمل سینه پر از اشوش
دارد کر بهم بر زده بینی خط من عیب مکن زیاده قدم در بساط انبساط ننهاد و ریاض اقبال از رشحات سحاب فضل لایزال ممطور باد
توشیح اوایل سطور رکنی که بر همه تن حکم او روان باشد توشیح اواخر سطور عماد دولت و دین خواجه جهان باشد

ایضا بقاضی عیسی نوشته

نرکس بکسی ناز دمن نرکسی دارم		از درد و نالم چون عیسی نفسی دارم

اللهم اخی رفات المکرمات بیامن انفاسه العیسویه و نور ساحات
السماحات بمآثر انواره الموسویة الی یوم الدین دعا کوی دولتخواه
تمهید قواعد اطاعت و اقامت وظایف ضراعت نموده در لطایف
اوقات و شرایف ساعات دوام ایام دولت و نظام
اسباب مکنت و ابهت آن عالیجناب معالی مآب میثاله
میسنماید انه مجیب ولایخیب بعد هذا تصویر مراة ضمیر افاضت
تاثیر آنکه قدوة الاحرار فلان درین ایام نقد عمر کرانمایه در سر
سودای خام کرده و جهات متروکه و حقوقی که در ذمه هر کس
داشته در آنجانب مانده و ورثه او جمعی سیدزادها کامل الاستحقاق

درین جانب حسب الشرع اثبات وراثت کرده بسجل قضاة اسلام
درست نموده اند و مع خط توکیل بوکیلی که از قبل خود تعیین ساخته اند
سپرده و فرستاده اند که جهات متروکه و حقوق مصکوکه که در آن
جانب دارد استیفا نموده بورثه مذکوره رساند مأمول
از عواید الطاف و محامد اوصاف مخدومی آنکه جهت وصول ترکه
مشار الیه التفات خجسته صفات مبذول فرمایند بر وجهی که
کلی و جزوی آن بی شایبه منقصت و اضاعت واصل وکیل
مذکور کشته حق بمستحق رسد و آثار اجر جزیل و نشر ذکر جمیل ایشان را
در خزانه والباقیات الصالحات خیر عند ربک مدخر ماند زیاده
تصدیع اوقات فایضة الافاضات نمی نماید ظلال افضال بر مفارق
اصحاب کمال ممدود باد بحرمة النبی محمد و آله الامجاد

مکتوب شیخ بجم نوشته

وطوبی لایام رزقت لقاءه		وبلت به جد الامری ساعدا
فلا زال نجما لامتداد فانه		کبدر منیر نجمه کان صاعدا

عالیجناب معالی مآب سعادت پناه عاطفت دستکاه رفعت

مکانی مؤید الدولة السلطانی ادام الله تعالی ظلال معالیه
و قرن بالخلود مآثر آیاته ولیالیه بخماً دعوات مصادقت
آیات و خدمات مخالصت بنیات مرفوع داشته در ضرا و سرا
و علانیة و سرا انتظام امور مرادات و التیام اسباب سعادات
آن عالیجناب بنیاز و افتقار مسئله میرود و بعز اجابت
مقرون باد هذا مزبور صحیفه رفع آنکه قدوة
التجار زبدة الاحرار فلان که بجناب مرتضی اعظم مجتبی اقدم
فلان که بنظر عنایات حضرات عالیات ملحوظ است علاقه
مواصلت داشته دعوت حق را بعلام اجابت داد عالم
تلقی نموده و ورثه او جمعی سیدزادهای واضح الاستحقاق
درین جانب مانده اند و بعضی جهات و حقوق او پیش مردم
آن جانب است درین وقت اثبات استحقاق خود نموده
وکیلی تعیین کرده اند و مع سجل ثبوت حقیت خود و خط
توکیل موشح بتوقیع اعیان و عدول بدان جانب ارسال نمودند
مأمول آنکه التفات خاطر عاطر متوجه حصول حقوق ورثه مذکوره

داشته بروجهی شفقت فرمایند که تمامی آن ایپش هرکس و در هر موضع
که باشد بی اضاعت ومنقصت بوکیل مشار الیه رسد که بدیشان
رساند تا حق در مرکز قرار کیرد و برجوع مهمات لایقه منت
نهند تا وظایف شرط مخالصت قدیم تبقدیم رسد زیاده ابرام
زفت اسباب سعادات در سلک انتظام منتظم باد بحق حقه

مکتوب بخواجه عطاء الله بروجه

حقا و بعطاء الله تعالی که آرزومندی و تشوق واتر عاج خاطر
وتعلق بدولت مواصلت جناب فضایل مآب فضیلت شعار
سعادت پناه جامع الفضایل عمدة الافاضل زاد الله
جلاله وضاعف اقباله اجمالاً درجهٔ علیا و مرتبهٔ قصوی دارد بیت
نه در خامه کنجد حدیث فراق • نه در نامه شرح غم اشتیاق
وانجناب مستطاب مرکز تبقعد پیلامی و تعهد کلامی
مسامحت نمی نماید دل ما پر ز مهر یار و او غافل بود ست آن
که میکویند راهی هست دلها را بسوی دلها مجدد اتحف تحیات
زاکیة المصادر ولطف مدحات طیبة المظاهر تاکید مبانی محبت

ومصافات وتشیید قواعد مصادقت وموافات نموده بخلاف
کذشته ترصد شرایف مراسلات وترقب صحایف مفاوضات
میرود اذ الاجاب فاتهم التلاقی فلاشی اجل من الکتاب
هذا بر خاطر شریف مخفی نماند که تعاقب مراسلات وترادف
مکاتبات موجب استحکام روابط محبت ومصافات است
اکر در آن باب وظایف اهتمام تبقدیم رسد از مکارم اخلاق
بعید نخواهد بود وهذا من عطاء الله وحده
زیاده اطناب نرفت الدعا مثل الاول بل افضل منه واشمل

بیکی از عزیزان اقل الملاقات

سلام علی من شاقنی بوصاله • وان لم افز الا بطیف خیاله
احب وما ابصرته غیر اننی • سمعت من الحاکین وصف کماله
اکرچه دیده مشرف نشد بدیدارش • ولیک نیست از و هیچ فرق تا دیده

جون بر مقتضی روایت ان الله تعالی خلق الارواح قبل الاجساد
باربعة آلاف سنة در عالم جان ودل پیشتر از آلایش آب وکل
نسبت تولا بولای جناب معالی مآب اعلی ایاب وزارت

پناه اید الله انصاره بالنصر المبین بحق الرفیق الاعلی وهو الروح
الامین سمت وقوع یافته بحکم الارواح جنود مجندة ما تعارف
منها ائتلف هرچند شرف تعانق اشباحی ضمیمهٔ تعلق ارواحی
نشده درین مدت همیشه آثار مآثر حمیده واخبار مخابر پسندیده
که از السنهٔ هر فریق از واردان سبیل و سالکان طریق
استماع می افتاده مذکر عهد مصادقت ازلی و مشید
بنا مخالصت اولی بوده است دارم وصال با تو و ظاهر نه جان

در دیدهٔ مجاور و پیدا نه جون بصر • فکر تو در ضمیرم و ذکر تو بر زبان
شور تو در دماغ و سوز تو در جکر • تا اکنون که ایات شیمهٔ کریمه

واخبار سجیهٔ مرضیه سمت تواتر وصفت تضاعف یافت جملکی
دل وخاطر بلکه همکی باطن وظاهر شیفتهٔ محبت واشفتهٔ مودت انجناب کشت

الاذن تعشق قبل العین احیانا • ایزد که جهان منفعل قدرت اوست
دو چیز بتو داده که آن هر دو نکوست • هم سیرت آنکه دوست دارد کس را

هم صورت آنکه کس ترا دارد دوست درین فرصت که حوالی کوش
کوش تا کوشش بدر استماع اخلاق کریمانه آراسته کشته دیده

حرمان دیده نیز در راه انتظار مانده تا سعادت میسر عدت
کند وتوفیق موافقت نماید که جمال آن مطلوب بر مرائی آمال مرئی
کردد یارب قر عیننا بجماله متفضلا بمحمد و آله
تقدیم قضیهٔ البادی فی التحبب له اجران را باهدا هدایا
تحیات وافیه واتحاف تحایا وتسلیمات صافیه تاکید قواعد
مصافات وتشیید مبانی مصافات نموده منتظرست که علی الدوام
ابواب مراوده ومراسله واسباب مکاتبه ومقاوله مفتوح
ومنتظم باشد تا روابط حسن اعتقاد ومقاعد صدق اتحاد
از تهمت اخلال و وصمت اختلال مصون ماند و رجوع کفایت
مهمات ومتمنیات را مستعقب تضاعف مواد صداقت ووفاق
ومستتبع تزاید اسباب مخالصت واتفاق شناسند زیادتی

تصدیع نمودن شنیعت • قدر تو باد ابلند تا زفلک بکذری • عمر تو باد دراز تا زجهان بر خوری

بیکی از امرا نوشته

ای باد دعا ز مهر از سر مهر • از قطره بدریا بر و از ذره بمهر

عبودیتی که وسیلهٔ بندکان خدمتکار تواند بود معروض عتبهٔ

علیه حفت بالسعادات البهیة داشته در مقام شکستی و اضطرار
بقدم صدق نیت و افتقار ثابت بوده وظایف ادعیهٔ دولت
و دوستکامی خدام موظف و مرتب میدارد

چون کمر دست من الآبد عایی نرسید مامول از شیمهٔ کریمهٔ
ملازمان سدهٔ سنیة آنکه بالتفات خاطر عاطر ملحوظ داشته
مخاطبات علیه دریغ ندارند و بخدمات لایقه اشارت فرمایند
تا مراسم جانسپاری بروجهی که مشعر بر کمال خلوص عبودیت
باشد باقامت رساند بساط انبساط منطوی کرداینده بوظایف
دعاء بی ریا که راتبهٔ صباح و مسا بندهٔ صادق الوفاست
اختصار میرود ریاض عاطفت بشآبیب افاضل الهی ممطور باد

مثله

خلد الله تعالی ظلال معدلته علی مائة عامة المسلمین سیما اضعف
العبید واحقر المخلصین بندهٔ امیدوار هرچند پیرامن بضاعت
مزجاة خود برمی آید جز دعایی که از صمیم دل خسته بر مجاری زبان
شکسته عبور یابد ندارد و تحفهٔ شایان درگاه لاجرم در مقام عجز

و انکسار بلسان مسکنت و افتقار وظیفهٔ ادعیهٔ دوام دولت خدام
عالی مقام مرتب میدارد بیدا فیحا آرزومندی بسعادت تقبیل
رکاب حشمت انتساب نه چنان عریض و فسیح است که تخطی آن
بخطوات اوهام متصور گردد

این ره نه بپای سرگدایست	در دست و زبان ما دعایست

بزیادتی جرات اقدام نمودن حد خود ندید عتبهٔ علیه لایزال
مرجع شوار و عزت و اقبال باد بالنبی و آله

مثله

بندهٔ کمینه و خدمتکار دیرینه تحفهٔ خدمتی که مخبر از صدق نیاز
و استکانت باشد بر منصهٔ عرض نهاده از حضرت مهیمن خلاق
لطیفه که موصل بشرف ملازمت آستان علی الشان تواند بود
بضراعة و خشوع و مسکنت و خضوع مسألت میرود
اراناالله خدمته سریعًا واصحبه السعادة حیث کانا
امیدوار است که تا زمان نیل آن امنیت کبری از التفات خاطر
کیمیا صفات محروم نماند و باشارات اوامر و نواهی مفتخر

و مباهی گشته در وظایف ادعیهٔ خدام که راتبهٔ صبح و شام بندهٔ مستهام است
افزاید بر نمی آید ز دستم جز دعاکاری دگر بزیادتی جرات
اقدام نمی نماید پیوسته بنده پرور و کهتر نواز باد

مثله

اطال الله اعمار المعالی وذاک بان له البقاء
بندهٔ کمتر و خادم کهتر که بحکم و لکل وجهة هو مولیها غایت
مقصد و نهایت بغیت او بر حصول دولت ملازمت آستان
عالی مصروفست جز تو کسی ندارد یا غایة الامانی عبودیات
صادقانه و خدمات مخلصانه معروض داشته سببی که
مستتبع شرف نیل تقبیل سدهٔ علیه باشد به نیاز و افتقار
استدعای نماید بعز اجابت مقرون باد مامول از کمال
عاطفت بیکرانه آنست که بندهٔ ضعیف از سعادت التفات
اکسیر صفات محروم نماند و باشارت خدمات لایقه مفتخر گردد
تا وظیفهٔ خدمتکاری که شعار و دثار کمینهٔ بی مقدار است باقامت رساند
ظلال کمال عاطفت از عوارض نقصان عین الکمال محفوظ باد

بمولانا رحمه الله نوشته

حضرت مهیمن بیچون عمت رحمته و شاعت نعمته بر ضمایر بندگان
گواه و از سرایر دولتخواهان آگاه است که چند روزه دوری
صوری از سعادت خدمت و مهجوری ضروری از شرف محاورت
آنجناب چون حرمان عاصیان مستهام از جوار رحمت ملک
علام تاثیر تمام دارد و پیوسته بحکم قل بفضل الله و برحمته فبذلک
فلیفرحوا فرحت دل حزین و بهجت خاطر غمگین بذکر مراحم و شکر
مکارم آن جناب است امیدواثق که نیل سعادت ملازمت
که ذلک تخفیف من ربکم و رحمة عبارت از آنست از مکمن لاتقنطوا
من رحمة الله عنقریب بظهور پیوندد و الله یختص برحمته من یشاء
بعد عز رفع آنکه بیامن همت و عاطفت آنجناب در حفظ حمایت
و کنف رحمت حضرت ملک منان بدار السلطنة هراة اتفاق
افتاده همواره با دعیهٔ دوام دولت و نشر رحمت و مکرمت
ایشان عذب البیان و رطب اللسان می باشد
امیدواری آنکه بمخاطبات گرامی که صفت و ننزل من القرآن

ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین دار د از رنجوران بستر حرمان شربت
صحت دریغ ندارند   رحمت عامست و ما نومیدازان حضرت نه‌ایم
رحمتی فرما اگرچه لایق رحمت نه‌ایم   و باشارت اوامر و نواهی
مفتخر و مباهی گردانند تا وظایف خدمتکاری و مراسم جانسپاری
که برخود لازم و متحتم میدانند بظهور رسانند بدین جرأت
بعفو و رحمت بی دریغ مستظهرست ظلال رحمت و رأفت مخلد
و مؤبد باد بالنبی و آله الامجاد

بیکی از امراء عراق

قوافل دعوات چون ظواهر طایفان مروه صفا از ریا خالی
و رواحل خدماتی چون بواطن عاکفان کعبه وفا بزیور خلاص
حالی معروض منی منی اعنی سدهٔ والای اعلی جناب معدلت
مآب مکرمت شعار مملکت پناه عاطفت دثار ملاذی استظهاری
امیدگاهی ابد الله تعالی ظلال دولته و اید اعوان حشمته
و مکنته الی یوم الدین شرفا   گردانیده آرزومندی به نیل
شرف حضور عالی چون اشتیاق متعطشان بوادی زلال

زمزم و از علاج سرگشتگان فیافی بجمال کعبهٔ معظم لا یعد و لا یحصی است
انشاء الله سرچند زود تر شداید فج عمیق انفصال بفواید زیارت
بیت العتیق اتصال مبدل گردد   یارب بحق کعبه که سنگ بت فراق
در زمزم عدم فکن از قبله گاه ما   بعد بنام قوم صحیفهٔ عرض
الغرض در فرصتی که بعزیمت طواف بیت الله اتفاق آن دیار
افتاده سعادت ملازمت مجلس رفیع دست داد بنابر ملاحظه
رفاهیت حال مردم و مصالحی که بالهام دولت القاء خاطر
اکسیر مآثر حضرت سلطنت شعار مغفرت دثار سلطان مغفور
نامدار غیاث الدین سلطان خلیل انزله الله علی سرر دار القرار
شده بود بعد از انواع الطاف که اوصاف اصناف انسان
از اصناف اوصاف آن قاصر ماند   بدین جانب اشارت
معاودت نمودند و وعده فرمود که چون امن طریق که یکی از
شرایط نیل این توفیق است میسر گردد اعلام فرمایند تا این کمینه
باستیفاء عزیمت خود قیام نماید چون قبل از حصول آن مقصود
حضرت مرحوم مشار الیه ندار ارجعی الی ربک را لبیک زبان کفن

پوشیده احرام کعبهٔ وصال ذو الجلال بست اکنون وثوق امل
در حصول فواید این عمل خیر بعواطف حضرت سلطنت منقبت پادشاه
نیکو اخلاق وارث سریر السلطنة بالاستحقاق خلد الله ملکه و زمانه
و افاض علی البرایا بره و احسانه که نقاوهٔ آن دودمان گرامی
و حالا مستند مسند خلافت سامی است ارتباط دارد چه از صفحات
احوال آن سلطان حمیده خصال اهتمام و التفات بحصول مطالب
مسلمانان و طالبان زیاده از سلاطین سالفهٔ آن خاندان
تفرس میرود تا مول آنکه بعد از رخصت معاودت دارنده
و بذل التفات باعلام کیفیت حالات و اخبار سلامتی ذات
فرخنده صفات صورت حال و وعدهٔ حضرت سلطان مغفرت
مآل مشار الیه را معروض پایهٔ سریر نصرت مصیر حضرت خلف
صدق آن دودمان سلطنت مکان فرموده برحسب وعده
شرف اعلام ارزانی دارند تا بمیامن اشارت حضرت
سلطنت پناهی و امداد همت اعلی جناب استظهاری تجدید
عزیمت نماید و با حراز فواید سعادت زیارت حرم محترم

فایز گشته حسنات و مثوبات آن که لا محاله موفور خواهد بود
ممکنا نزاد در خزانهٔ و الباقیات الصالحات مدخر ماند زیاده
ابرام نمود ظلال عاطفت لا یزال مبسوط باد   م

مثله

عبودیاتی که اجابت الهی بقبول آن استعجال کند و خدماتی که
مواکب اقبال نامتناهی ورود آن را استقبال نماید معروض
عتبهٔ علیه و مرفوع سدهٔ سنیه گردانیده با خاطر خسته و زبان
شکسته از حضرت واهب العطیات سببی که مستتبع حصول ملازمت
عالی باشد مسالت مینماید انه قریب مجیب
امید واثق که تا هنگام نیل آن امنیت از نفحات رحمت
الهی و بشارات نعمت نامتناهی اعنی التفات خاطر
دریا مقاطر و قطرات اقلام منشیان بلاغت مآثر
محروم نماند و باشارات اوامر و نواهی علی الدوام مفتخر
و مباهی گردد آستان سدره جلال مأمن اصحاب کمال و ارباب جلال باد

مثله

بنده حمول و معتکف زاویهٔ خمول خلاصهٔ عبودیتی که مستجمع
قواعد خدمتکاری و مستلزم روابط جانسپاری باشد
معروض داشته پیوسته بتفقد ملازمان آستان علی الشان
مستظهر میباشد مامول آنکه کمینه امیدوار راکه همگی استظهار
بدان ستدهٔ سنیه دارد و بوظایف دعاگویی مزید اسباب عزت
وجلال خدام استان اقبال مآل که ورد غدو و آصال است
مواظبت مینماید باشارات اوامر و نواهی سرافراز و مباهی
کرداند تا مراسم عبودیت بقدر مقدور بظهور آورد و بزیادتی جرات اقدام نمود

باد حق یار و قضا رهبر و توفیق رفیق ‖ بخت همراه و ظفر مونس و اقبال ندیم

بیکی از فضلا نوشته

سلام الله ما سجع العنادل ‖ علی تلک الفضایل و الشمایل

تحفهٔ دعائی که اجابت اثر از روح امین با مین استقبال نماید
بعالیجناب معالی مآب افاضت شعار فصاحت دثار بلاغت
آثار اسبغ الله ظلال فضایله علی مفارق الطالبین
مرفوع داشته تعطش بزلال استفاضهٔ حضور را فاضت

مآل از آن تجاوز نموده که در بیان توان آورد

نه در خامه گنجد حدیث فراق ‖ نه در نامه شرح غم اشتیاق

امل بفیض بی خلل حق عز و جل واثق است که توفیق سعادت
حضور فایض السرور بر وجه مطلوب محصل گردد
وبالله الطاف بنیل الامانیا   چون همگی استظهار بالتفات
سعادت آثار محصور است مامول آنکه توجه خاطر عاطر دریغ ندارند
وبخدمات لایقه رجوع فرمایند تا وظایف صدق مخالصت
باقامت رساند زیادتی ابرام مقتضی مقام ادب نیست ظلال
فضایل و معالی ممدود و لایزال باد   م

بمولانا عبد الحی منشی نوشته

ای بر سر کتاب ترا منصب شاهی ‖ منشی فلک داده بدین قول گواهی
زلف خط مشکین تو یک حلقه نباشد ‖ بی رایحهٔ خاصه ز اسرار الهی

صحایف دعوات اخلاص شعار که عنوان رفیعش بتوقیع
ان دعاء المخلصین مجاب موشح باشد و لطایف خدمات
اعتقاد آثار که ذیل خاتمتش بطراز دعوة الغایب للغایب

مجابه مزین گردد بعالیجناب افاضل مآب فضیلت انتساب
مخدومی استظهاری فضایل دثاری مد الله تعالی ظلال فضیلته
ما امطر الغمام و اقطر الاقلام نطقا   مرفوع گردانیده
آرزومندی بنیل تقبیل انامل مبارک که مفاتیح مغالیق ابواب
امانی است از حیز افهام و حیطهٔ اوهام تجاوز و تعدی نموده
شرحه لایتم بالقلم   حصول این مامول برحسب مراد میسر باد
انه رؤف بالعباد   اگرچه بحسب اقتضای حوادث ایام که همیشه
متقاضی انقطاع و انفصام است از شرف ملازمت صوری
مهجوری ضروری روی نموده روابط صدق عقیدت و ضوابط
صفای طویت همچنان درجهٔ کمال و استحکام لایزال دارد

بصورت ارچه جدا مانده‌ام ز خدمت او ‖ خدا گواست که مستظهرم بهمت او

بر رای عالی پوشیده نماند که درین ایام محرومی از شرف
خدمت مخدومی سوابق وظایف خدمتکاری باعث شده چند
نوبت بعرض ضراعات گستاخی نموده آمل و مستظهر بود که
بتشریف رقعهٔ ممنون فرمایند همانا ضعف طالع مانع آمده

آن سعادت مساعدت نمود در حال استقبال تلافی
مافات را برشحات قلم معجز آیات امیدوار است

رقعهٔ دل ما شاد کن که در غم تو ‖ بسی بخون جگر نسخ کرده‌ایم رقاع

بعد هذا بر رای منیر مخفی نباشد که افتخار الحاج والحرمین
مولانا کمال الدین فقیه حسین در پایهٔ سریر اعلی حضرت خلافت
مکانی کشورستانی رابطهٔ خدمات پسندیده داشته
وچون کفن پوشیده لبیک زنان احرام کعبهٔ مثل الجنة التی وعد
المتقون بسته   فرزندان و اقربای او خواجه زین الدین احمد
و خواجه جمال الدین و باقی ورثه بحکم   وکان ابوهما صالحاً
بنظر عنایت سلطانی ملحوظ و بمزید عاطفت و اصدار احکام
مطاعه ملحوظ اند و با این کمینهٔ دولتخواه نیز سابقهٔ مودت
موروثیه ثابت دارند درین وقت نیت زیارت بیت الله رزقنا
الله وایاهم تهییج خلوص عقاید پسندیدهٔ ایشان نموده متوجه
گشتند و در آن دیار بعضی جزئیات ایشان را خواهد بود که در ملازمت

رفع خواهند نمود اگر در اسعاف مأمولات ایشان اهتمام
واعتنا زلاکلام مبذول کردد ضمیمهٔ اصناف الطاف
سابقه خواهد بود بزیادتی تصدیع تضییع اوقات مسرت
آیات نمی نماید تا لازم حیات بود اعتدال طبع

بادا رسیده صیت کمال تو حی بحی	ذات مطهرت که پناه سعادتست
آسوده در پناه جهان آفرین حی	بحق النبی وآله الطاهرین

مکتوبات بخواتین

جناب عفت مآب سعادت نصاب عصمت شعار عظمت دثار
زبدهٔ امتزاج ارکان دولت وجلالت نتیجه ازدواج عناصر
سلطنت وعدالت طراز خلعت بختیاری غرهٔ ناصیه کامکاری بلقیس
العهد والزمان زبیدة العصر والاوان ملکه الخواتین عصمة الدولة
والدنیا والدین لازالت جلابیب عصمتها محفوفة
بالسعادت والاقبال وسرادقات عفتها محفوظة عن عوارض
عین الکمال راصحایف تحیات حقاوت شعار ولطایف

مدحات عطوفت آثار متحف ومهدی داشته تضاعف اسباب
سعادات وترادف اصناف مرادات آنجناب عصمت قباب را
باجمل وسایل آمل وسایل می باشد انه علی ما یشاء قدیر وباجابة
آمالنا جدیر بذا تصویر ضمیر منیر آنکه فلان بجوار رحمت
حق اتصال یافته وورثهٔ او جمعی سیدزادهای صغیر که کمال
استحقاق حاصل دارند درین جانب وراثت ثابت کرده سجل
قضا درست کرده اند واز قبل خود وکیلی تعیین کرده با سجل شرعی
وخط توکیل جهت وصول جهات او وحقوقی که در ذمهٔ مردم آنجانب
داشته ارسال نمودند متوقع آنست که طریق شفقت ورعایت
مسلوک فرموده التفات نمایند که تمامی جهات وديون که در آن
جانب داشته بی عوارض ضیعت ونقصان واصل وکیل ایشان
گشته بورثهٔ مذکور برسانند تا حق در مرکز قرار یافته مثوبات آن
در خزانه کرم الهی مخزون ماند زیادتی اطالت مستتبع ملالت الدعا معاد

مکتوب یکی از خواتین

بعالیجناب عصمت مآب عفت پناه صیانت انتباه سعادت

جلباب مکرمت انتساب ملکة الخواتین مقویة الضعفاء والمساکین
مظهر اسرار الطاف الهی مطلع انوار آثار پادشاهی صدف در شهریاری

شرف درّی تاجداری	گهر تاج سعادت فلک اختر سعد
بحر در دانهٔ شاهی صدف گوهر زای	جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان
نام در عالم وخود در کنف حفظ خدای	ابدا الله تعالی برکات اوقاتها

وخلد میامن عواطفها وافاضاتها الی یوم الدین دعوات
مخلصانه وضراعات نیازمندانه مرفوع داشته پیوسته
مستدعی دوام برکات ایام حیات فایضة الحسنات آن عالیجناب
عفت قباب می باشد انه قریب مجیب بعد از رفع آنکه
فلان درین وقت دعوت حق را باجابت تلقی نموده وبعضی
جهات او وديون که در ذمهٔ مردم داشته در آن دیار مانده
وورثهٔ او درین جانب استحقاق صوری ومعنوی حاصل
دارند اثبات وراثت نموده سجل قضا درست کرده اند ومعتمدا
قاصدی جهت وصول جهات آنجایی ومع سجل ثبوت استحقاق
خود وخط توکیل مسجل بتوقیع عدول واعیان ارسال نمودند

متعمدا

چون پیوسته اوقات روزگار بر برکات آثار ایشان باصلاح
حال مسلمانان وملاحظهٔ جانب مستحقان وکفایت مهمات
ضعیفان مقصور است مأمول آنکه التفات فرخنده صفات
متوجه دارند بکیفیتی که از کمال عاطفت ایشان سزاوارست
که کلی وجزوی جهات مشارالیه ودیونی که در ذمهٔ هر کس دارد
در هر موضع که باشد واصل وکیل مذکور ورثهٔ کردد که بدینجانب
رسانند تا حق در مرکز قرار گرفته نتایج ومآثر آن که هر آینه موفور
خواهد بود اضافهٔ حسنات اوقات فایضة البرکات گردد
زیاده ابرام نمیرود ظلال عصمت مآل از آفت زوال مصون باد

مثله

بجناب عفت مآب عصمت پناه نتیجهٔ ازدواج ارکان ایالت
خلاصهٔ امتزاج اعراض وجواهر سلطنت وجلالت ناظمهٔ عقد بختیاری
صدف دریکانهٔ شهریاری تیمهٔ وشاح سعادت وبهروزی
فیروزه خاتم اقبال وفیروزی شمسهٔ ایوان انتباه عصمة الدنیا والدین
سلجوقشاه دامت مآثر حیاتها وفاضت برکات اوقاتها

لطایف تسلیمات طیبات که عطف ذیل طهارتش از ملابست
آلایش کدورت مقدس باشد مبلغ و موجه داشته و دوام
ایام عفت و عافیت آنجناب سعادت مآب را باحسن وسایل
آمل و سایل است انه خیر مجیب و غیر مخیب بناء اعز انها آنک
چون بین الجانبین مواتو ولاو وداد و مبانی مودت و اتحاد
بروابط محبت الآبا و قرابة الابنا تاکیدیافته لاجرم یوماً فیوماً تضاعف
اسباب موالات در حساب است از جمله آنک جون شریفه
علیا کنیزک بیگ آغا ازان جانب تشریف داده سخن عقد مواصلت
القا کرد جون در ضمن این صورت خیر موفور و صلاح غیر محصور
متصورست مسیٔ و محسن و منکر و مؤمن را موافق و مستحسن
افتاد و جه تراینه بحکم لا بد من النتاج عند الازدواج آثار
صدق موالات و اثمار حسن مصافات و جمعیت خواطر
غایب و حاضر و رفاهیت احوال مقیم و مسافر نتیجه خواهد داد
اکنون فلانرا که بخصوصیت حسن اعتقاد و کمال اعتماد
از اقران خود ممتاز است فرستاده شد ترقب آنکه جنابجه

از حسن اهتمام آنجناب عفت مآب سزد صورت حال را
باجناب اخوت مآب جلالت نصاب عدالت مناب
نصفت پناه مکرمت دستگاه مجمع محاسن الاخلاق
وارث سریر السلطنة بالاستحقاق الفایز باشاعة الرأفة
من عند الله علام الغیوب مظفر الدولة والسلطنة
والدین سلطان یعقوب مهد الله قواعد مملکته و شید
ارکان دولته و سلطنته بر نهجی قرار داده کیفیت اعلام
نمایند تا بدانجه مقتضی وقت باشد باتمام و سرانجام آن قیام
و اقدام نموده آید جون بحسن اشفاق آن ستوده آفاق
کمال اعتماد حاصل است یقین که وظایف عطوفت
و حفاوت تقدیم خواهند فرمود بزیادتی اطناب
ارتکاب ننمود ظلال برکات از وصمت زوال مصون باد

مثله

ای نظیر تو در آیینه تقدیر محال — ایزدت داده همه چیز مگر شبه و مثال
ملک آموخته از سیرت تو عصمت ذات — فلک اندوخته از حشمت تو جاه و جلال

طوالع مطالع سعادت و اقبال و طلایع مواکب امانی
و آمال که کنایتست از کتاب خجسته مآل جناب رفعت مآب
عصمت شعار عفت دثار در گران بها درج عز و بها
دری برجیس انتما برج رفعت و علی
ستوده سیرت پاک اعتقاد نیکو ظن
بدل خدای شناس و بتن خدای پرست
ابد الله تعالی ایام عصمتها و ضاعف اسباب حشمتها

جون روح بی کثافت و جون عقل بی عقال — چون سحر بی مبالغه جون وحی بی گمان

از مشرق امل در جا سمت طلوع و صفت ایضاح یافت
از انوار لوامع آن شبستان مسرت النوری و از آثار
بدایع آن مظاهر معیشت را سروری حاصل آمد از اخبار
اعتدال مزاج فرخنده فال و انتظام اسباب امانی و آمال
آن ستوده خصال که از فحوی آن کتاب سعادت
معاد مفهوم و مستفاد گشت نه جندان شادمان گشتیم که وصفش در بیان آید
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بعد از اتحاف دعوات

طیبة الموارد و تحیات صافیة المصادر مامول آنست که پیوسته
بهمین طریقهٔ مرضیه لطایف ملطفات دریغ ندارند و بر جوع خدمات
لایقه منت نهند تا بدان مبتهج بوده وظایف خدمتکاری
بظهور آورد زیاده تصدیع لایق مقام ندید عصمت الهی
همیشه قرین روزگار جناب رفعت پناهی باد

مکتوبی بر تعازی بخواجه رکن الدین جهت حد تعزیت خواجه فضل

معنی الشیخ هذا قدس الله سره — و قد کان ذا طود من المجد شامخ
یقولون شیخ مات فیکم و انما — یضعضع رکن الدین موت المشایخ

هرچند فحوای انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب اسباب
صبوری را جامع و مؤدای اولیائی لا یموتون و لکن ینقلون من
دار الی دار مواد جزع و اضطراب را مانع است
جو لاله داغ تحمل نهیم بر دل از آنک — جو سوسنیم درین ماجرا زبان بسته
اما فقدان طایفهٔ اهل الله که بنشر قوانین حقایق و عرفان مؤید
من عند الله اند سبب شکست رکن دین است و هجران طبقهٔ اصحاب

خبرت و انتباه که در اقامت افاضت انوار هدایت چون خورشید
و ماه اند موجب ظلمت طرق حق و یقین مصیبتی است جمیع خاص
و عام انام را شایع و عام ع یموت بموتهم بشر کثیر
والحق عمیم البلیة و نازله عظیم الرزیة عالیجناب معارف مآب
عوارف ایاب مغفرت قباب مرشد الاسلامی منقذ
الانامی حقایق شعاری افاضت دثاری انزله الله الفرادیس
وانال روحه التقدیس • ازآنجمله است که جملهٔ اصناف امم
و قاطبهٔ اهالی عالم را دعوی مشارکت و داعیهٔ مساهمت
لایق و صادق است خصوصا این ضعیف نحیف را که احیانا
و انسابا و ارثا و اکتسابا نسبت بدان خانوادهٔ سامی همیشه
رابطهٔ اخلاص مؤکد و ضابطهٔ اعتقاد مؤبد بوده
و در حضرا و سرا و علانیةً و سرا وثوق و استظهار تمام
بولا و تولای آن دودمان گرامی داشته در حدوث این
واقعهٔ هایله دواعی حسن ارادت باعث بر آن بود که علی
الفور بدان صوب شتافتی و نتایج صدق موافقت بمرافقت

حادثه

عالیجناب معالی مآب هدایت اکتساب کرامت انتساب
مد الله ظلال برکاته و اشاع آثار افاضاته رکنا
شفاها دریافتی و التهاب مشاعل شواغل مصایب را بزلال
وصال افاضت مآل ایشان انطفا دادی • امّا با وجود
ضعف قوی قوای بدنی چون علایق و بوایق و وقایع و موانع
متعاقب و متتابع بود حصول آن مقصود در عقدهٔ توقیف و تسویف
مانده بر مقتضی کریمه • لعل الله یحدث بعد ذلک امرا • امل واثق
است که عنقریب بنیل آن امنیه فایز گردد • اگرچه مفحوای مقوله بیت
گویی من و او دو شمع بودیم بهم • یک شمع بمرد و دیگری را در این واقعه
بغایت روشنست این آتشی نیست که با آب دیده منطفی شود
و بلیه نه که بجزع و فزع منتفی گردد بیت زافغان چه فایده چو قضا کار خویش کرد
مرهم چه سود زخم چو کاری کرا وفتاد • پس برطبق قضیهٔ مرضیهٔ بیت
خیر من العباس اجرک بعده • والله خیر منک للعباس
جز طریق تحمل سپردن و سر از گریبان اصطبار بر آوردن
هیچ چاره ممکن و میسر نه که متوهم و متصور نیست بیت

می‌سوزد •

مصیبت اگرچه عظیم است لیکن | چه تدبیر یارب تو جا دید مانی

مثله

الا فاعلموا انّ البلیة نعمة | فطوبی لمن فی الصبر کان مؤیدا
ولو کان فی الدنیا امرءٌ مخلّد | لکان رسول الله فیها مخلّدا

صعوبت واقعهٔ جانگداز و عقوبت حادثهٔ مصابرت پرداز
اعلی جناب هدایت مآب ملاذ الانامی مرشد الاسلامی
افاضت شعاری حقایق پناهی روح الله روحه بروایح
الارتیاح و فتح علینا بمفاتیح فتوحه ابواب الفلاح
نه چندان تاثیر دارد که شرح آن بزبان تقریر و بنان تحریر
صورت پذیر گردد چه از وجود شریف ایشان ابنیهٔ عالیهٔ
ایمان و رکن مشید عرفان را مدار استوار و اساس
برقرار پایدار بود دریغ برج هدایت دریغ رکن کرامت
دریغ قطب سعادت دریغ قطر امت چون پیوسته این
داعی مخلص را استظهار تمام بارادات آن خاندان عالیشان
و امداد همت عالی شان حاصل بوده و همیشه منبع خاطر فاتر

و متمنی ضمیر کسیر بر موجبات محبت و اعتقاد و لوازم حسن مصادقت

واتحاد مقصور داشته بر مقتضی | روحی به روحک ممزوج و متصل
و کل عارضة تؤذیک تؤذینی | خود را در نوایبی که بدان خاندان

مبارک عارض می‌شده و مصایبی که در آن دودمان شریف
نازل می‌گشته مشارک و مساهم می‌دیده و سطوات آن حادثه
و صدمات آن نایبه بنفس ضعیف این فقیر نحیف می‌رسیده
درین فرصت قصوای همت و قصارای امنیت بر آن محصور بود
که متوجه گشته درین واقعهٔ عظمی نسبت بجناب اخوی قرتی عینی الولایة
غرتی ناصیتی الهدایة بقیتی اعاظم الاولیا نقیتی اماجد الاتقیا
رقاهما الله تعالی علی درجات الکمال و وقاهما فی عین
الکمال عن عوارض عین الکمال جلالا و ناصرا طریق موافقت
بمرافقت مسلوک داشتی و شرایط تعزیت بمشافهه اقامت
نمودی اما چون هنوز از تبعات مصایب خاصهٔ خود دیده‌ها خسته
بود و بحکم تکسرت النصال علی النصال علاوهٔ آن نوایب چنین مصیبت
عظمی واقع و حوادث روزگار و عوایق لیل و نهار متتابع

هردم زمانه داغ غمی بر جگر نهند
داغی هنوز تازه که داغی دگر نهند

هرگونه موانع سدّ راه شده چند روزی ازان شرف محروم ماند چون مضمون فرمان کلّ نفس ذایقة الموت حکمیت جمیع افراد امم را شامل و فحوای کلّ شئ هالک الا وجهه حکمیت تمامی اولاد آدم را شایع هرچند مصیبت عظیم است و عقوبت الیم امّا دلایل عقلی و مسایل شرعی جز رخصت مصابرت نمی دهد و غیر سلوک جادهٔ رضا و تسلیم جایز نمی شمرد

روا استی که تا تاسف خورند ایام
اگر امید نبودی بعهد فرزندان

لله الحمد که گوش و گردن ایام بدان دو گوشوارهٔ ارجمند و دو وشاخ گرامند موشح و مزیّن است

کال الشیخ یَرویه ابن شیخ
کما الوَرد یَروی رَوح وَردی

حق تعالی تربت مقدس اعلی جناب مغفرت مآبی را بشآبیب غفران مغمور و مبانی اعمار اصحاب مصیبت را بافاضت احسان معمور داراد

تعزیت نامه سید زاده

گفتم که ز قصه مشکلی بنویسم
وز درد فراق حاصلی بنویسم

کو دل که بدان حال غمی شرح دهم
کو دست گران درد دلی بنویسم

یعلم الله که از استماع خبر واقعهٔ هایلهٔ فرزند ارجمند نهال بوستان سیادت هلال آسمان سعادت علاء الدین سید امیر علی نوّر الله قبره نه چندان الم بخاطر مجروح پر غم رسیده که بزبان قلم شمهٔ رقم توان کرد

رخسارهٔ گلی است که از جور روزگار
رشک بهار و غیرت ابر بهار نیست
ای دیده خون فشان که درین بارگاه غم
از آنکه نیست دیدهٔ خونبار بار نیست

در فرصتی که سر گلی سر از خاک بر می آورد آن غنچهٔ باغ جوانی را خار اجل در پای رفته سر بر خاک هلاک نهاد و در زمانی که شهر گیاه را نضارتی و سر نهالی را طراوتی روی مینماید آن نهال چو بیارامانی بصرصر فنا از بیخ بر افتاد

بهار آمد جهان از نو جوان شد
بهار ما خزان زان نوجوان شد

چون بر مقتضی کلّ من علیها فان هیچ مخلوقی را از فنا گزیر و هیچ موجودی را از اجل گزیر نیست جز رضا چاره نمیدانیم حضرت عزّت جلّ و علا جناب سیادت مآبی معالی ایابی عطوفت شعاری ادام الله

اصطبار

ایام سیادته را بشرف مکرّم فرموده درجات انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ارزانی دارد و این مصیبت عظمی را آخرین مصایب آن خاندان و خاتمهٔ نوایب آن دودمان سیادت آشیان گرداند در وقوع این امر هایل پوشیده نیست که این فقیر را الحکم وکلّ عارضة تؤذیک تؤذینی کمال مشارکت و موافقت با آنجناب مستطاب حاصلست امّا موانع روزگار از شرف حضور گرامی حایل میگردد حضرت الهی همگنان را از مقتحمات ناسپاسی بدرجات عالیات حق شناسی ارتقا بخشد تا هرچه از مقتضیات قضا بظهور رسد طریق تسلیم و رضا مسلوک دارند والسلام علی من اتبع الهدی

بشیخ شیراز در تعزیت ابنه

حکم المنیة فی البریة جار
ما هذه الدنیا بدار قرار

بر بصایر ارباب کشف و عیان و ضمایر اصحاب تحقیق و ایقان روشن و هویدا و مبرهن و جلوه نماست که فنای فنای دنیا قبای بقا و محلّ اقامت نیست سرامینهٔ

او رامینه در عقب و سرسور او را سوگی متعقب است

ثبات نیست جهان را بناخوشی و خوشی
که او بعهد و فا سخت سست بنیاد است

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل که اگرچه کوکبی از اوج کمال بمغرب زوال افول کرد یا شکوفهٔ از گلشن کرامت بصدمت تند باد حوادث وصمت ذبول پذیرفت بحمد الله که حدایق ذات بهجهٔ حقایق بذات فایض البرکات حضرت هدایت مرتبت ولایت منقبت کرامت مآب ارشاد پناه مرجع زمرهٔ السابقون السابقون ملجاء فرقهٔ اولیک المقرّبون المتجلی بانوار الحقایق اللاهوتیة المتخلی عن ادبار العلایق الناسوتیه خلّد الله تعالی ظلال افاضته و افادته و ابّد آثار هدایته و کرامته کریما زینت دار السلام و رتبت نعم المقام دارد گر تیره شد ستارهٔ از برج مکرمت خورشید آسمان کرامت منیر باد بر ضمیر هدایت تاثیر که آیینهٔ صور غیب و صحیفهٔ سور ذلک الکتاب لاریب است محجوب و مخفی نماند که آن زبدهٔ دودمان ولایت بواسطهٔ

کرامت نسبی و شهامت حسبی جون بصر تحقیق بکحل توفیق منور داشت

خیر این ره به پیش و پستی دید — نیستی را دلیل هستی دید
همجو قطب فلک خفی الذات — نعش بر وی دلیل در اثبات

پیش از انکه دست تکلیف جنک در دامن اوقات شریفش زند سر تسلیم از کریبان رضا بر آورده آنجنان سوی خلد شد معصوم که وجودش بموت شد معلوم حق تعالی اوقات بابرکات حضرت ارشاد پناهی را بتجلیات جمال نامتناهی مزین داراد و این واقعه را در آن خاندان حقایق آشیان مقطع مصایب

و خاتمهٔ نوایب کرداناد — بحق النبی و آله الامجاد

تعزیت یکی از قضاه

علیک سلام الله مالاح کوکب — و عینای من حزن التفرق تدمع
فان یک عیشا یجمع الله بیننا — وان یک موتا فالقیمة تجمع

درین وقت از وصول کتاب شریف و نزول نامهٔ منیف فرزند ارشد امجد حاوی فنون الفضایل جامع محامد الخصایل والشمایل مولانا جلال الشریعة والدین ابقاه الله فی حصول

رضائه و حفظه مکرمه من سوء قضائه مواد وداد و اتحاد قدیم تجدید یافته از حالت واقعهٔ هایله جناب شریعت مآبی فضیلت انتسابی اخوی عطوفت شعاری کالا محموداً ابعثه الله تعالی مقاما محموداً که از مطاوی آن مفهوم شد جه نویسد اکر در شرح ضجرات و تلهف و بیان حسرت و تاسف طریق اصحاب تکلف سپرد یا شیوهٔ ارباب تصلف پیش کیرد نه قلم طاقت بنان آرد نه زبان قوت بیان دارد لا مانع لحکمه ولا راد لقضائه زافغان جه فایده جو قضا کار خویش کرد انا لله وانا الیه راجعون هرچند قضیهٔ کل شیء هالک الا وجهه در محکمهٔ خلقکم من طین ثم قضا اجلا بشهادت مصرعین مقبولین مشهورین الموت کاس وکل الناس شاربه والقبر باب وکل الناس داخله که بمنزلهٔ دو کواه عدلست بحکوم بها کشته اما مفارقت احباب و مسافرت بلا ایاب صعوبت تمام و عقوبت ما لا کلام دارد جون همیشه

قصارای نیت و منتهای امنیت این محب براداء بواجب محبت و وداد و قضای حقوق مودت و اتحاد آن دودمان متوجه است خود را در نوایب و مصایبی که بدان خاندان میرسد مساهم و مشارک میداند و سطوات صدمات آن بحال این ضعیف عاید میکردد بیت

کردیم بخون و اا سفا نقش بجهره — این قصه بدان یوسف دلها برسانید

اکرجه این غم را غایتی و این الم را نهایتی نیست بیت

هم شادمانم هم خجل هم تازه رو هم تنکدل — از درد هجران یکی و ز یاد وصل دیکری

بحمد الله که آن عزیز فرزند مقتضی قضا را خلف بسزا و قایم مقام بی همتاست حق تعالی آن شایسته و لذا که مدلول قضیهٔ الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید از جبین مبین او مبین است بمنتهای کمال برساند و بقیت اوقات حیوة را که سرمایهٔ سعادات جاودانی است بغرور جوانی و حصول امانی این جهانی از دست ندهد بلکه در جمیع احوال تحری مراضی سبحانی را وجههٔ نیت

داشته امضاء احکام قضا و تقویت امور شریعت غرا لازم وقت شناسد

در پناه جلال و حشمت باد — یادکار پدر بکام زیاد

ایام

فصل سیم از انشاء دویم در مکتوبات طوایف انام مواقع تدوین کتاب

پیشتر مذکور شد که طوایف آدمیان غیر از جند طایفه که ذکر رفت بسلاطین عرضه داشت نویسند بدین طریق

صورت عرضه داشت

عرضه داشت ________

بندهٔ کمترین بندکان فلان

زمین عبودیت بلب ادب و استکانت مقبل و ملثوم کردانیده بعز عرض نواب کامیاب میرساند که فلان و احوالی که باشد بتفصیل بنویسد و بحرم سلاطین و امراء بزرک نیز عرضه داشت نویسد و با یکه مکتوب نویسند برین وجه باشد که نموده میشود

بامراء بزرک

بعالیحضرت معدلت منقبت مملکت پناه اسلام ملاذ

عاطفت شعار مکرمت دثار نوئین اعدل عالی مقدار اعتضاد
سلاطین کامکار فایق بقدر بر همه کس آسمان صفت
فایض بجود بر همه خلق آفتاب وار هم چرخ را ز قدر رفیع وی ارتفاع
هم ملک را بعدل بسیط وی افتخار خلد الله تعالی ظلال مرحمته
علی مفارق المسلمین الی یوم الدین کمترین دعاگویان صادق
الاخلاص وظایف دعا و دوام دولت و مزید اسباب
مکنت وعظمت ملازمان مرتب داشته عرضه می دارد که
بمیامن عواطف سبحانی و امداد مراحم حضرت مملکت
پناهی جریان امور مستدعی حمد حضرت ملک غفور است
وتمامی ملازمان اینجایی در ضمان امان الهی با دعیه جاندار
خدام عالی مقام اشتغال دارند وسعادت نیل ملازمت را هر چند
زود تر امید وارند بعده معروض آنکه واحوالی که باشد بنویسند
بعد از اتمام دعا نویسد برین وجه ظلال جلال لایزال

مرجع سعادت و اقبال باد		بالنبی الامی وآله الامجاد

بخواتین بزرگ

ستر علیا و خدر عظمی حضرت بانوی کبری خاتون معظمه زبدة خواتین
الزمان زبیدة العصر والاوان بکمال العدل والاحسان
جو دپیدا و وجود از نظر خلق نهان نام در عالم و خود در کنف حفظ خدای
خلدت ظلال دولتها وابدت کمال عفتها وعصمتها لایزال
پناه دولت و اقبال باد بنده کمینه دولتخواه عبودیات
بی غایت وخدمات بی نهایت بعرض ملازمان رسانیده
عرضه میدارد که احوال متعلقان بر منهج خیر میگذرد و بعد احوال نویسد

بصدور نویسند

عالیجناب معالی مآب صدارت پناه فضیلت انتباه
مستخدم افاضل الآفاق ناصب معالم الصدارة بالاستحقاق
ابد الله تعالی ظله العالی علی مفارق الاعاظم والاعالی
الی یوم الدین را خدمات زاکیة المصادر و دعوات
طیبة المظاهر معروض داشته آرزومندی بشرف نیل
ملازمت آستان عالی لایعد ولایحصی است حصول آن
مامول که صدر جریدهٔ آمال و امانیست بر وجه خیر و خوبی میسر

و مقدر باد انه رؤف بالعباد معروض رای صواب نمای
آنکه احوال این حوالی بیمن عاطفت خدام مستدعی حمد ملک
علامست مامول آنکه تا زمان دریافت دولت ملازمت
تشریف ملطفات گرامی مشتمل بر اوامر و نواهی دریغ نفرمایند
زیاده گستاخی خلاف ادب بود ظلال معالی ممدود ولایزالی باد

بوزرا نویسند

بعالیجناب وزارت پناه آصفی عاطفت شعاری اسلام ملاذی
امید گاهی خداوندگاری اعلی الله تعالی علو شانه
باعلی معالی العلی کمترین دولتخواهان دعوات صادقانه
وخدمات نیازمندانه مرفوع داشته از حضرت الهی مزید
اسباب جاه وجلال عالیجناب آصف پناهی مسالت
مینماید بعز اجابت مقرون باد بعده معروض میدارد که
جریان احوال بمیامن الطاف و افضال حضرت ملک متعال
بر مجاری آمال است مامول آنکه کمینه را از حواشی خاطر فیاض
محو نفرمایند و بملطفات گرامی معزز فرموده بخدمات لایقه

منت نهند زیاده ابرام ننمود ظلال اقبال ابدا ممدود باد

بنقبا و سادات

اعلی جناب نقابت مآب مخدوم مرتضی ممالک الاسلام
مرجع النقباء العظام زبدة العترة الطاهرة اسوة الملة
الزاهرة کفاکم عن مدیح الناس طرا اذا ما قیل جدکم الرسول
قدوهٔ آل طه ویس ثمرهٔ شجرهٔ وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
ادام الله ظلال نقابته الی یوم الدین مخلص کمینه
و دعاگوی دیرینه خدمات طیبات بمحل عرض رسانیده
آرزومندی بشرف تقبیل انامل مبارک از آن گذشته که در حیز بیان آید
حصول آن مامول را سبب تحریر استدعا میرود یارب مستجاب باد
متوقع که بالتفات خاطر فیاض ملحوظ داشته شرایف مفاوضات
دریغ ندارند و برجوع خدمات که لایق شناسند اشارت نمایند تا شرایط
اخلاص بظهور آورد ظل عالی بر کافهٔ اسافل و اعالی ممدود باد

بمشایخ

عالیجناب هدایت مآب افاضت ایاب کرامت انتساب

ارشادپناه شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف الامم سره الله
تعالی فی الارضین غوث الاسلام والمسلمین

آن بولایت شده سلطان پناه		دو وحته از ترک دو عالم کلاه

خلدت ظلال هدایته الی یوم الدین لاهتداء الطالبین المخلصین
قطبا لمحیط الحق والحقیقه والیقین را مرید صادق الاعتقاد
وظایف ادعیهٔ مخلصانه معروض داشته همیشه از آثار باطن
فیاض در مقام استمداد می باشد و بوسیلهٔ آن بر حصول
اصناف امانی فایض می گردد مامول آنکه تا زمان نیل
سعادت التیام اکام افاضت انجام که متمنیٔ خواص وعوام
اهل اسلام است بتوجه باطن اقبال میامن ملحوظ داشته
امداد خاطر هدایت مآثر دریغ نفرمایند وبکفایت مهمات
فقرا ومعتکفان آستان حقایق آشیان ممنون گردانند
تابجان وجنان بشرایط خدمتکاری چنانچه لایق این عهد استوار مبنیست
قیام واقدام نماید بزیادتی ابرام تصدیع اوقات کرامت انجام نمی نماید
ظلال افاضات بر مفارق اصحاب ارادات لایزال مبسوط باد

بقضاة اسلام

انتظام امور دین نبوی والتیام مهمات شرع مصطفوی همیشه
بمیامن اجتهاد ومحاسن اهتمام عالیجناب شریعت مآب
فضیلت پناه اقضی القضاتی اعدل الولاتی قدوهٔ اعاظم
القضاة والحکام مبین الحلال والحرام معلی معالم الشرع
المبین محیی مراسم الدین المتین مد الله تعالی ظلاله
لاعلاء اعلام الدین واحکام احکام الشرع المستبین
منوط باد مخلصترین دعاگویان وظایف ادعیهٔ صالحه
مرتب داشته پیوسته مستدعی انتظام اسباب مرادات
آن عالیجناب شریعت پناه می باشد انه قریب مجیب
بناءً علی رفع آنکه مجاری احوال بر طریق استقامت است
و بجز محرومی از شرف ملازمت هیچ نامرادی نیست انشاء الله
که بنیل آن امنیت بزودی فایز گردد توقع که بتشریف
ملطفات گرامی مشرف داشته بخدمات لایقه امر فرمایند
تا شرایط اخلاص بظهور آورد ظلال اقبال لایزال مبسوط باد

بعلما

برکات علم وتقوی واثرات درس وفتوی اعلی جناب
افاضل مآب افاضت شعار افادت آثار قدوهٔ علماء
الکاملین صفوة بلغا المجتهدین حاوی فضول العلوم
من البدایة الی النهایة جامع فنون الفضایل والحکم بحسن
الاجتهاد والکفایة ادام الله تعالی ظلاله لافادهٔ
موائد الکمال واشادهٔ معالم الفضل والافضال
جمیع اهل اسلام را از خواص وعوام شایع وشامل باد
بحقه کمینهٔ صادق الاخلاص قوافل دعوات اجابت آثار
مرفوع داشته آرزومند استفاضهٔ حضور فایض النور
مخدومی می باشد نیل آن عما قریب محصل باد بناءً علی انهاء
شریف آنکه احوال این حوالی بر مجاری خیر وصلاح جریان
دارد امید آنکه از حواشی خاطر فیض مآثر محو نفرمایند
وبالتفات ضمیر منیر مخصوص داشته احیانا بتشریف
مفاوضهٔ کریمه مشرف فرمایند وبرجوع خدمات لایقه

منت نهند باقی حالات را حامل صحیفة الضراعات معاینه
مشاهده نموده رفع خواهد کرد مجلس عالی آثار افاضات ربانی محفوف باد

بفضلا

جناب فضایل مآب فصاحت ایاب بلاغت شعار زبدهٔ
اعاظم الفضلا قدوهٔ افاضل الفصحا کاشف رموز المعانی
بین الانام مرجع طوایف الفضلاء فی الایام ادام الله تعالی
ایام فضایله الی یوم القیام راتحیات موفور ومدحات
غیر محصور متحف ومهدی داشته تعطش واوام وتشوق
وغرام بدریافت دولت التقاء فرخنده سیما ع
ازان گذشته که در حیز بیان آید توفیق حصول آن مرام
علی اسرع الایام میسر ومقدر باد ترقب آنکه تا هنگام
نیل آن مراد پیوسته بتشریف مکاتبات لطایف آیات
مشتمل بر اعلام صحت ذات شریف وانتظام اسباب
مرادات مبتهج گردانیده برجوع مهمات لایقه تاکید مبانی
مصادقت ومصافات لازم دارند تا طریقهٔ حسن

اعتقاد و وظیفهٔ کال اتحاد مسلوک و مرعی دارد
زیادت اطناب نرفت ظلال فضایل مستدام باد

بحکما

جناب حکمت مآب معارف شعار حقایق آثار مولانا قدوة
الحکما بقراط الزمان مرسس الدوران لقمان الدهر بلیناس
العصر ضاعف الله اسباب دولته وحکمته
رایحات زاکیات وتسلیمات طیبات اتحاف
واهدا کردانیده مستدعی مزید مواد سعادات
آن جناب می باشد انه خیر مجیب و غیر مخیب
تشوق بدریافت شرف اتصال خجسته مآل بمرتبه ایست که
شرحه لایتم بالقلم نیل حضور شریف عما قریب بروجه
خیر میسر باد مطوع آنکه تا زمان حصول آن تمنی دایم
الاوقات بتشریف مکاتبات شریفه متضمن اخبار
سلامتی مسرور کردانیده مهمات لایقه رجوع نمایند
زیاده اطناب ننمود مآثر حکمت مولوی ممکنا ز اشامل باد

بمستوفیان

سر دفتر اوراق اخلاق و دیباچهٔ صحایف مکارم عراق
ذکر محامد و نشر مناقب جناب سعادت مآب صاحب اعظم
مستوفی العرب والعجم ناظم امور السلاطین کافل مصالح
الخواقین فلان الدولة والدین باد مخلص نیکوخواه
دفعات دعوات که محاسبان زمان حلیان از استیفاء
مفصلات بل استقصای مجملات آن قاصر آیند بمیزان
اخلاص مقابله نموده ارسال می نماید تعطش به نیل ملاقات
شریف در نصابیست که محاسبهٔ عشری از عشرات بلکه مفردی
از احاد آن الی یوم الحساب مفروغ نکردد انشاء الله سرجند
زودتر محصول سعادت در ضبط وصول آید مترقب آنکه
مواصلت
تا زمان بازیافت آن امنیت برقوم قلم اشفاق منزویان
زوایای فراق را یاد فرموده قلم بطلان و رقم ترقین
بر صحایف تذکار دوستان جانی نکشند اعداد ایام عمر
و زندکانی از عقد انامل قیاس فاضل و مآثر شمایل شریف عالی

یوم الحساب باقی باد		بحرمة النبی وآله الامجاد

بواعظان

برکات انفاس عیسوی شعار و اثرات نصایح هدایت آثار
جناب فصاحت ایاب مولانا قدوة المفسرین ناصح الملوک
والسلاطین منقذ المؤمنین عن مهالک الشبهات مرشد
الطالبین الی اعلی درجات النجات افاض الله علی
المؤمنین سجال افاضته لایزال سبب اهتداء
سلاک طریق دین و موجب ارتقاء طلاب مدارج یقین باد
داعی مخلص دعوات مخالصت آیات اتحاف و اهدا
نموده تشوق بشرف استفاضهٔ مجلس فیض بخش

امریست که غایتی ندارد		حدی و نهایتی ندارد

دریافت آن مراد عنقریب محصل و میسر باد منتظر آنکه
تا حین ادراک آن موهبت توجه خاطر عاطر و تفقد
اقلام هدایت مآثر دریغ ندارند و برجوع مهمات که لایق
شناسند مسامحت فرمایند الدعاء مثل الاول

بمحتسبان

تقویت امور دین وتمشیت احکام شرع متین بکمال
اهتمام و وفور اجتهاد جناب تقوی مآب مولانا
اورع اعظم اقدم منقذ طوایف الامم عن مزالق
الظلم صفوة المحتسبین مقوی قواعد الشرع المتین
ضاعف الله اسباب هدایته منوط و متعلق باد
داعی بی اشتباه تحف تحیات مخلصانه و لطف
مدحات آرزومندانه مبلغ و مؤدی داشته شغف
وعزام بنیل التقاء فرحت انجام آنجناب
از حیز افهام و اوهام متجاوز است ادراک آن مرام
علی اسرع الایام میسر و محصل باد چون کاهی
حالات اینجایی را حامل صحیفة الاعتقاد معلوم
دارد و انهاء خواهد نمود بتحریر آن اقدام نرفت
زیاده اطناب لایق ننمود الدعاء معاد

بقضات

بیاض صحیح بفقها

جناب فقاهت مآب نباهت پناه قدوة اعاظم الفقها
زبدة اصحاب الالباب و النهی صفوة المتورعین مبین
قواعد الشرع والدین ادام الله تعالی ایام
برکاته   را تحیات نامیات و تسلیمات
زاکیات ابلاغ و ارسال داشته عظیم آرزو مند
استفاضهٔ حضور فایض النور است توفیق دریافت
آن امنیت بر وجه خیر و فلاح میسر باد توقع
آن است که تا هنگام حصول آن مرام امداد
خاطر شریف دریغ ندارند و بمهمات لایقه رجوع
نمایند تا طریقهٔ اخلاص مسلوک دارد زیاده اطناب
ننمود برکات اوقات شریفه ابدا فایض باد

باطبا

مدت متمادی شد تا مزاج مواصلت صوری بسبب
عارضهٔ مفارقت ضروری از طبیعت اصلی منحرف گشته

ونبض مصادقت قدیمی بواسطهٔ علت مهجوری
از حد اعتدال تعدی نموده و عالیجناب معالی مآب
حکمت پناه حقایق انتباه عیسوی انفاس موسوی
استیناس   لازالت برکات انفاسه النفیسة
لحصول الاغراض وشفاء الامراض قطعا بشربت سلامی
و مفرح پیامی رنجوران فراش هجران و مزمنان بستر
حرمان زا نمی پرسند بیت هیچ رحمی نیست بر بیمار خویش
آن طبیبی را که من بیمارشش ازالهٔ حرقت حمی فرقت
بتباشیر تلاقی فرخنده اثر که کلیات قانون شفا از شرح
نفیس افاضات آن موجزیست عما قریب محصل باد بیت

سکنجبین وصالم بده که شربت هجر :: نمید هد خفقان فواد را تسکین

بعد از اتحاف اصناف دعوات طیبات و اهدار
آلاف ضراعات مسکنت آیات منهی ضمیر عیسوی انتما آنکه
مزاج اعتقاد قدیم صحت و استقامت تمام دارد توقع
آنست که بمعالجهٔ فواید کلام شفا بخش و نتایج اقلام عطوفت

انجام محافظت سلامتی مواد اتحاد نموده نگذارند که
بعوارض نسیان از قانون صحت منحرف گردد زیاده اطناب
واملال لایق ندید   الدعاء مثل الاول بل منه افضل و امثل

بمنشیان

غرایب عبارات و رغایب استعارات بلاغت
آیات جناب مخدوم مولانا اعظم حاوی فنون الکمالات
جامع افاضل الآداب و احاسن العادات بیت
آنکه کلک روح بخش او بهنگام سخن   در ید بیضا دم از اعجاز عیسی میزند
زبدة اماجد الفضلا صفوة مشاهیر البلغا   اسبغ الله ظلال
فضایله علی سایر المخلصین   زیب صحایف فضایل افاضل
روزگار و زینت سواد و بیاض صفایح لیل و نهار باد
دعاگوی دولتخواه   لطایف تحیات طیبة الموارد و شرایف
دعوات صافیة المظاهر مرفوع داشته مستدعی تضاعف
مواد مرادات و مستجلب ترادف اسباب سعادات

انجناب مستطاب می باشد | انه علی ما یشاء قدیر متوقع که

تا زمان حصول شرف اتصال خجسته مآل بلطایف کلام
معجز نظام و بدایع آثار اقلام بلاغت انجام مبتهج و مسرور
داشته از حال سلامتی عنصر شریف اعلام ارزانی
دارند و برجوع مهمات لایقه منت نهند   الدعاء معاد

بشعرا

جناب فصاحت مآب بلاغت شعار بدایع آثار مولانا اعظم
نادرة الزمان   خازن خزاین   الشعراء کنوز الرحمن
مبدع الغرایب مخترع الرغایب حسان العصر سحبان الدهر
ادام الله برکات انفاسه   را تحیات مخلصانه
مرسل داشته تشوق بنیل محاورهٔ فرح افزای و حضور بهجت
معنی آرای   موفور و نامحصور است نیل آن مطلوب
بزودی محصل و میسر باد منتظر آنکه تا زمان حصول
آن بغیت بلطایف طبع فیاض مسرور داشته احوال
سلامتی و مهمی که لایق شناسند دریغ ندارند تا طریقهٔ سلوک اعتقاد
لازم وقت دارد زیاده اسهاب نرفت   اسباب فضایل در تزاید باد

بحفاظ کلام

جناب افاضت مآب تقوی پناه قدوة اهل القران اهل الله
زبدة الحفاظ فی الایام مزین کلام الله الملک العلام صفوة
قرّاء الزمان قرّاء العهد والاوان زاد الله تعالی
اسباب عزته راتسلیمات زاکیه وتحیات صافیه
ابلاغ وارسال داشته آرزومند حضور شریف می باشد
حصول آن مقصود بر وجه خیر میسر ومحصل باد منتظر
انکه تاحین نیل مواصلت پیوسته بتشریف مراسلات
یاد داشته احوال سلامتی ومهمات لایقه اعلام نمایند
زیاده اطناب نرفت اسباب جمعیت منتظم باد

بخطبا

بجناب فضایل مآب فصاحت ایاب مولانا افضل
الخطبا اقدم الفضلا اسوة الصالحین صفوة المتورعین
دامت ایام فضایله تحایاء موفور با اشتیاق
نامحصور مبلغ داشته میلان خاطر بحضور بهجت مأثر

زهرچه در قلم آید هزار چندانست نیل آن مطلوب علی احسن
الحال میسر باد عزانها آنکه حالات اینجایی بر منهج ارادت
وتفرقه واقع نیست لله الحمد علی افضاله ترقب انکه تا زمان
ادراک شرف مواصلت احوال سلامتی اعلام نموده مهمات
لایقه رجوع نمایند زیاده اطالت ننمود امداد فضایل متعاقب باد

بزعما و دهاقین

صاحب اجل اعظم افتخار الزعما رئین الامم قدوة الاشراف
زبدة الاعراف خواجه فلان الدین دام معظما
سلام لاکلام با اشتیاق وآرزومندی تمام تامل
نماید دریافت ملاقات بر وجه ارادت میسر باد وظیفه
آنکه تا زمان نیل ملاقات کیفیت حالات اعلام نموده
مهمی که داشته باشد رجوع کند تا بکفایت اقتران
یابد زیاده ننوشت سعادت رفیق حال باد

بسرخیل قبایل

جانب مقدم الاحرار شرف القبایل جامع محاسن الشمایل

فلان الدین دام عزه بمطالعه تسلیمات موفور مخصوص است
دریافت دیدار عزیز عنقریب باد درین وقت چون معتمد
فلان متوجه آن جانب بود تذکار محبت را این حروف
بقلم آمد تا حمل بر نسیان نرود طریقه انکه پیوسته
چگونگی حالات اعلام نموده مهمات باز نماید تا سرانجام
نموده آید زیاده نمی نویسد توفیق رفیق باد

بمحترفات

استاد اعز اجل مهذب الاخلاق والعمل فلان الدین
سلام بلاانجام با اشتیاق لاکلام مطالعه نماید
باز یافت ملاقات بخیر واقع باد وظیفه انک دواعی خاطر
متوجه احوال خود دانسته پیوسته کیفیت احوال اعلام
داده مهمی که باشد رجوع نماید تا بکفایت رسد توفیق باد

بوالد و کسانی که بجای او باشند

عرضه داشت بندهٔ کمترین فلان بملازمان حضرت مخدومی
ابوی امیدگاهی خداوندگاری عاطفت شعاری خلدت

ظلال برکاته الی یوم الدین بعد از اقامت وظایف
بندگی و دعاگویی عرضه میدارد که احوال این بنده بهمین
همت مخدومی مستلزم شکر موفورست وبجز محرومی
از شرف ملازمت حضرت مخدومی نامرادی نیست امیدواری
انکه از التفات خاطر عاطر محروم نگذارند و بتوجه باطن
اقبال میامن ملحوظ داشته تشریف اوامر و نواهی دریغ ندارند
وباشارات حذمات لایقه سرافراز فرمایند والامر اعلی

عرضه داشت بوالده و کسانی که بجای وی باشند

عرضه داشت بندهٔ کمینه بحضرت مخدومه والده
عزیزهٔ مشفقه ابدت ایام حیوته وخلدت آثار برکاته
وظایف بندگی و دعاگویی داشته معروض میدارد
که آرزومندی بسعادت نیل ملازمت که بموجب
الجنة تحت اقدام الامهات اشرف مهمات واعظم
مرادات است غایت ونهایت ندارد وامید وارکه
بالتفات خاطر سعادت مآثر مقابل داشته در اوقات

۱۶

مبتنی که بدعوات صالحه که استظهار دو جهانی بدانست
یاد فرمایند و از حال سلامتی ذات با برکات اعلام بخشیده
بخدمات لایقه اشارت نمایند تا شرایط خدمتکاری
بدانچه مقدور باشد تقدیم نماید ظلال برکات لایزالی ممدود باد

برادر کهتر

برادر اعز ارشد امجد المختص بعنایت الملک الاحد فلان
حفظه الله تعالی بالعز السرمد سلام لاکلام تا مل نموده
اشتیاق بدریافت دیدار آن عزیز برادر
آنچنانست که در نامه بیان توان کرد حصول آن مطلوب
بزودی میسر باد وظیفه آنکه تا زمان ملاقات همیشه
از حال سلامتی خود اعلام نموده بکفایت مهمات لایقه رجوع
نماید زیاده ننوشت ممتع باد از عمر و جوانی

بفرزند

فرزند اعز ارجمند سعادتمند قرة العیون قوة القلوب
فلان طول الله فی اکتساب الکمالات عمره سلام فراوان

و آرزومندی بی پایان مطالعه نموده شعف و غرام
و تعطش و اوام بنیل دیدار آن عزیز فرزند موفور و لاکلام است
توفیق دریافت تلاقی مسرت آثار بروجه دلخواه میسر باد
وظیفه آنکه تا هنگام حصول آن مرام علی الدوام احوال
سلامتی خود اعلام نماید تا تسلی خاطر گردد و صیت
آنکه اوقات حیوة را که سرمایه سعادات ابدیت بغرور
و غفلت ضایع نسازد که اضاعة الفرصة غصة و همیشه اکتساب
کمالات که موصل بنیل درجات و منتج اسباب نجات باشد
مطمح نظر داشته بتقصیر از خود راضی نشود
ای جان پدر رسی بجایی بر جان پدر کنی دعایی از عمر برخوردار باد

بغلامان و خدمتکاران

معتمد صادق و مؤتمن مشفق فلان بسلام مخصوص
بوده بداند که احوال بخیر است درین وقت دارنده ملازا
فرستاده شده تا آنچه از وجوه آنجایی حاصل نموده باشد
قبض نموده بوصول رساند می باید که آنچه از تمامی جهات

واصل او شده باشد از زر و غله و غیره بتمام تسلیم دارنده
نموده از و قبض گیرد که اعتماد بر تمسک او خواهد بود

منشاء سیم در جواب مکاتیب مشتمل بر سه فصل

فصل اول در اجوبه مخاطبات سلاطین

بهتر طلوع صبح مسرت و شادمانی و بیشتر حصول اسباب
سعادت و کامرانی اعنی خطاب مستطاب اعلی جناب
سلطنت مآب معدلت نصاب مکرمت شعار عاطفت دثار
مخدومی استظهاری صاحب آیات النصفة والعدالة
ناصب رایات السلطنة والایالة الفایز علی نیل الامانی
والآمال الفایض من شآبیب الفضل والافضال شید الله
تعالی ارکان سلطنته و بسطته و مهد قواعد معدلته
و عظمته الی یوم الدین کوارد الوحی علی قلب النبی
و وافد البشری علی مراد الصبی شرف ورود ارزانی
فرمود چگویم چها دیدم از شادمانی لقد نال ما کان یرجوه آمل
تعظیم مور دگرمیش را که موجب تبسم ریاحین اقبال و سبب

تنسم روایح آمال است باقدام اعظام و احترام تلقی و اقدام
نموده اطباق احداق بمورد ورود و جنان جنان را
منزل نزول آن وارد غیبی و قادمه هذا من فضل ربی
معین ساخت بعد از اقامت مراسم خدمات صافیة الاوصاف
و تمهید لوازم دعوات وافیة الاصناف چون متضمن اخبار
اعتدال مزاج ملکی التیام و انتظام اسباب مراد
و مرام خدام عالی مقام بود مزیل هجوم هموم و ماحی عموم غموم
گشت بیت فهذا سروری من ملاقات خطه
فکیف سروری بالتقاء لقائه اشارتی که متضمن بشارت
امنیت مناسک بیت الله که سالها بود که دل فرصت آن میطلبید
صادر شده بود موجب ابتهاج لاکلام گشته داعیه که تمامی
اوقات خاطر فاتر متوجه آنست در اهتزاز آمد و مرغ
مقصوص الجناح بال و بال زده در پرواز شد شعر

اداحنت حمامات العراق	تذکرنی رارات العراق

اکنون تصمیم عزیمت نموده دیده امیدوار بر شاهراه انتظار

دارد که از صحت ذات ملکی ملکات مشر و حا شرف
اعلام ارزانی دارند و جهت تسلیهٔ خاطر و الدین در توجّه
زیارت مکهٔ مبارکه ترغیب تمام فرموده درباب امن طریق
زیاده بسطی مبذول فرمایند تا بمیامن التفات اکسیر صفات
بحصول مأمول فایز گشته بحکم الدآل علی الخیر کفاعله
تا ثر آن ضمیمهٔ حسنات اوقات فایض البرکات گردد

قدر تو بادا بلند تا ز فلک بگذری ‌‌ ‌ عمر تو بادا دراز تا ز جهان برخوری

جواب مکتوب از حضرت اعلی سلطان یعقوب متضمن فتح جماعه هزارهٔ اغا

خسروا چون در گشاد کار همت بسته‌اند ‌ ‌ فتح باب نصرت از درگاه بیچون جسته‌اند
لا اله الّا الله نصر عبده و اعزّ جنده و هزم الاحزاب وحده
حمداً لمن فتح علینا و علی اخواننا المؤمنین ابواب نیل
المطلوب کما قال فی خلال کتابه بجلال خطابه و یتمّ نعمته
علیک و علی آل یعقوب ‌ ‌ گشته فتوح نام او فاتحة الکتاب فتح
گوش ظفر ز نصرتش آمده پر خطاب فتح ‌ ‌ و صلوةٌ علی من غلب بی

نصرة دینه علی جمیع القبایل و الشعوب ‌ ‌ انکه بجهان در نبوت تسته

وز معجز جان دشمنان آخته ‌ ‌ شاهانه نه دو هفته کرده بد و نیم
روانه مصاف بدر برانگیخته ‌ ‌ و سلاماً علی المهاجرین

والانصار المجاهرین المنتهین بفحوای الا بذکر الله تطمئن القلوب
و سلّم تسلیماً کثیراً ‌ ‌ تا نسیم فتح و فیروزی از مهبّ کان
حقاً علینا نصر المؤمنین در وزیدن نیاید لب غنچهٔ امل به تبسم
شادمانی منفتح نشود و تا دهان اقبال و بهروزی در ساحت
باسماحت ان ینصرکم الله فلا غالب لکم زبان بنوید
لا تخافا انّنی معکما نگشاید عرصهٔ امانی منفسح نگردد و الله
علی ما یشاء قدیر و هو نعم المولی و نعم النصیر

آمد از ملک ملایک دوش مرغی نامور ‌ ‌ بسته بر بال همایون نامهٔ فتح و ظفر
نامهٔ معرب بکسر دشمن و فتح عجم ‌ ‌ کسر و فتحش کرده نام دشمنان زیر و زبر

سبحان من نصر فئة عباده و قهر فرقة عناده ‌ ‌ درین وقت
میمون که بفتوحات گوناگون مقرون بود از وصول
طلیعهٔ جنود سعود آسمانی و نزول قادمهٔ مواکب مواهب

سبحانی اعنی نامه فتح آیت و کتابت نصرت کفایت
عالیجناب سلطنت قباب اخوت انتساب ناصر الاولیاء
و المؤمنین قاسر الاعداء و المتمرّدین فاتح ابواب الفتح
و الظفر دافع اسباب الخوف و الخطر الغاین بمزید
العنایة الازلیة الفایض من شآبیب الکفایة الابدیة
المؤیّد من عند الله کاشف الغیوب و ساتر العیوب
جلال السلطنة و المملکة و الدنیا و الدّین سلطان یعقوب
لا زالت اعلام الفتنة عن ساحة مملکته مقلوبةً و اقوام الاعادی
من سطوة جلالته مغلوبة که اخبار فتح اصحاب دین
و کسر زمرهٔ کفره و مشرکین در ضمن آن ضم بود بهجتی موفور
و فرحتی غیر محصور روی نموده در وظایف شکر باری
سبحانه افزود **شعر** و لو کان لی فی کل منبت شعرة
لسانا لما استوفیت واجب حمده لاجرم بر طبق کریمهٔ
و لئن شکرتم لازیدنّکم ‌ ‌ در خلال این احوال فتح باب
نصرتی که از سوالف دهور و ایام و سوابق شهور و اعوام

مطمح نظر اعاظم خواقین کامکار و وجههٔ قصد اساطین سلاطین
ذوی الاقتدار بوده و چهرهٔ تیسیر آن بر مرائی امانی هیچ یک
سمت تصویر نیافته علاوهٔ فتوحات روزگار و ضمیمهٔ اتفاقات
حسنهٔ ایام خجسته آثار گشت هر آینه چون در مبداء ایجاد وظیفهٔ
اتحاد صادق افتاده و مواد یکانگی بیگانگی معاوضه
یافته شرایط صدق مصادقت و موافقت مقتضی و متقاضی
اتفاقات چنین تواند بود **مثنوی**

آینهٔ ملک دو صورت نمود ‌ ‌ مصقلهٔ چرخ دو خنجر زدود
نوبت اقبال دو داور زدند ‌ ‌ دبدبهٔ فتح دو لشکر زدند

چون امر مطاع یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت
علیکم ‌ ‌ اقتضای تفاصیل آن مینماید حال آنکه
جمعی از اضالیل باغیه و اباطیل طاغیه که کمیت ایشان
نامعلوم و بهزارهٔ اغا موسوم اند بکثرت عدت و اعداد
و وفور قوت و استعداد و شوامخ جبال و شواهق
تلال مستظهر پای در دایرهٔ بغی و عناد نهاده و پــ

[illegible]

ازکریبان بغی و افساد برآورده واشتند و اراقهٔ
دماء مسلمانان هدر وغارت اموال ایشان غنیمت
می پنداشت بنیان ایمان از ساحت سینهٔ ناپاک ایشان
منقلع وطرق وسبل بلاد و دیار مسلمانان از شومی
تعرض آن بی دینان منقطع کویی فحوای ان یاجوج وماجوج
مفسدون فی الارض ع آیتی درشان شان نازل شده
ومؤدای وهم من کل حدب ینسلون ۰ ازنسل بد اصل
ایشان حاصل آمده **نظم** بخلق وخلق زشت و بدبقول وفعل دام ودد
باصل ونسل دون وردبخت وطبع شور وشر ولا ینقطع
غایت قصوای نیت و نهایت قصارای امنیت که همیشه
بر اعلاء کلمة الحق مقصور است متوجه استخلاص واردان
راه وطریق واستیصال آن فریق بی راه وطریق
می بود اما بواسطهٔ مناعت مواطن ومتانت مساکن صورت
تسخیر وتاثیر ایشان بعید التسهیل و عدیم التیسیر می نمود
تا درین ایام که سپاه بهمن دست تطاول بر اطلال ودمن

کشاده بود و از آهن جمد بندکران برپای رسولان میاه
روان نهاده بمسامع جلال رسید که وفود جنود وتاییدات
نامتناهی که همیشه مؤید نصرت مجاهدان سبیل الهی
ومجاهران اوامر ونواهی است یزک سرما وثلوج را بر آن
قوادم یاجوج وماجوج فرستاده وسلطان محمد هزاره
ومحمد جهانگیر که سد اسد ورکن اشد آن طایفه اند شعاب
شواهق ومرابع وصعاب مواضع ومراتع باز پرداخته
با ده هزار خانوار وبیست هزار مرد جرار کرار که شیاطین
کارزارند در نواحی کرمسیر و سواحل هیرمند قشلامیشی
نموده اند **بیت** آمد زغیب نامه سربسته بمهر
مضمونش این حدیث که فرصت غنیمت است درین اثنا در دل
می کشت و برخاطر میکذشت که از فرزندان کامکار کفایت
این کار از دست که برآید و عقدهٔ این مهم مشکل اساس بنان
کدام یدِ دل کشاید که صدای الهام ربانی وندای هاتف
آسمانی دررسید که **بیت** ای دل سخن ز دست و دل بوتراب کن

آباد ساز کعبه وخیبر خراب کن بنابر آن فرزند ارجمند
کامکار قرهٔ باصرهٔ سلطنت و اقتدار مصدوق منطوق
بالبر یستعبد الحر غیاث السلطنة والدین سلطان ابوتراب
بهادر طول الله عمره فی اجتناب ما ینهی وارتکاب ما یامر
و از اعیان سپاه ظفر پناه مقدم الابطال والشجعان
سابق الرکب یوم التقی الجمعان شجاع الدین ذو النون
ارغون که در بحر حرب نهنکیست دریاکش و در مقام طعن
وضرب کردن کشیست چون آتش با فوجی از عساکر
جرار کینه کزار که باد حمله کوه کران سنک را سبک
از پیش بردارند وکاهی که آتش وغبار افروزند ناوک
ناوک قبهٔ زرکار خورشید را بر سپر لاجوردی افلاک
دوزند بدین امر مامور کشته بساعتی که تولا بدو کنند نجوم
متوجه شدند تا در فلان روز بحکم و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا مشار الیه که قدوهٔ طلایع وعمدهٔ حروب ووقایع است
مسابقت نموده پیشتر از وصول رایت فرزند ارجمند مذکور

بدان جماعهٔ یاغی باغی ملاقی شده و نیران جدال و قتال را
التهاب واشتعال داده آن زمرهٔ بدکیش چون با او معدود
چندی بیش ندیده اند غافل از آنکه **مصرع**
زمانک سوار از هزاره هزار بر کرد او محیط کشته نقطه کردارش
درمیان کرفته اند و او از هرجانب که حمله می کرد از کشته پشته
می ساخت و از هر طرف که می تاخت از دشمنان لشکری
می انداخت آب تیغ آتش بارش هر باد پیما را که بکردن رسیدی
برخاک هلاک می افتاد و آتش حملهٔ دوزخ شرارش
هر مخالف را که دریافتی رخت بزاویهٔ هاویه می فرستاد
بیت بهرجا که شمشیر در کار کرد یکی را دو کرد و دو را چار کرد
مقارن این حال فرزند ارجمند مشار الیه با لشکری از رجال
ابطال دررسیده و تلاطم امواج جنک و وغا و تراکم
افواج فتنه وغوغا را بنوعی استعلا داده که از غلغله
ونفیر کوس اسلامیان وولولهٔ شهیق و زفیر آن حرامیان
طنین و دوار در طاس فلک دوار افتاده مرغان تیزپر تیر

پران که از تشنگی خون اعادی دهان باز مانده بودند جز از عیون ابصار مخالفان آب نمیخوردند و زاغان کمان که در کوشها منتهز چنین فرصتی بودند غیر از اجسام مرداریشان طعمه باشیان نمی بردند هر لحظه پیکان سهام خون آشام اخبار ان الموت الذی تفرّون منه فانّه ملاقیکم بدل ایشان میرساند و هر لمحه خطیب تیز زبان حسام شدید الانتقام خطبهٔ بلیغ یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّدة در بن کوش ایشان میخواند هر چند از بهر هزیمت بر عزیمت سفر مفری میجستند جز سقر مقر نمی دیدند و از هر طرف که کوش می کشیدند جز ندای فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم نمی شنیدند بدین منوال از ابتداء چاشت که افتاب دولت اسلامیان ارتفاع داشت تا نماز خفتن که وقت افول کوکب طالع منحوس آن طائفهٔ بدکردار بود توالی صدمات و تعاقب صولات انقطاع و انفصام نمی یافت چنانچه هزار و پانصد نفر از دلیران کار و دلاوران روزکار آن زمرهٔ اشرار

در عرصهٔ معرکه پی سپر نعال بغال کشتند آخر الامر بحکم ان الباطل کان زهوقا طاقت صولت دولت فرزند کامکار و بهادران نصرت شعار نیاوردند کحمر مستنفرة فرّت من قسورة پشت داده روی بگریز نهادند و بسیار دیگر بعد از فرار طعمهٔ شمشیر و تیر و مقیّد قدِ تسخیر و تأثیر شدند و تمامی جهات اموال و اثقال و احمال ایشان از خیول و مواشی و خدم و حواشی و قاعد و قایم و صامت و سایم بتصرف سپاه ظفر پناه در آمد و ابطال ابطال بطال و افنا و استیصال آن طایفهٔ جهال بر وجهی دست داد که سکان و قطان بلاد و دیار از آفت و مخافت آن سکان بی دین ایمن و مطمئن کشتند الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و صورت قتال و استیصال جماعة لکور بلاسور که مقدمهٔ این فتح همایون بود در ازاء باقی فتوحات عظمی و اتفاقات حسنی که روز بروز سمت ظهور و بروز می یابد آن قدر قدر ندارد که پرتو التفات بر تفاصیل واردات ان باید انداخت

لله الحمد والمنّة و منه القوّة والمنّة که از همه جوانب اسباب فتح و ظفر منتظم است و شمل احبا و اولیا بشمول عواطف سبحانی متّفق و ملتئم و بی محنت مسافتی و تنقل مکانی و مساس آفتی و عطفهٔ عنانی بمجرّد توجه فوجی از عساکر نصرت ماثر هر روز فتحی میسّر و هر ساعت قومی مسخّر می کردد **مثنوی**

خدایا چو از تست این فتح و کسر | بما فتح ضم دار و با خصم اسر
زکسر انکه پشت بود پشت خم | دران کسر او فتح کیتی است ضم
زتو بخشش نصرت و عزّ و ناز | زما عجز و اشکستکی و نیاز

طلایع جنود فتح و نصرت و لوامع سعود فوز و فرصت همواره قادمهٔ مواکب جاه و جلال و لازمهٔ کواکب سعادت و اقبال باد اللهم اجعل الحمد لله رب العالمین فاتحة اقوالنا والصّلوة علی محمد خاتم النّبیین خاتمة احوالنا

در جواب مکتوب سلطان یعقوب از جانب حضرت اعلی

طلایع جنود عزّت و جلال و لوامع سعود دولت و اقبال اعنی کلام مسرّت انجام و کتاب افاضت انتساب عالیجناب

سلطنت مآب نصفت ایاب معدلت شعار مکرمت دثار قاآن اعدل کامکار واسطهٔ عقد عظمت و اقتدار حامی حوزهٔ الدّین المتین والشّرع المبین ماحی آثار الطغاة والمتمرّدین جامع محامد الاخلاق و مکارم الاعراق وارث سریر السلطنة بالاستحقاق سایهٔ عاطفت علّام الغیوب جلال السلطنة والمملکة والدّین سلطان یعقوب اعلی الله تعالی رایات جلاله و اسبغ علی الخلایق ظلال افضاله در اشرف اوقات و الطف ساعات ورود یافته سبب مزید اسباب بهجت و تضاعف موادّ مودّت و مصادقت کشت و از اخبار انتظام امور مرادات و سعادات آن عالیجناب عدالت قباب که از مضمون آن کتاب مستطاب مستفاد بود بادای وظایف حمد حضرت رب الارباب اقدام نمود و بعد از ابلاغ تحیات مصادقت ایات و ارسال مدحات مخالصت آثار مزبور صحیفهٔ صدق و داد انکه چون اسباب مباینت از مابین برخاسته و نهال معاضدت و موافقت بز و امر

حسن مظاهرت آراسته گشته موانع تکلف از میان کنار
گرفته و رجوع ملتمسات را حایلی نمانده اعیان حضرت را
دواعی نجاح مقاصد و فوز مناجح که مدتهاست تا در عقدهٔ
توقف و تعویق مانده بوده در حرکت آمده از جمله عمدة
اعیان الحضرة العلیة بقیة ارکان الدولة الشامخیة
نقیة اخلاف الامجاد الفخر و زشاییته عمدة الملک ناصر الدین
عبد الخالق راکه در اعلاء اعلام دولت این خاندان خلافت
آشیان سوابق اجتهاد و لواحق حسن اعتقاد ابا
عن جد کالرمح انبوبا علی انبوب واضح دارد در ان
ممالک املاک موروثه است که از حوزهٔ تصرف او خارج مانده
و شرعا و مروة ایصال آن بوکلاء عمدة الملک مشار الیه
از کرایم مکات ملکی اثرات است مترقب آنکه توجه خاطر خطیر
مبذول داشته حکم فرمایند که کلی و جزوی آن در هر موضع که
باشد بی شایبه تغیص و تنقیص بگماشتگان او رسیده حق در مرکز
قرار گیرد تا نتایج مثوبات آن ضمیمه حسنات اوقات

خجسته آثار گردد چون بکمال اشفاق و اهتمام آنجناب
کامیاب متیقن است بزیادتی اطناب ارتکاب ننمود ظلال جاه
و جلال لایزال موارد و شوارد سعادت و اقبال باد

امرضلا

سقی الله ارضا فاح منها و هبت	نسایم روح منه روحی تسلت
باد سحر از کوی تو بویی بمن آورد	جانها ش فدا باد که جانم بتن آورد
این رایحه مشک ز دشت ختن آمد	یا بوی اویس است که باد از قرن آورد

قطرات مطرات سحاب الطاف و اثرات رشحات ثیاب
اعطاف اعلی جناب اعالی ایاب افاضل پناه هادی الطالبین
الی منهاج الهدایة حاوی فصول العلوم من البدایة الی النهایة
محقق آیات الفضل بالنظرة الکافیة و البدیهة الشافیة مبدع
اصناف الحکم بالفطنة الوافیة و الفکرة الصافیة حلال المشکلات
بتلویح الرای الصایب کشاف المعضلات بتوضیح الفکر الثاقب
و لا یله مصباح لمشکوة المعانی و انامله مفتاح لابواب الامانی
طوالع بنانه شمسیة الشعاع و مطالع بیانه نجمیة الالتماع منبع

الجود و مجمع الاصطناع ایده الله تعالی لاشادة معالم مکارم
الاخلاق فی الآفاق و ابده لاشاعة مراسم التربیة علی
اهل الاستحقاق بر ساحت آمال متعطشان فیافی مهجوری
فایض گشته ریاض صدق مخالصت و چمن حسن مصادقت
طراوتی بیرون از قیاس و نضارتی افزون از احساس یافت

فقلت له اهلا و سهلا و مرحبا	بخیر کتاب جاء من خیر کاتب
کتاب معانیه خلال سطوره	نجوم تبدی فی خلال الغیاهب

از روایح حدایق سطور رشش محوای فروح و ریحان و جنة نعیم
روی نمود و از معانی الفاظ و حروفش مودای حور
(بس از عرصه فروح و روز بها بهشت نعیم)
مقصورات فی الخیام چهره گشود **بیت** حوران
(گلهٔ ابن شش در رنجها)
بر آن صحیفه آیات رحمت از حیرت بمانده دیدهٔ من کالعشور فی الاوراق
شکر انواع اصطناع و مکارم اخلاق بکدام زبان گوید
و عذر اصناف اعطاف و محاسن اشفاق آن قدوهٔ
آفاق را بکدام بیان و سیله جوید **بیت**
چشم دارم که هم از روی کرم کرمش عذر خویشتن خواهد

امل صادق و رجا واثق که بوسیلهٔ عواطف بیکرانهٔ آن اعلی
جناب معالی پناه ملحوظ نظر همایون اثر تربیت و عاطفت
حضرت سلطانی خلیفة الرحمانی ظل الله فی الارضین
المختص بنص فضل الله المجاهدین علی القاعدین قامع
الکفرة و المشرکین و المتمردین خلد الله تعالی سلطانه
لاعلاء معالم الامان و الایمان و ابد زمانه لامحاء مراسم
البغی و الکفر و الطغیان گشته بیمن التفات
اکسیر آیات آنحضرت محسود متعینان آن دیار گردد افاضة
الانوار من الکوکب السعید لیس ببعید **مصرع**
ای آفتاب سایه ز ما بر مدار هم بعده بر رای حقایق نمای
محقق باشد که جناب مولانا اعظم سابق الرکب فی مضمار
القلم جامع محاسن الاوصاف و الشمایل مولانا حسام الدین
سیف الله سلمه الله که مدلول الخط هندسة روحانیة
سطری از اصناف اوصاف کمال اود و محوای
من اجمل خطه اجزل حظه حرفی از توقیع خصایص خصال

و خلال او توقیع بلتشش ناموس خوش نویسان روزکارها
نسخ کرده وریحان رقاع او چنانچه بر همکنان محقق است
مشام هنرپروران ایام را معطر کردانیده اخلاق کریمانه
والطاف بزرکانهٔ عالیجنابی را قایدراه ساحته متوجه آن دیار شد
اکر نیارد زحمت بتو چکونه کند غریب اهل هنر جز تو کس کرا دارد
هرآینه بلطایف عواطف غریب نواز اختصاص و امتیاز
خواهد یافت و با جمعی که محرم راحات و مرهم جراحات
او توانند بود بالتفات خاطر فیاض ملحوظ خواهند کشت
مبانی عز و جلال و مقاعد فضل و افضال بمیامن اهتمام سعادت
مآل همواره مؤکد و مشید باد انه رؤف بالعباد

جواب مکتوب شروانشاه

ای باد صبا برو بصد جهد و شتاب
بوسه چو تراب پای آن چرخ جناب
قبل منی تراب باب الاواب
یا لیت الی منزله کنت تراب

طایر خجسته بال و همای همایون فال اعنی کتاب علی الشان
و خطاب فرح بخش فرخ نشان که مرقوم رقم عنایت

و امتنان منشیان اعلی جناب سلطنت مآب ایالت شعار
جلالت و ثار پادشاه فرخ یسار فرخنده یمین سایهٔ عنایت
حضرت رب العالمین غرهٔ ناصیهٔ شهریاری قرهٔ باصرهٔ
بختیاری خلاصهٔ ازدواج اعراض و جواهر مکرمت نتیجهٔ امتزاج
ارکان و عناصر معدلت بهار روای فرمان روایی سیمای
محیای مملکت آرایی بیت شروان شه آفتاب سایه
فرخ رخ کیقباد پایه لازالت عتبة ایالته بشآبیب
السعادة معمورة و اقطار مملکته من افاضات العاطفة
معموره کشته بود در فیروزترین روزی بفرخ ترین
میثاق ظلال افضال و جناح نجاح بر فرق معتکفان زوایای
نیاز و افتقار کسترده پیرایهٔ افتخار و سرمایهٔ استظهار کشت
اکتابکم و الوحی فی آیاته اخطابکم و الروح من کلماته
تکریم مورد کریم آن وارد واجب التعظیم را باقدام
اجلال اقدام و استقبال نموده خدمات مخلصانه و ضراعات
نیازمندانه مقرون تحف دعای بی ریا مرفوع میدارد

و پیوسته در اشرف اوقات از حضرت مبدع غرایب
و واهب رغایب مزید مواهب و رفعت مراتب نیکخواهان
مسالت مینماید انه مجیب الدعوات در معرض عواطف
بیکرانه و تفقدات کریمانه که مبذول فرموده اند
شکر کدام کوید عذر کدام خواهد هرچند بواسطهٔ
موانع صوری تا غایت دولت تلاقی اشباحی علاوهٔ
ائتلاف ارواحی نکشته بحکم الارواح جنود مجندة
ما تعارف منها ائتلف در عالم جان و دل پیش از
آلایش آب و کل قواعد صدق اخلاص تمهید بر دوام یافته
نحن بعین القلب نلتقیان بیت از شب نکاه
ازل تا بامداد آب و کل با تو می بود ست جانم بی تو کی بود ست دل
آنکه درین مدت در عرض خدمات توقف نموده از جهت
ملاحظه و رعایت ادب بوده اکنون که جمال شاهد تجهم کشف
برقع جلال نمود بضاعت نیازمندان و یحتونه رواج
پذیرفت لامحاله چون رابطهٔ این موهبت از شائبهٔ تکلف

عاری است امید که الی یوم القیام از عوارض انفصال و انفصام
محفوظ ماند مصرع پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت
مأمول آنکه بهمین صورت همیشه طریق خادم نوازی سلوک
بوده بخدمات لایقه منت نهند سخنی که بود بعرض رسانیده
کیفیت آن حسن علی آقا عرض خواهد کرد بزیادتی ابرام
اقدام نمودن غایت انبساطات نهال اقبال از رشحات
سحاب افضال لایزال ممطور باد بالنبی و آله الامجاد

در جواب یکی از امرا

مبشر طلوع صبح امانی و میسر حصول اسباب کامرانی
اعنی خطاب نامدار و منشور استظهار که از منبع جلالت
و افادت و مجمع ایالت و سعادت نامزد این معتکف
سدهٔ عجز و انکسار و ملتزم زاویهٔ مسکنت و افتقار شده
شرف ورود ارزانی داشت الحمد لله الذی انزل
علی عبده الکتاب بیت لبی بر و نهادم که بود کستاخی
برابرش بنهادم زمین ببوسیدم ، روزکار طلم بنده

دولتخواه را مطرح اشعهٔ انوار شادمانی و مطلع شموس
واقمار نظرات صمدانی گردانید **شعر**
وَكَاتَبَنِي مَوْلَايَ اَبْهَى كِتَابَةٍ وَكُنْتُ لَهُ رِقًّا فَصِرْتُ الْمُكَاتَبَا
هر نقطه را از آن خطاب بزرگوار بجای مردمک دیده نهاد
و هر نکته را از آن مثال عالی مقدار عوض جان در بدن خاکی
جای داد در مقابلهٔ آن عواطف کریمانه و مراحم بیکرانه از
دست بستهٔ بنده چه کشاید و از زبان شکستهٔ کمینه چه معذرت
آید این ره نه بپای هر گدایست در دست و زبان ما دعایست
عتبهٔ علیه لایزال **رع** چو کعبه قبلهٔ حاجات اهل عالم باد

مثله

خطاب عالی و مثال متعالی که از عتبهٔ علیه که مصعد
حسنات و منشاء افاضات است اصدار یافته بود بتقبیل
شفاه نیاز و استکانت بندهٔ امیدوار ممسوح کشته مروح
روح و مفرح دل مجروح کشت **شعر** اکتابکم ام صورة اللاهوت
ام لطیفة من عالم الملکوت بندهٔ بی مقدار را رتبهٔ افتخار از

عنان

عنان اسمان کذرانید و درجهٔ استظهار بایوان کیوان
وذروهٔ لامکان رسانید مورد آن وافد غیبی و مقدم
ان وارد بنام من فضل ربی را شرایط تعظیم و استقبال
بجای آورده عبودیات بندکانه بمحل عرض میرساند امیدوار که
بهمین طریقه پیوسته بندهٔ صادق العقیده بنظر عواطف ملحوظ
بوده باشارات خدمات لایقه محظوظ کردد شیمهٔ
کریمه لایزال بنده پرور خادم نواز باد

مثله

نفحات رحمت الهی و بشارات نعمت نامتناهی که از مهبط
افاضات سبحانی و مطرح عنایات صمدانی اعنی عتبهٔ
علیه و سدهٔ سنیه در تنسیم آمده بود موجب روح روح
و سبب فتوح دل مجروح کشت الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور بندهٔ فقیر و پایه
و عاجز بی سرمایه در مقابلهٔ آن عنایات بی غایات چه شکر
کزارد **بیت** جز عجز و فروشی و زاری در معرض آن دکر چه آرد

بعد از عرض عبودیات بندکانه امیدواری آنکه برقرار
بالتفات خاطر کیمیا آثار ملحوظ باشد بساط کستاخی مطوی
کردانیده بدعا بی دغا که وظیفهٔ صباح و مساء بنده
بی ریاست اختصار می نماید ریاض عاطفت
از رشحات سحاب افضال الهی مخضر و ریان باد

مثله

طغرای منشور دولت ابدی و توقیع مسطور عزت سرمدی
که معتکفان سدهٔ سنیه مرتبهٔ دنیهٔ بندهٔ کمینه را باصدار
آن ارتفاع بخشیده بودند دیدهٔ ضریر ذرهٔ حقیر از انوار
ساطعهٔ آن قریر شد و روزکار پریشان بندهٔ بی سامان صلاح
پذیرکشت ازنامهٔ او خسته تنم جانی یافت شوریده دل من سروسامانی یافت
در ازاء اصناف تفقدات کریمانه هرچند پیرامن بضاعات مزجاة
خود برآمد جز دعایی که از صمیم دل خسته برمجرای زبان شکسته
کذرد تحفهٔ لایق ندید که معروض دارد **مصرع**
رو مکن چون دست این درویش مسکین بر دعاست زیاده

کستاخی حد خود ندانست ظلال عنایت و افضال از وصمت آفت
و زوال لایزال مصون و مامون باد بحق النبی شافع العباد

مثله

دیباچهٔ کتاب شادمانی و فهرست ابواب سعود آسمانی
که عبارت از توقیع بدیع و طغرای رفیع مخدران عتبهٔ منیع
حضرت مملکت پناهی صاحب قرانی امیدگاهی عاطفت شعاری
خلد الله تعالی ظلال مرحمته الی یوم الدین باشد در این اوقات
باحسن وجوه سعادات ورود وارزانی فرمود **بیت**
هر نقطه از آن سواد میمون شد مردم دیدهای پرخون
بعد از اقامت وظایف تعظیم و اجلال و شرایط تکریم و استقبال
چون از دست بستهٔ بندهٔ شکسته کاری نمی کشاید و از زبان قاصر
و خاطر فاتر کمینه بمقدار تمهید معذرتی سر نمی آید بر واتب ادعیه
دوام دولت خدام استدامت و استقامت می نماید
دست کوتاه من الابد عاجز رسد عتبهٔ علیه بلطایف عواطف الهی محفوف باد

مثله

طغرای کبریا که منشیان عتبهٔ عاطفت پناه بندهٔ بیمقدار را
بصدور آن اعلیٰ مراتب اقتدار ارزانی داشته بودند
شرف ورود ارزانی داشته **بیت** بر فرق نهاد و بر دو دیده
بلکش زدودیده فرق نهاد بعد از ادای مؤدای انی
القی الی کتاب کریم **بیت** بر آن صحیفهٔ آیات رحمت از حیرت
بماند دیده من کالعثور فی الاوراق چون بندهٔ بی بضاعت را
استطاعت تمهید معذرت الطاف و عواطف خدام نیست
حوالهٔ آن بکمال کرم ذو الجلال مینماید انه رؤف بالعباد
بزیادتی جرات اقدام نمودن حد خود ندید ظل ظلیل
عاطفت بر مفارق عباد ابدا ممدود باد بحق حقه

مثله

خطاب کریم و توقیع واجب التعظیم که خدام عالی مقام
سدهٔ علیه ارزانی فرموده بودند **بیت**
نه در حدیقهٔ لطفش وزیده باد غلط ؛؛ نه بر صحیفهٔ عرش نشسته گرد فتور
شرف ورود یافت **شعر** اتانی کتاب کان فیض خطابه

علی الروح روحا للجنان جنانا هر حرفی را بآلاف دعوات
بندگانه و اصناف عبودیات مخلصانه مقابل داشته
رجا بکمال کرم حق تعالی واثق دارد که عنقریب بنیل سعادت
ملازمت که سرمایهٔ عمر جاودانی و مستجلب نعیم دو جهانیست
سرافراز گردد **بیت** امید از بخت میدارم بقای عمر چندانی
که ابر لطف باراند بخاک تشنه بارانی • زیاده گستاخی
مقتضی ادب نیست • سایهٔ مرحمت افتاب وار شامل حال اهل استظهار باد

در جواب یکی از فضلا

ملطفهٔ فصاحت شعار و مشرفهٔ بلاغت آثار که از منبع فضل و کمال
و مجمع عز و اقبال اعنی عالیجناب معالی مآب افاضل
پناه افاضت دستگاه اسبغ الله ظلال فضایله علی سایر
المخلصین اصدار یافته بود در افضل اوقات
و اجل ساعات شرف ورود یافت **بیت**
ارانا کتابا افصحت فی خلاله بذکر حدیث الود احسن قصته
بعد از تقدیم مراسم تقبیل و تکریم فحاوی و مطاوی ازا

باضعاف دعوات زاکیات مقابل داشته از اخبار
سلامتی ذات کامل الصفات مشارب اخلاص و وداد
و مشارع ارادت و اعتقاد صفا را لاکلام یافت **بیت**
ز اشتیاق دست میمون تو آن مکتوب را گاه بر دل گاه بر جان گاه بر سر مینهم
مأمول آنکه پیوسته بهمین طریق التفات خاطر فیاض مبذول داشته
خدمات لایقه رجوع نمایند ظلال معالی لایزالی باد

مثله

خطاب بنده نواز که از منشا اجلال و اعزاز اعنی عتبهٔ
علیهٔ حضرت مملکت پناهی عاطفت دستگاهی ایالت شعاری
خلد ظلال مراحمه الی یوم الدین بتفقد بندهٔ بیمقدار
سمت نفاذ و صورت اصدار یافته عز ورود ارزانی فرمود
بعد از تقدیم لوازم تبجیل و تعظیم و اقامت وظایف بندگی
و ادعیهٔ دوام افاضات ذات کریم **بیت**
زان نامهٔ دلنواز هر حرفی را مانند الف میان جان جا کردم
معروض ملازمان سدهٔ علیهٔ الشان آنکه بنده را تمامی استظهار

و امیدواری بالتفات کیمیا صفات آنحضرت است و در
جمیع احوال وثوق اعتماد بر کمال اعطاف خدام عالیشان
آستان عالی شان دارد هر آینه از انجا که مقتضیات
مراحم و الطاف بیکرانهٔ ایشان است پیوسته تشریف مخاطبات
مبذول خواهد بود از مآثر عفو بلا نهایت
این جرات و جسارت مرجوست و الامر اعلی

مثله

خطاب محمود الابتدا و کتاب مسعود الانتها اعنی مثال
بنده نواز و منشور واجب الاعزاز که خدام حضرت امارت
مآبی مملکت پناهی عاطفت شعاری امید گاهی خلد الله
ظلال رأفته و ابد کمال عاطفته الی یوم الدین جلالا
نامزد بندهٔ کمترین فرموده بودند در اعز اوقات مشحون
بفنون عنایات بی غایات **ع** بمن رسید چو صحت بقالب بیمار
هر چند بندهٔ فقیر و ذرهٔ حقیر را اهلیت آن تشریف
و قابلیت آن تعریف نبود اما **بیت** عجب نیست اگر هدهدی ضعیفی را

تفقدی بنماید جنان سلیمانی   بعد از تقدیم مراسم عبودیت
و وظایف ادعیهٔ دوام دولت که با قامت رسانیده بر حسب
اشارت سعادت انجام داعیه جنان بود که سحا علی الابهام
لامسحاً علی الاقدام   برامید نوید عسی ان یبعثک ربک
مقاما محمودا   متوجه تقبیل سدهٔ سعادت مقام شدی اما
جهة فقد بعضی اسباب عزیمت و مخافت طریق و مخالفت طالع
پرغرامت از نیل آن کرامت محروم ماند **بیت**
دوری ز آستانت از ما مدان که ما را   که طالعست مانع که روزگار حایل
انشاء الله وحده **بیت** جرم خورشید جو از حوت درآید بحمل
عامل نامیه را باز فرستد بعمل   و درویش محمد آقا با یکی
از ملازمان تشریف آورد و انجه از مایحتاج خدام اشارت
شود سرانجام کرده و یراق خود نموده متوجه ملازمت
گردد **بیت** جو آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز آن درحواله گاهی نیست   اشارات اوامر و نواهی را
دیدهٔ امید وار بر مرصد انتظار است **بیت**

جون فلکت طالع مسعود باد   عاقبت کار تو محمود باد

در جواب حسن بیک

سقی الرحمن ارضا طاب وادیه   وریح الروح هبت من بوادیه
معتدّهٔ جنود آسمانی و مجموعهٔ ورود و فود شادمانی اعنی کتاب
منبع المعانی و خطاب مجمع الامانی که از عالیجناب سلطنت مآب
عدالت شعار جلالت دثار قاآن اعدل کامکار مهبط انوار
الجود و الاحسان مورد آثار الفضل و الامتنان رافع الویة
العدل و الانصاف قامع ابنیة الجور و الاعتساف منقذ المسلمین
عن تعرض المشرکین معین السلطنة و الدنیا و الدین
شید الله تعالی قواعد السلطنة بمیامن وجوده و افاض
علی العالمین محاسن برّه وجوده فایض گشته بود
در ساعتی که بانظار سعود و اقتران و اتصال و از مناحس
مناقص افتراق و انفصال داشت توجه اقبال امثالش را
باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده مؤکد قواعد معاهدت
و مصادقت و مشید معاقد معاضدت و موافقت گشت

عز و رونق یافت صح

از ارتیاح امور معاضدان و افتتاح قلاع و ثغور معاندان
که از فحاوی آن محقق شد مشرب مسرت صفای تمام یافت
و مواد معاسرت با سباب معاشرت مبدل گشت بعد
هذا منهی ضمیر منیر آنکه ساحت ملک از تکدر غبار اغیار خالی
و عرصه بلاد بحلیهٔ امن و فراغت مزین و حالی است هر روز
چهرهٔ زیبای مقصودی از قفای حجاب احتجاب روی می‌نماید
و هر ساعت عارض رعنای مطلوبی از ورای پردهٔ غیب رخسار
میکشاید چنانچه درین ولا بدلالت بخت بیدار و هدایت
دولت پایدار از اولاد امجاد پادشاه سعید سلطان ابوسعید
میرزا مغیث الدین الغ بیک بهادر و ظهیر الدین ابابکر میرزا
از دیگر برادران منحرف و متنفر گشته برجب یوم یفر المرء من اخیه
التجا بظل ظلیل دولت و ذیل طویل عاطفت مانموده اند
و در سلک دیگر فرزندان سعادت یار انتظام یافته چنانچه
سلطان ابابکر میرزا مدتیست که بشرف بساط بوسی درگاه
عالمپناه مستسعدست و الغ بیک میرزا خطبه و سکه بالقاب

همایون مزین داشته همواره بعرض عبودیات و رفع ملتمسات
تحریک سلسلهٔ بندگی مینماید و باقی برادران نیز پیوسته مستمد
و ملتجی اند و از جرایم سابق خود مستغفر و بعواطف لاحق ما
مرتجی الحمد لله علی وفور نعمایه و نشکره علی تعاقب
آلایه دیگر آنجه در باب سفارش خواجه فلان مرقوم گشته بود
بر خاطر عاطر پوشیده نماند که مشار الیه بخصوصه و برادر او ضیع
لبان وضیع نبان دولت روزافزون ما اند و قبل از ورود
کتاب کریم و خطاب لازم التکریم خواجهٔ مذکور بانواع عنایات
خاص و اصناف اصطناعات بی قیاس اختصاص یافته بود حالا که
از کلام معجز نظام چندین عنایت و اهتمام در بارهٔ او مفهوم
شده باشد هرآینه بر جمیع مقاصد و مناجح فایز گشته دقیقهٔ
از دقایق رعایت و عواطف و عنایت و مراحم نامرعی نخواهد
ماند ثانیاً آنکه بر سکان عراق و خراسان پوشیده نیست که
از هنگامی که خورشید دولت روزافزون از افق مکرمت
همایون روی نموده و دست مراد با نامل آرزو چهرهٔ مخدرهٔ

مقصود گشوده الی یومنا هذا دقیقه از دقایق مصادقت ومصافات
وقاعدهٔ از قواعد مخالصت وموالات نامرعی نگذاشته هرچند
که در اثنای آن احوال اموری که موجب انحلال عقد مودّت
واختلال عقد محبّت بوده روی نموده بر همان دستور طریق
وداد واتحاد راسخ دم وثابت قدم بوده واز شارع
قویم اعتقاد وصراط مستقیم اتحاد انحراف ننموده وصدق
این معنی وحقیقت این دعوی پیش آن عالیجناب در محکمهٔ
اختبار چندین بار باقامهٔ شهود عدول ثابت شده وطیفهٔ
مروت وقاعدهٔ فتوت آن تواند بود که منتسبان آن آستان
سلطنت آشیان نیز علی اختلاف طبقاتهم وتباین درجاتهم
عنان اختیار از دست ندهند وپای جسارت از اندازهٔ عادت
بیرون ننهند تا مشرب عذب مخالصت از شوایب کدورات
مخالفت مصفّی ماند وکمال عین مصادقت از آفت عین الکمال
سالم ومنتج تا بمقصود شد وانکه درین ولا چنان بعرض رسانیدند
که عمر بیک وعثمان بیک که بحکومت کرمان مامورند وبواسطه

اطلاق عنان وانتساب بقرابت آن خاندان عظیم مغرور انتهاز
فرصت نموده بموضع خوسف وسرچاه که از نواحی قهستانست
آمده اند وبسیاری از اموال مردم ومواشی احشام واسارای
مسلمانان وکلّی وجزوی جهات ایشان غارت کرده برده اند
هرچند تأمّل میرود این صورت بهیچ تأویل بر خاطر همایون جایگیر
نمیشود که کیفیّت این جسارت وباعث بر اقدام این خسارت
چه تواند بود مقرّر است که وقوع این حال هیچگونه مرضی خاطر
آنجناب نبوده ونیست ونیز عدالت آن اعلی جناب را بمثابهٔ
تصوّر نموارد که هر فردی از افراد که در دایرهٔ اطاعت
ومتابعت آنجناب قدم نهاده باشد بی فرمان لازم الاذعان
چگونه مرتکب چنین امری خطیر وخطبی کبیر تواند شد اکنون علی ای حال
آنجناب عدالت شعارش را الیهما وانصار واعوان ایشانرا
بنوعی تادیب نموده بسزا خواهند رسانید که موجب تجربه
واعتبار دیگر مفسدان شود وآنچه از جهات آن سرحد بسبیل
نهب وغارت برده باشند تواجیانرا بضبط وجمع آن امر

فرموده چنان خواهند ساخت که کلّی وجزوی آن مظلومان
تالان زده باز رسید یقین واثق ورجا صادق است
که از انجا که مقتضی عدالت آنجنابست بنوعی تدارک وتلافی این
صورت خواهند فرمود که مزیدی بر آن متصوّر نگردد
ومن الله الاعانه والتوفیق والسلام

مثله

طایر میمون بال وهمای همایون فال که از فضای فضل وهوای
افضال عالیجناب معالی مآب فضایل نصاب افضل ایاب
مدّ الله تعالی ظلّه العالی شمسة الفلک المجد والمعالی پرواز یافته
بود جناح نجاح بر مفارق متحیّران بوادی فراق ومتعطشان
فیافی اشتیاق کشید بیت تا گشادم نامهٔ میمون شادی بخش تو فیافی — بیابان
خاطر محنت کشیده نامهٔ غم کرد طی جون معانی خط وکلک تو علم دید گفت
این همه شکر برون جون آمد از یک شاخ نی ورود آن وارد
غیبی وقدوم آن قادم قدسی را بخطوات اعظام واجلال
تلقی واستقبال نموده آمد جون مبنی بر سلامتی ذات کریم الصفات

ومنبی از وفاقات عظیمة البرکات بود بیت
هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل از یاد وصل آن یکی وز درد هجر دیگری
از هیبت واقعهٔ هایله وصدمت حادثهٔ صایله چگوید وچه نویسد
بگنگ گشتن وکر بودن آرزومندست زبان وگوش کسی کین حدیث گفت وشنید
جون حسرت وضجرت این قضیّه حدّی ونهایتی ندارد ازان
اعراض نموده معروض میرود که رایات نصرت آیات
بمبارکی وسعادت معاودت نموده در نواحی مرغاب مرجاق
نزول اجلال فرموده وچند روز جهت اجتماع عساکر منصوره توقف
خواهد بود بحکم شعر واغلب مایکون الشوق یوماً
اذا دنت الخیام من الخیام نوایر توا ترا اشتیاق
وارزومندی در التهاب واشتعال آمده تا دیدهٔ هجران دیده
ودل حرمان کشیده از مشاهدهٔ لقای بهجت افزای قریر
ومسرور گردد تا زمان سعادت نیل آن مرام مفاوضات
فایضة الافاضات واخبار صحت ذات عظیمة البرکات
واشارت کفایت خدمات را چشم ترقب بر مرصد انتظار است

زیادت اطالت مستتبع ملالت   الدعا مشل الاول

مثله

جون مراعات مراسم حق المولی علی المولی ان یرافقه ولایفارقه ویخلفه ولایخالفه ویوافقه ولاینافقه از بنده بواجبی وقوع نیافته قاصر وخاسر ومجرم ومقصر همیشه محجوب حجاب احتجاب ومنزوی حجلهٔ خجلت بوده درین مدت پای در دایرهٔ جرات ننهاده وبعرض ضرایع درد سر ملازمان نداده بواسطه انکه تذکیر تقصیر بندهٔ مستمند بحکم اعادة الاعتذار تذکیر للذنب موجب تغییر ضمیر منیر خداوندکرد د   حضرت عزت عزت اسمائه شاهد حال است که همین صورت از رفع عبودیات مانع بوده نه غرت کتابت چه پوشیده نیست که اوضاع مستطاع بنده را اگر عزیزی هست عزیزی نیست بلکه نتیجهٔ التفات خدام آنحضرت است بلبل از فیض کل آموخت سخن ورنه بود   این همه قول وغزل تعبیه در منقارش تا درین فرصت دواعی خاطر فیاض متوجه تفقد ملازمان کشته یک از خدام ذوی الاخلاص را بالتفات خاص شرف اختصاص

وانفعال

ارزانی فرموده اند کریمه   مالی لاادری الهدهد باعث شده کثرت تقصیر وقلت خدمت وکمال اغفال ونقص ملازمت مانع شمول عاطفت وحایل وفور رحمت آنحضرت نیامده وبندهٔ کمترین را با وجود عدم استحقاق بتشریف خطاب بی شبیه که صفت ذلک الکتاب لاریب فیه دارد عزیز فرموده اند بیت

ما شرمسار مانده ز تقصیرهای خویش   لطف تو جود می کند و خوب و زیبا

سکر از ورود خطاب مستطاب را در والحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب وظیفهٔ اوقات عبادات دارد واز فحاوی آن کتاب کریم مدلول   وکان ربک قد اوحی الی النحل محقق شد واز مطاوی آن خطاب واجب التعظیم مصدوقی منطوق وقد تفقد طیر امن دعا هب لی   معین کشت   والحق سبب شادی دل غمکین وموجب آزادی بندهٔ کمترین کشت   شعر

وکاتبنی مولای ابهی کتابة   فکنت له رقا فصرت المکاتبا

اکنون که برحسب اشارت والتفات اکسیر صفات برخصت عرض خدمات مخصوص کشته جون سوسن بده زبان وچو عندلیب

بهزار دستان   بیت   شکر مخدوم کامکار کند

خود نکوتر ازین چه کار کند   هرچند قضیهٔ مشهوره   شعر

اما الوفاء فشیء قد سمعت به   وما رأیت له عینا ولا اثرا

قولیت مصدق وامریست محقق   بر ضمایر خدام عالی مقام مخفی نیست که اگرچه اذیال احوال بندهٔ بدنفس انواع بدخدمتی ودرن اصناف تقصیرات آلوده است تا غایة باری از لوث بی وفایی مبرا ومنقی بوده وحقوق ملازمانرا بعقوق مقابله نکرده   بیت   بتقصیر وفا عیبم مکن کز آب چشم من

هنوز اندر رشش تخم وفا سر ویدازکلها   ومستوثق است که عند الوفات وبعد الممات اختلال بقواعد عقاید بنده راه نیابد   بیت

بی وفایی طمع مدار از من   کر ز روی زمین وفا برود

ملاذا حامل عریضة الضراعة مولانا نورالدین سعید در ابتدا غربت وعلوای کربت بنده را در سرا وضرا محرم راحات ومرهم جراحات بوده وبواسطه حقوق ملازمتی که بر موالی عظام زیارت گاه داشته جهة استشفاع او اجتماع نموده قضا ولایات

جزوانرا که ارثا واکتسابا   بدو می رسید از ملازمان درخواسته بودند وحسب الاشارة العالیة بدان ولایت رفته مگر شخصی خامل مرتبه تهمتی در حق اخوان واتباع او کرده جنانجه بعضی مردم آن ولایت که ملاقات افتاده اخبار می کنند که در بارهٔ مشار الیه حیف بسیار رفته وآن شخص بحکم الخایف خایف بپایهٔ سریر اعلی آمده ایلجی برده وتفرقه وتشدد وبسیار بدیشان رسانیده جون نسبت تشبث بذیل تولا خدام ثابت دارد جهة تظلم وعرض حال متوجه آن مرکز جلال کشت جون آستان مکرمت آشیان محل حصول مآرب ومقصد مقاصد ومطالب مظلومان وملهوفانست جراحات اورا التیامی واقتراحات اورا سرانجامی حاصل گردد والامر ارفع

نواب مکتوبها خوانتر

صریر شهپر طاوس بوستان برین   شمیم طرهٔ عنبر نسیم حور العین

اعنی مفاوضهٔ افاضت شعار وملطفهٔ ملاطفت آثار جناب عصمت مآب عفت پناه بلقیس الزمان زبیدة العهد والاوان زیور کارنامهٔ جلالت زینت نگارخانهٔ ایالت طراز کسوت

امید که

بختیاری درة صدف شهریاری ادام الله ایام عصمتها وضاعف
اسباب حشمتها مشتمل بر اصناف اشفاق ومحتوی بر انواع
مکارم اعراق وارد گشته ریاض مخالصت ازلی که بسموم
غموم ایام و بخار انجبات روزگار نافرجام پژمرده شده
بود از قطرات امطار اقلام افاضت انجام نشو و نما تمام یافت
بلطایف تحیات صافیات که روایح ارتیاح آن روضه
صدق اخلاص را تازه کرده اند وصحایف تسلیمات وافیات
که فوایح فواتح آن شمایم حسن اعتقاد بمشام اهل اتحاد رساند
تجدید روابط موافقت و تمهید قواعد مصافات می نماید اگرچه
بحسب اقتضاء زمان و موانع وطوارق حدثان مفارقت جسمانی
روی نموده مواصلت روحانی از عوارض خلل مبراست
قرب جانی چو بود بعد مکانی سهلست بیت
بینی وبینک فی المودة نسبة مستورة عن علم هذا العالم
هرچند تفارق اشباح محل تعانق ارواح نمی تواند شد
چشم صورت بین بوصال خیال اکتفا می کند و دل شکسته بال

تمنای سعادت اتصال مینماید شعر عندی جمل من اشتیاقی وفصول
لا یمکن شرحها بکتب و رسول اکنون که ابواب مراسلات
مفتوح شد مقتضی مقام اتحاد آنست که پیوسته طریق مفاوضه
ومراوده مسلوک باشد و نهال صدق مصادقت از رشحات
اقلام معاطفت تازه ماند وچون حصول سعادت وصول
در حیز تعذر است بسبب ارسال مکاتبات تسکین اندوه
ملاقات لازم شناسند شعر اذا الاجباب فاتهم التلاقی
فلا شیء اجل من الکتاب منتظر انکه در سوانح حالات
ووقایع مهمات وظایف اعلام واستعلام مرعی افتد
لامحاله بدانچه از امور لایقه رجوع رود شرایط اهتمام واجتهاد
ومراسم مخالصت وصدق اعتقاد تقدیم خواهد یافت چون زیادتی
اطالت مستتبع ملالت است سلوک طریق ایجاز واختصار
اولی است ظلال عصمت از وصمت زوال مامون باد

مثله

مکاتبهٔ شریفه و ملطفهٔ لطیفهٔ جناب عفت مآب عصمت قباب

سعادت جلباب عطوفت انتساب صفوة الخواتین رضیة الاسلام
والمسلمین مطلع انوار پادشاهی مظهر آثار الطاف الهی
صدف در شهریاری شرف درج بختیاری ملجاء الضعفاء
والمساکین دامت ظلال عصمتها الی یوم الدین مشتمل
بر انواع اشفاق ومحتوی بر احاسن اخلاق وارد گشته
موجب تضاعف حسن اعتقاد و سبب تزاید مواد موافقت
واتحاد گشت چون در تاکید قواعد مواخاة وتشیید مبانی
مصافاة بین الجانبین بوظایف اجتهاد واهتمام خاصة لشفقة
الخواص والعوام قیام واقدام می نمایند و شایبه غرض
از عرض ساحت نیت صافیه ایشان بعید است لاجرم روز بروز
سمت تزاید و تضاعف پذیرفته از ان گذشته که وصمت اختلال
پیرامن اذیال آن تواند گشت اطاعت اوامر و اشارات
آنجناب بهمان طریق که آنجناب واجب شناخته اند درین جانب
نیز لازم وقتاست چون روابط مواخاة مستحکم شده رعایت
وظایف فرزندی از هر دو جانب منظور و ملحوظ خواهد بود

مثله

مثال بی مثال واجب الامتثال و منشور فایض النور موفور
السرور که منشیان احکام مطاعه لازم الاطاعه اعلیحضرت
خلافت پناه عاطفت شعار پادشاه خافقین فرمان فرمای
مشرقین و مغربین ظل الله تعالی فی الارضین معلی معالم
الحق والشرع والدین قهرمان الماء والطین غیاث الاسلام
ومغیث المسلمین خلد الله تعالی ظلال رافته و عاطفته
علی هامة عامة الخلایق الی یوم الدین کمترین بندگان را باصدار
آن سرافراز فرموده کالوحی المنزل و الحکم المفصل
نزول اجلال ارزانی داشت ورود بزرگوارش را
بشرایط تعظیم و وظایف تبجیل و تکریم استقبال نمود
الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب سر مفاخرت
ومباهات باوج کیوان رسانیده باضعاف دعوات
بندگانه قیام نمود امیدوار که برقرار بنده بمقدار را
بتشریف امثلهٔ عالیه مباهی فرموده اشارات اوامر و نواهی

دریغ نفرمایند تا بلوازم بندگی و جانسپاری قیام نماید والامر اعلی

مثله

مثال عالی و خطاب متعالی که ملازمان عتبهٔ عصمت پناه حضرت
مهد علیا و ستر عظمی شمسهٔ ایوان سلطنت و خلافت درّهٔ تاج
شهریاری و رأفت و عاطفت ملکهٔ خواتین الآفاق مزیّن مراسم
السلطنة بالاستحقاق بنت جود پیدا و وجود از نظر خلق نهان
نام در عالم و خود در کنف حفظ خدای ابّد الله تعالی ملکتها
و خلّد حشمتها و عظمتها نامزد بندهٔ خاکپا رسمقدار فرموده
بودند ازکمن والقی الیّ کتاب کریم عزّ ورود ارزانی داشت
بعد از شرایط ترحیب و اجلال و مراسم تبجیل و استقبال سر
حرفی را با لاف خدمات بندگانه و اضعاف عبودیات
چاکرانه مقابل گردانید ع چگویم چها دیدم از شادمانی
امیدواری انکه پیوسته بهمین طریقه بندهٔ کمینه را سرافراز
داشته باشارات اوامر و نواهی سرافراز فرمایند والامر اعلی

در جواب امراء

خطاب مستطاب حضرت امارت پناهی مملکت ملاذی عاطفت
شعاری مکرمت دثاری معدلت آثاری خلّد الله تعالی
ظلال معدلته الی یوم الدّین که بندهٔ دولتخواه را
بتشریف آن عزّ از بخشیده بودند در اشرف اوقات
والطف ساعات ورود یافته وسیلهٔ افتخار و واسطهٔ
استظهار گشت بعد از تقدیم وظایف تعظیم و تکریم
برابرش نهادم زمین ببوسیدم بر انتظام اسباب
دولت و حشمت ملازمان بلوازم حمد الهی اقدام نموده آمد
امیدوار که بر قرار از تشریف مخاطبات گرامی محروم نمانند
و باشارات خدمات لایقه ممنون گردد زیاده گستاخی حد
خود ندید ظلال عاطفت بر مفارق عباد مخلّد باد

در جواب صدور

مخاطبهٔ علیّه و ملاطفهٔ سنیّهٔ حضرت مخدوم صدارت
پناهی اسلام ملاذی مرجع الانامی ملجا الاسلامی
معالی ایابی عاطفت شعاری مدّ الله تعالی ظلّه العالی

علی مفارق الاعاظم والاعالی مشحون بوفور الطاف
و مقرون بصنوف اعطاف کآیات نصّ کریم
وارد شد مورد کرمیش را با قدام اجلال و اکرام
تلقی و اقدام نمود و بر اجابت تضاعف مواد حشمت و عظمت
ملازمان وظایف شکرباری باقامت رسانید مأمول آنکه
همیشه بالتفات خاطر عالی ملحوظ داشته بخدمات لایقه
اشارت فرمایند زیاده جرأت ننمود ظلّ عالی بر مفارق اعالی ممدود باد

در جواب وزراء

خطاب عالی و کتاب متعالی که حضرت آصفی وزارت
پناهی عاطفت شعاری مکرمت دثاری اعلی الله علوّشانه
واعزّ طوایف انصاره و اعوانه کمترین دولتخواهان را
بایراد آن معزز و مباهی فرموده بودند در افضل اوقات
و اشرف ساعات عزّ ورود ارزانی فرموده موجب
مفاخرت و سرافرازی گشت سر حرفی را با لاف خدمات
و اصناف عبودیات مقابل داشته در وظایف دعاگویی

مزید اسباب حشمت و عظمت افزود و امیدوار که از حواشی خاطر
اقبال مآثر محو نفرمایند و در ضمن مخاطبات علیه بخدمات لایقه
مأمور گردانند تا طریقهٔ خدمتکاری سلوک دارد زیاده
جرأت نمودن شرط ادب نبود ظلال عاطفت ممدود باد

در جواب سادات و نقبا

کتاب کریم و خطاب واجب التعظیم اعلی جناب معالی مآب
نقابت انتساب سیادت پناه مرتضی ممالک اسلام قدوة
النقباء العظام شعر کفاکم عن مدیح الناس طرّا
اذا ما قیل جدّکم الرسول زبدة العترة الطاهرة صفوة
الملّة الزاهرة ادام الله تعالی ظلال نقابته الی یوم الدین
مشتمل بر انواع اصطناع و محتوی بر اصناف الطاف
شرف ورود یافت ز اشتیاق دست میمون وی ان مکتوب را
گاه بر دل گاه بر جان گاه بر سر یافتم وظایف تعظیم و تقبیل
و شرایط تکریم و تبجیل آن وارد غیبی را بخطوات اعظام
و اقدام اکرام قیام و اقدام نموده بلطایف دعوات طیبات

دو وظایف خدمات زاکیات معارضه یافت آرزومندی بشرف
تقبیل اکام افاضت انجام ع زسرچه درقلم آید سزا رجند انست
حصول آن مامول عماقریب محصل باد امل واثق که بهمین طریقه
التفات خاطر فیاض دریغ نفرمایند زیاده ابرام ننمود

درجواب مشایخ

کتاب افاضت ماب وملطفه هدایت انتساب عالی جناب
کرامت ایاب ارشاد پناه مرشد الانامی غوث الاسلامی
نرالله تعالی علی الانام العریف المقدام القمقام منقذ الطالبین
عن مهالک الغوایة قاید المسترشدین الی درجات الهدایة
ابدالله ظلال ارشاده لاشادة معالم الحق والیقین
واشاعة مراسم الهدایة والدین المتین در ایمن اوقات
واحسن ساعات منزل شد اتانی کتاب زاد موروده قدری
کاجاء وحی الله فی لیلة القدر بعد از رواتب اعظام واجلال
وتقدیم اکرام واستقبال ورفع خدمات وعرض عبودیات
مرفوع آنکه از حواشی خاطر فیض بخش منسی نفرمایند وبخدمات

درویشان ومعتکفان آستان کرامت نشان منت نهند
تا وظایف حسن اعتقاد بظهور آورد وبرزیادتی ابرام فراخم اوقات
افاضت انجام نمی کرد ظلال هدایت وارشاد لایزال مخلد ومؤبد باد

درجواب قضاة

ملطفهٔ لطیفه ومفاوضهٔ شریفهٔ عالیجناب معالی ماب شریعت
پناه اقضی القضاتی اسلام ملاذی فضیلت شعاری فضایل
دثاری ابدت ظلال فضایله لاعلاء اعلام الشرع المبین
واحکام احکام الدین المتین مقرون بالطاف گوناگون
در وقت میمون وساعت همایون وارد شد **بیت**
از فرط ودّ وغایت عزت کشادمش
وانگاه بر دو دیده گریان نهادمش
وبراخبار انتظام اسباب جاه وحکمت آن عالیجناب شریعت
پناه که از مطاوی آن کتاب عالی مفهوم گشت بلوازم شکر الهی قیام
نمود متوقع که از گوشهٔ خاطر شریف فراموش نفرمایند وبکفایت خدمات
که لایق دانند ممنون گردانند زیاده ابرام نرفت ظل عالی لایزالی باد

درجواب علما

نامهٔ نامی وملطفهٔ گرامی عالیجناب فضایل اکتساب افاضل پناه
مخدوم نحریر معظم جامع فنون العلوم والحکم استاد ائمة
المتأخرین صفوة بلغاء المتبحرین **بیت**
زهی بیان تو آیات وحی را تفسیر
زهی لسان تو اسرار علم را حاکی
متضمن اصطناع مستطاع در احسن ساعات ورود یافت
بوسیدم وتعویذ دل سوخته کردم
پیچیدم وبر گردن جان افکندم
وبراحوال صحت ذات با برکات بسجدات حمد ربانی اقدام
نموده بنوافل دعوات زاکیات مصدع میگردد مامول آنکه از
حاشیه خاطر فیاض منسی نفرمایند وبرجوع خدمات منت نهند
زیاده تضییع اوقات شریف جایز نمیدارد برکات علم وفتوی
ابداً سبب نجات عباد وعبّاد باد انه رءوف بالعباد

درجواب فضلا

کتاب بدایع نگار ونامهٔ فضایل شعار جناب مستطاب فضایل ماب
زبدة الفضلا عمدة البلغا قدوة ارباب الفضایل مجمع الاداب
من محاسن الشمایل ادام الله ماثر فضایله **بیت**

سراسر بدایع سراسر غرایب
سراسر صنایع سراسر معانی
در اعز ازمنه شرف ورود یافت **بیت**
زان نامهٔ دلنواز مرحرفی را
مانند الف میان جان جا کردم
بعد از اتحاف تحیات صافیات واهدای مدحات وافیات
ملتمس آنکه علی الدوام بتشریف مکاتبات لطایف نظام
مبتهج ومسرور گردانیده مهمات رجوع نمایند تا وظایف اهتمام
وشرایط اجتهاد لاکلام بتقدیم رساند ظلال فضایل مستدام باد

جواب حکما

مراسلهٔ لطیفه وملطفهٔ شریفه جناب حکمت ماب فطنت ایاب
زبدة اعاظم الحکماء فی الزمان بطلیموس العهد وجالینوس
الاوان نظم حکمت او یک صریر قلم باز کرد ست گوش جذر اصم
وطبیعی شناخته بتمام ماه راز مولود وعنصر اجرام
ادام الله تعالی ایام حکمته منطوی بر قوانین حکمت
ومحتوی بر قواعد فصاحت ورود یافته موجب بهجت و
سرور وسبب مسرت وحبور گشت وبعد از شرایط تبجیل

وتقبیل بلطایف ادعیهٔ صالحه واثنیهٔ فایحه مقابل افتاد
توقع که پیوسته همین طریق مسلوک داشته اخبار صحت
ذات شریف دریغ ندارند ومهمات لایقه رجوع فرمایند
ذات با برکات ازجمیع آفات ومخافات مامون باد

درجواب مستوفیان

رقوم خامهٔ مشکین شمامه وسطور نامهٔ موفور السرور جناب
فضایل مآب صاحب اعظم مستوفی العرب والعجم کافل
مصالح الامم ناظم امور الملوک والسلاطین نظام الدولة
والدین رفع الله شانه مشتمل برالطاف بی حساب
ومحتوی براعطاف مستطاب رسیده خوانده وبوسیده
گشت وبدفعات دعوات مستجابات اقتران یافت مطموع که
همین طریقه مرعی داشته فراموشی جایز ندارند وبکفایت
مهمات لایقه رجوع فرمایند اسباب دولت از قیاس
فاضل واعداد سنین عمر الی یوم الحساب باقی باد بحق حقه

درجواب واعظان

[illegible]

کتاب فایض النور ونامهٔ موفور السرور جناب تقوی مآب
فصاحت ایاب هادی المسلمین ناصح الملوک والسلاطین مبین
احکام الشرع المبین والدین المتین مفسر آیات رب العالمین
ادام الله برکات انفاسه لاهتدار المؤمنین در اشرف
ساعات یمن رسید وصحت بقالب بیمار موروث شریفش را
بوظایف تعظیم استقبال نموده سبب انشراح سینه وموجب
انفساح دل بی سکینه گشت وبر احوال سلامتی ذات شریف
شکر باری تعالی تقدیم نمود توقع که همین طریقه مسلوک داشته
بخدمات رجوع نمایند برکات انفاس مولوی همگنان را شامل باد

درجواب محتسبان

اقطار اقلام عطوفت انجام اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ جناب حسبت
مآب مولانا اعظم منقذ الخلایق عن الظلم المؤید من عند الخالق
الاکبر فی الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ادام الله توفیقه
متضمن انواع تفقد وتلطف رسیده خوانده وبوسیده گشت
وبر صحت ذات شریف شکر بسیار بجای آورد وظیفه آنکه فراموشی

جایز ندارند ومهمات که مناسب دانند رجوع نمایند زیاده اطناب
نرفت سعادت توفیق رفیق روزگار شریف باد م

درجواب فقها

کتاب شریف ونامهٔ منیف جناب فقاهت مآب نباهت پناه
تقوی شعار فتوی دثار مولانا اعظم جامع الاصول والفروع
حاوی فنون المعقول والمشروع مد الله ایام برکاته
در اعز اوقات وایمن ساعات ورود یافته سبب مزید
صدق اخلاص وحسن اعتقاد گشت توقع که علی الدوام
همین طریقهٔ مرضیه مسلوک داشته رجوع مهمات لایقه راموجب مزید اعتقاد
شناسند زیاده اطالت نمود برکات علم وفتوی لایزالی باد

درجواب اطبا

نامهٔ شفابخش وملطفهٔ صحت رسان جناب حکمت مآب
عیسوی انفاس لقمانی استیناس بقراط الزمان جالینوس
العهد والاوان دامت برکات انفاسه العیسویه لشفاء
الامراض وحصول الاغراض که قانون کلیات شفا وحاوی

اغراض صحت وانتماست ورود یافته قلب سلیم وقالب سقیم را
حیات تازه وفتوحات بی اندازه ارزانی داشت وبر اخبار
استقامت مزاج شریف که موجب صحت انام است بهجت
تمام استیفا نمود ازنامه او خسته تم جانی یافت
شوریده دل من سر وسامانی یافت مأمول که پیوسته ابواب
مفاوضات مفتوح بوده بشربت کلام مسیحی آثار تسکین حمی
مفارقت دریغ ندارند تا مزاج صدق مخالصت از عوارض خلل
محفوظ ماند برکات انفاس عیسوی استیناس سبب ابراء امراض باد

درجواب منشیان

بدایع عبارات وغرایب رغایب استعارات اعنی نامهٔ
نامی وانشاء گرامی جناب فضایل مآب فصاحت شعار
بلاغت آثار مخدوم مولانا افضل اقدم مبدع اللطایف
مخترع الطرایف منشی الممالک اسبغ الله ظلال فضایله
محتوی باصناف صنایع ومنطوی بانواع بدایع ورود یافت
وسبب فرح موفور وبهجت نامحصور گشت نظم

یکی قطعه دیدم ز انشا طبعش   چو گوهر که در مغز عنبر نشانی
سراسر لطافت سراسر ظرافت   سراسر عجایب سراسر معانی
خوانده و بر دیده مالیده آمد و با فرین بسیار و تحیات بی شمار
مقابل گردانید   زنده گشتم زان خط میمون همانا کلک او
در ید بیضا دم از اعجاز عیسی میزند   مرجو آنکه همواره همیشه
صفحه رعی داشته بلطایف منشآت سحرآیات مسرور دارند
و بمهمات لایقه مامور کرده اند زیاده اطناب لایق طریق اصحاب
آداب ندیده اند   ظلال فضایل از آفات و مخافات محفوظ باد

در جواب شعرا

نامه لطایف شعار و صحیفه سحر آثار که مطاوی و مجاوی آن
بمعانی ان من الشعر لحکمة و ان من البیان لسحرا موشح و مزین بود
اعنی کتاب مستطاب جناب فصاحت ایاب حسان الزمان
سحبان البیان افصح الانام امیر امرا الکلام خازن خزاین
الشعرا کنوز الرحمن ناظم درر المعانی فی سلک غرایب البیان
رشح الله ریاض البدایع بقطرات اقلامه در الطف ازمنه وارد
گشته سبب تشحیذ خاطر فاتر گشت   لطایف منثور آتش از
فحوی اذا رایتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا خبری گفت و بدایع منظو
م آتش معانی کانهن الیاقوت والمرجان در بیان
می آورد   از آن کتاب هر آن نقطه که مرئی شد
بجای مردم دیده بدیده جا کردم   منتظر آنکه همیشه بهمین طریقه
را منظور داشته بدایع خامه لطایف نگار دریغ ندارند
و بمهمات که مناسب دانند رجوع نمایند تا وظیفه اهتمام
بظهور رساند   اسباب فضایل متضاعف باد

در جواب حفاظ

کتاب مستطاب جناب افاضت مآب فخر القراء الزمان
افصح قراء العصر والاوان زبدة زمرة اهل القرآن اهل الله
صفوة ارباب التجوید والترتیل سنی کلام الله دامت برکات اوقاته
نازل شده سبب انشراح قلب علیل و صدر غلیل گشت و در مواد
صدق و وداد و حسن اعتقاد افزود و پیوسته بهمین طریقه را
مترصد میباشد و رجوع مهمات لایقه را اشعار میرود
زیادتی اطناب مناسب ندید برکات قرات و تلاوت مستدام باد

در جواب خطبا

کتاب رفیع و نامه بدیع جناب خطابت مآب فصاحت ایاب
مولانا اعظم اسوة الخطبا بین الامم افصح الانام سید الایام
مزین الآیات والکلام ادام الله مآثر افاضته الی یوم القیام
بخوبترین وجهی نزول نموده موجب مسرت لاکلام و بهجت
بلاانجام گشت و بدعوات بی غایات و تحیات
بلانهایات مقابله یافت مترقب آنکه دایم الاوقات
ابواب مکاتبات مفتوح داشته سوانح حالات و مهمات
اعلام نموده فراموشی جایز ندارند   ظلال فضایل مستدام باد

در جواب دهاقین ٩

کتاب شریف اجل مقدم قدوه زعما الامم رفع الله قدره
رسیده مضمون بوقوف پیوست چون مشعر بر سلامتی احوال
بود خوشی تمام روی نمود و بعد از تبلیغ سلام و تامل اشتیاق
تمام وظیفه آنکه پیوسته کیفیت حالات اعلام نماید و مهمات
که باشد رجوع کند زیاده ننوشت   توفیق همراه باد

در جواب سرخیل قبایل

٩ مکتوب مرغوب اجل مقدم شرف القبایل مرضی الشمایل
دام شرفه مشتمل بر اعلام بعضی حالات و مهمات در اعز
اوقات رسیده اطلاع بر مضمون آن حاصل آمد وظیفه آنکه
پیوسته چگونگی حالات اعلام نموده مهمی که داشته باشد
رجوع کند تا بکفایت اقتران یابد زیاده ننوشت

در جواب محترفه

مکتوب استاد اجل مفخر الصناع مهذب العمل استاد
فلان مشتمل بر اعلام کیفیت احوال رسیده سبب
مزید ابتهاج گشت و بر تمامی حالات مضمون اطلاع افتاد
طریقه آنکه دایم الاوقات صورت احوال و مهمات باز
نماید تا موجب ازدیاد محبت و اعتقاد گردد والسلم

در جواب ملاح و کپتانی که بجهاز باشد

خطاب لازم الاطاعه مشتمل بر اصناف اشفاق مستطاعه

که حضرت مخدومی ابوی استظهاری امید گاهی خداوندگاری
خلدت ظلال برکاته الی یوم الدین بندهٔ کمترین را بدان
سرافراز فرموده بودند عز ورود یافته سبب رفاهیت
قلب خسته و قالب شکسته گشت و بر حال سلامتی ذات عظیم
البرکات که از فحاوی آن خطاب فرخنده آیات مفهوم بود
بوظایف حمد آلهی قیام نمود امیدوار که همیشه بالتفات کیمیا
صفات ملحوظ داشته اشارات اوامر و نواهی دریغ نفرمایند
و در اوقات مرجوه بدعوات صالحه مأثوره یاد دارند والامر اعلی

در جواب والده و کسانی که بجای وی باشند

خطاب بزرگوار و کتاب عظیم المقدار حضرت مخدومه والده
صائنهٔ صالحه مشفقه خلدت ظلال برکاتها الی یوم الدین
در خوبترین اوقات و فاضلترین ساعات شرف ورود یافت
خوانده و بوسیده حرز بازوی افتخار و تعویذ گردن استظهار
گردانید و بر احوال صحت ذات فایضة البرکات که از مضمون
آن خطاب میمون مستفاد بود بلوازم شکر حضرت ربانی

اشتغال نمود مأمول آنکه از حواشی خاطر سعادت مآثر
محو نفرمایند و در ساعات متبرکه بدعوات مرجوه مأثوره
یاد داشته اشارات اوامر و نواهی دریغ ندارند و بخدمات
لایقه منت نهند زیاده جرات ننمود والامر ارفع

در جواب برادر

9 مکتوب مرغوب برادر اعز امجد اشرف اسعد قطب الدین
محمد حفظه الله تعالی بالعز السرمد منبی از صحت ذات و مُبنی
بر سلامتی حالات او رسیده بر فحوای آن وقوف
واقع شد و سبب مزید بهجت و مسرت گشت وظیفه آنکه پیوسته
همین طریقه مسلوک داشته احوال سلامتی خود اعلام نماید و مهمی
که داشته باشد رجوع کند تا بکفایت مقرون گردد چون احوال
اینجایی را دارنده صاحب وقوف است و تقریر خواهد کرد بتحریر
احتیاج نبود زیاده چه نویسد ممتع باد از عمر و جوانی

در جواب فرزند

مکتوب محبوب مطلوب فرزند ارجمند ارشد اسعد

قرة العیون قوة القلوب نظام الدین احمد طول الله فی اکتساب
الکمالات عمره مشتمل بر اعلام صحت و محتوی بر احوال
سلامتی و انتظام امور آن عزیز فرزند رسیده سبب
تسلیهٔ خاطر فاتر و موجب تسکین سینهٔ بی سکینه
گشت وصیت آنکه اوقات بتحصیل کمالات مصروف داشته
از مزالق لعب و مهالک لهو مجتنب باشد و پیوسته کیفیت
احوال و مهمات باز نماید زیاده ننوشت از حیوة برخوردار باد

در جواب خدمتکاران

عریضهٔ معتمد مشفق فلان که مصحوب فلانی ارسال
نموده بود رسیده کیفیت مضمون معلوم شد و آثار کفایتی که
بظهور آورده مقبول و مستحسن افتاد و سبب زیادتی اعتقاد
گشت هر آینه باضعاف آن از و متصور است یقین که
آنچه در وسع گنجد اهتمام نموده بتقصیر از خود راضی نخواهد
بود باید که پیوسته کیفیت حالات و مهمات مشروح نوشته
ارسال نماید و اهمال جایز ندارد زیاده تاکید نرفت

منشاء چهارم در مقدمات و مرواح
مقدمه کتاب مناسک از تالیف میرزا الجک

قوافل محامدی که متوجهان کعبهٔ صدق و ساعیان طواف
مروهٔ صفا را بحرم وصول و زمزم قبول رسانند و رواحل
ثنایی که سالکان عرفات شوق و سودائیان بازار منی منی را
بوصال حریم آمال و طواف حطیم اقبال فایز گردانند سزاوار
حضرت پادشاهیست که در بیدای تمنای قرب او از خار
مغیلان حیرت پای مسرعان اوهام و افکار مجروح و افگار
مانده و نجنبان محمل بستهٔ افلاک که قبهٔ زرین خورشید و قیمهٔ سیمین
ماه نمودار آنست در بیابان طلب او قطار کشش هفتهٔ لیالی
و ایام گشته

بیت

قافله سالار جهان قدم
رسله پیوند گلوی قلم
و وفود درود نامعدود که سرگشتگان
تیه ضلالت برافقت آن کعبهٔ هدایت و من دخله کان
آمنا رسند و صلات صلوات نامیات که بادیه پیمایان طریق
سلوک بوسیلهٔ آن سعادت زیارت بیت العتیق که و علی

کل ضامر یاتین من کل فج عمیق　پای آنست دریا بند شار
مرقد قافله سالار راه هدی صاحب طریق ما ضل صاحبکم
وما غوی　قبلهٔ حاجات نیازمندان پست کننده گردن بلندان
آن بزمین قبلهٔ افلاکیان　بر فلک امیدکه خاکیان
راز دار سبحان الذی اسری شاهسوار عرصهٔ من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی **مثنوی** احمد مرسل که خرد خاک اوست
هر دو جهان بستهٔ فتراک اوست　کعبه ز نسبتش بزمین داده ناف
خوش دم از و نافهٔ عبد مناف　وهدایا تحایا نزل آل و اصحاب
و اتباع و عترة و عشیرت و اشیاع او که منازل شناسان
مسالک دین و مراحل پیمایان مناسک یقین اند **شعر**
سلام الله و ما تب العطایا　علیه و آله خیر البرایا
اما بعد بر بصر بصیرت و نظر سریرت طایفان کعبهٔ تحقیق
و عاکفان حرم توفیق هر آینه معین و مبرهن خواهد بود که صحایف
احوال هر جوان بختی که برقم خجسته فال و ما علمناه من لدنا علما
موشح و مزین باشد درین دار بی مدار ناپایدار دنیا که مرتع

غافلان و مضجع کاهلانست اساس اقامت نبنداز و بلکه
موجبات نیل درجات عالم باقی را که مبتغی عاقلان و متمنی
کاملانست مطمح نظر همت عالی نهمت سازد **بیت**
مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
ورای لامکان جاییست عالی جای تست آنجا
و از مستلذات سرای فانی که عقوبت حساب بلکه عقاب
بی حساب در عقب دارد حسابی بر ندارد و غرض اصلی
و مقصود کلی از نزول درین وحشت آباد فانی حصول رضای
حضرت سبحانی و وصول بمراتب علیهٔ جاودانی شمارد **بیت**
مبصران که مزاج جهان شناخته اند　دو روزه برگ اقامت در و نساخته اند
وچون ظاهر خجسته مآثر و باطن هدایت میامن حضرت سلطنت
شعاری مکرمت دثاری مغفرت مآبی حقایق اکتسابی
قرة باصرهٔ عزت و جلال غرهٔ ناصیهٔ سعادت و اقبال دیباجهٔ
کتاب　ان هذا الا ملک کریم زایچهٔ تقویم قویم　لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم کشاف المشکلات بالفکرة الکافیة و الفطنة

ابوالفتح

الشافیة مفتاح ابواب الهدایة بالقریحة الوافیة و الطبیعة الصافیة مبین
اسرار التنزیل بتلویح الآراء الصایب متقن فصول العلوم من البدایة
الی النهایة بتوضیح الخاطر الثاقب حاوی دقایق المعانی
فی حقایق البیان غیاث السلطنة و الحق و الدین محمد سلطان
روح الله روحه بروایح الارتیاح و فتح علینا بمفاتیح فتوحه
ابواب الفلاح جامع جمیع اوصاف مذکوره و حاوی تمامی
اخلاق ماثوره بود همگی همت شمسیة الشعاع براحراز قوانین
علوم دین مقصور فرمود تا باندک روزگاری قصب السبق
از همگنان ربوده در عرصهٔ ادب بچندین مذهب از همه زیاده
آمد و مواد دانش صوری و معنوی و اسباب جمیع کمالات
کما لا یخفی از امور دینی و دنیوی ایام دولتش را آماده
گشت طوالع هدایتش از مطالع عنایت طالع شد و مصابیح
کرامتش از مشارق تحقیق و مواقف تجرید لامع شد **بیت**
حاوی اغراض شد گر شرح کلیات او　موجزی آمد همه قانون اسباب شفا
لاجرم بدقت نظری سرعت انتقال بدیهی جاه و جلال ملک

سریع الزوال دنیا را ملاحظه نموده توجه بصوب صواب مملکت
لایزال و جههٔ همت بلند ساخت و قبل از آنکه بی اختیار
شود از سر اختیار پای بر فرق تاج سلطنت نهاده توسن ارادت
بعرصهٔ عالم تحقیق تاخت **بیت** جای خرانست آخور سنگین روزگار
عیسی دمان بر آخور او خر نبسته اند　سبحان الله زهی توفیق که
با وجود حداثت سن چندین حداست و حکمت بختیاری حاصل
آید که در بدایت حال نهایت آمال را مشاهده نماید رفعت
شان در مرتبه که پای افتخار بر سر افلاک و دست افتقار در فتراک
درویش مواکب شاهی و سلطنت از پس دوان و قطع منازل
فقر در پیش **بیت**　بایزد آشنا بیگانه از خویش
نوالبخش گدایان شاه درویش　مع القصه بعد از نیل
چندین فضایل و تحصیل این همه دلایل و مسایل و اتصاف
بتمامی محاسن اخلاق و شمایل جهت تکمیل اسباب قربت
حضرت بیچون پیوسته خاطر همایون بدرک طواف بیت الله
الحرام و زیارت روضهٔ النبی علیه الصلوة و السلام متوجه داشته

شبار و زی زبان حال فرخنده مآلش که لسان الحال اصدق
من لسان المقال بفحوای این حدیث فایض الحال قایل که **نظم**

کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم / گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم
بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه / وز دو رود چشمها آن چشمه را دریا کنم

و جون در طریق طلب یکجهت بود هیچ مانعی با وجود ملتمسات حضرت
خلافت اقتدار و درخواست والدین بزرگوار و انواع جهتهای
دیگر سد راه او نیامد **بیت** در هر قدمی هزار بند افزونست
زین تند رو بندشکن می باید تا ساعتی که جون چهره مبارکش
افاضت سعادت کردی و جون همت عالی نهمتش اثر ظفر بخشیدی
بامردم بسیار و قوافل بی شمار که از اطراف و اقطار سرگردان
خدمتش بودند عزیمت فرموده روان گشت **نظم**

ای کاروان آهسته رو کارام جانم میرود / وان دل که با خود داشتم با دوستانم میرود
محمل بران ای ساربان رحمی بکن بر ناتوان / کز هجران سرو روان گویی روانم میرود
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن / من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود

جمعی که توفیق همراهی او یافتند جان بردند و بعضی که بر جا ماندند

از محنت فراق او جان بر دوند **بیت** جانا جلال از تو بنا کام شد جدا
ورنه کسی بکام دل از جان جدا نشد و بمیامن امداد عواطف
الهی بعد از طول مسافت و مس آفت و طی فیافی و قطع بوادی
جنانکه شرح تفاصیل آن درین اوراق بقلم گوهر بار آن پادشاه
نیکو اخلاق مستوفی مرقوم گشته ببشارت و من دخله کان
آمنا و اشارت وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا فایز شده
سالم و غانم با کثرت منافع و غنایم بر وفق قضیة العود احمد
بوطن مالوف و مسکن معهود معاودت فرمود **شعر**

بمقدمه المیمون قد قدم المجد / و عاودنا الاقبال و الطالع السعد
آمد سوی مقر شرف باز و بیتکام / تایید بر یمینش و اقبال بر یسار

والحق بطواف بسیاری از منازل مبارک و مزارات متبرک
و عجایب بقاع و غرایب ارباع و نوادر احوال و صوادر افعال
موفق گشته که مطالعان این اوراق را محقق خواهد شد
که کم کسی از سیاحان عرصه عالم و جهان پیمایان اولاد آدم
بامثال آن اقتران یافته باشد عجبتر آنکه جون همه این اسباب

فراهم آمد و جمعیتی بدین کیفیت دست داد بر مقتضی فحوای
الکلمت لکم دینکم که نیستیست سر انجام هر کمال که هست
داعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة ندا کرد
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین / نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
بنا بر آن جون حاجیان لبیک زنان بازو اده صدق و راحله نیاز
غسل کرده و کفن پوشیده لحرام بست و روان شد **بیت**

حاجیان حرم عشق تو لبیک زنان / بوفای تو کفن بر کتف و روبوفات

و از محرمان حرم وصال و محرمان کعبه قرب حضرت لایزال گشت

کال از کعبه رفتی بر در دوست / هزارت آفرین مردانه رفتی

و بی شایبه تکلف از صعوبت این واقعه واقعه ان زلزلة الساعة
شیء عظیم بظهور پیوست و اصحاب وفاق و ارباب اتفاق را
فحوای ان عذابها کان غراما معاینه مشاهده افتاد و جمعی که از روز
که هیچکس مبیناد دیده اند میدانند که زبان قلم شکسته زبان از بیان
آن عاجز و قاصرست **بیت** خواهد قلمم که شرح آن حال دهد

سودای سیاه بین که در سر دارد / فلک دوار بر دوانه کردار

جرخ زنان گرد سر نعش فریش می گشت و آب چشمها پیرامن جنازه
پر نورش محیط گشته هر موج از اوج بنات النعش میگذشت **بیت**

جای آنست که حوران بهشت از دیده / پیش تابوت تو بادام سیاه اندازند

جون شدت این حادثه را غایتی و محنت این نازله را نهایتی
متصور نیست انسب آنست که **ع** دم را فرو بریم و نفس بر نیاوریم
مقصود ازین اطناب آنکه این پادشاه مغفرت پناه طاب الله
مثواه از ان وقتی که عزیمت نموده تا ان ساعتی که مراجعت فرموده
در ذهاب و ایاب هر حالی که دیده و بهر منزلی که رسیده و بهر مزاری
که تشریف برده و بهر عزیزی که دمی بر آورده جهت تبیین سالکان
طریق طلب و تحریض طالبان قوانین ادب جمله از ادرین صحایف
بسلک تحریر کشیده و هی هذه و من الله الهدایة من البدایة الی النهایة

دیباچه وقفیه مدرسه حضرت مغفرت [illegible]

لطایف حمد موفور که مدرسان مدرسه مقدسه افلاک مجلی
از مفصلات رقوم احصای ان در نیایند و صحایف شکر
نامحصور که مهندسان تختهٔ مطوزه خاک سررشته ادراک انجام

وانتهای آن بر شا بند تحفهٔ درگاه و نثار بارگاه حضرت واقف
الاسراری که کتابهٔ ایوان معمورهٔ علوم بی پایانش انی اعلم
مالا تعلمون وطغرای منشور دیوان عرفانش ن والقلم وما یسطرون
در مدرسهٔ علمش امامان ملک سبحانک لا علم لنا گفته همه
علیمی که بنا نهٔ رواق زبرجد نمای بحکم رفع السموات بغیر عمد
پیش از امتزاج آب وگل برافراختهٔ بنای قدرت اوست
خدایی که لیل ونهار آفرید بشش روز هفت وچهار آفرید
حکیمی که فضای هشت باغ خلد مخلد ولها ثمانیة ابواب بی دستیاری
استاد کامل طرح انداختهٔ معمار حکمت اوست **بیت**
گل ما بنا کردهٔ قدرتش دل ما پیرا پردهٔ غرتش
و وظایف صلوات زاکیات ورواتب تحیات نامیات
بران مقرب حضرت سلطانی و واقف رموز کنوز نهانی
وان نکته دان علی الشان که در مدرسهٔ وعلم الانسان ما لم
یعلم بتعلیم واجب التعظیم وعلمک ما لم تکن تعلم بی تردد شواغل تحصیل
وتعرض عوارض تعطیل بر جمیع دقایق حقایق وحقایق دقایق

اطلاع یافت راهنمایی که تا طوالع عنایت وافیه ومصابیح هدایت
کافیهٔ او از مطالع اهتدا ومشارق اقتدا لامع گشت پرتو انوار
ایقان بر منهج سالکان طریق نتافت **بیت**
ترک فلک بندهٔ هندوی او هر دو جهان وقف سر کوی او
ودرود نامعدود وثنای نامحدود بر خلفای راشدین
که ارکان بنای متین دین مبین ومصباح ایضاح حق
مستبین اند **بیت** شد پنج ستون خانهٔ شرع
قایم بوجود چار یارش وغفران بی غایت ورضوان
بی نهایت بر آل واصحاب واتباع واحباب او **شعر**
علیهم من الرحمن کل تحیة وصلی علیهم ذو الجلال وسلما
اما بعد چون عنایت بی غایت الهی معاونت نمود ومفتاح
کرم ابواب هدایت بر جبههٔ صاحب دولتی بگشود ونظر عبرت
ودیدهٔ خبرت ملاحظه فرمود که جاه وجلال این دار سریع
الزوال بر شرف انتقال است ومرجع ومآل همه بحضرت
ذو الجلال لایزال پس تحری مراضی سبحانی را بزرگترین

سعادات دو جهانی شناخت وز خارف بیمقدار دنیای فانی را
وسیلهٔ تقرب بحضرت ربانی ساخت فطوبی له ثم طوبی له
والحمد لله العلی العظیم که سعادت توفیق رفیق طریق گشت
مر حضرت عالی مرتبت معدلت منقبت امارت مملکت
پناه مکرمت دستگاه سرافراز مسکین نوازی را که با آنکه
پای رفعتش بر فرق فرقدان است سر بر آستان فقر
ودست در فتراک درویشان دارد وهرچند بنوک سنان
شکوه وشوکت دیدهٔ انجم افلاک را بخارد هرگز بخلهٔ خار آزاری
خاطر هیچ جانداری نیازارد **مثنوی**
معدلتش بسته بنیروی خویش گردن صد گرگ بیک موی میش
تا در عدلش بجهان برگشاد پیدا نگردید ز طوفان باد
صایب رایی که تیر تدبیرش چون ناوک تقدیر جز بر هدف
ارادت نیاید ملک آرایی که بر مرآت ضمیر سعادت تاثیرش
غیر از صور خیر وصواب نقشی روی ننماید مشکل گشایی که
با نامل تامل گوشش جدر اصم را گشاده کرد دانه حقایق نمایی که

بدقت نظر عالی منظر رقوم اسرار غیب از صفحات مکتوبات
مکنونات برخواند **بیت** زمام خویش توفیق او سپرده قضا
عنان خویش بتدبیر او سپرده قدر نه از موافقت او قضا بتابد روی
نه از متابعت او قدر به پیچد سر الامیر الکبیر الاعظم الاعدل
مرصص قواعد الملک والدین والدول مقرب الحضرة السلطانیة
مؤید الدولة الخاقانیة نظام الدولة والدنیا والدین امیر علیشیر
ابد الله تعالی ظلال معدلته وافضاله وافاض علی العباد سحاب
مکرمته وسجال نواله وهو ابن جناب الامیر الکبیر الاعظم
ملاذ طوایف الامم مالک ملکات اللطف والکرم منبع محاسن
الاخلاق ومجمع مکارم الاعراق شرف اختر عز وجلال صدف
گوهر اکرام وافضال مظهر آیت ان الله یأمر بالعدل والاحسان
مطلع نیر علو الهمة من الایمان الواصل الی رحمة الله الواحد
المنان امیر غیاث الدولة والدین کیچکینه نور الله مرقده را
تا بعد از اتمام چندین مقام خیر وبقاع نفاع در اصقاع واربع
جهت نظم اسباب افادهٔ علوم دینیه وجمع اشتات افاضه

علوم یقینیه در ظواهر دار الملک هراة بموضع کوشک مرغنی از
مخترعات طبع عالی مدرسهٔ عمارت فرموده ظاهر فرخنده مآثر
او چون باطن سعادت میامن حضرت بانی نورانی و صافی
و هوای دلگشایش چون روایح انفاس مسیحا جان بخش و شافی
بنای ساحت درگاه جز میدان اسلامش زیبنی صفهٔ دهلیز جز ایوان ایمانش
اطراف بنای خجسته فضایش باثار جنات و عیون و زروع
و مقام کریم مزین و ارضفای سلسبیل آب سیل الخیل که در جوار
او جاریست فحوای جنات تجری من تحتها الانهار مبین مدلول کریمهٔ
مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن درشان آب
و هوای روح افزایش ایتی صریح و مصدوق قضیهٔ انا مدینة العلم
و علی بابها در باب بنا و بانی بابهار او روایتی صحیح **بیت**
میکند مردم هذا در باب او روح الامین
هذه جنات عدن فادخلوها خالدین و محمد و میشود این مدرسه الاخرج

دیباچهٔ شرح کتاب تذکرهٔ در نجوم

حمد لمن زین السماء الدنیا بزینة الکواکب و بین درجات بروج

الفلک بانوار النجوم الثواقب طلعت من مطالع قدرته شموس
الجلال و لمعت من مشارق حکمته بدور الکمال ادارة دوایر الافلاک
بارادته و انارة الاجرام السماویة بکفایته قدر للنجوم منازل
من بیوت الطالع و امرزمرها بالتسییر من المطالع الی المقاطع
کما قال فی خلال کتابه بجلال خطابه والقمر قدرناه منازل حتی عاد
کالعرجون القدیم و قال ایضا فلا اقسم بمواقع النجوم و انه
لقسم لو تعلمون عظیم اصبح الافاق بمصابیح الاجرام المستنیرة
و ابدع الافلاک باحسن البنیة و هی المستدیرة هو الذی اشرق
شمس الهدی من افق الذات المحمدیة و نور زوایا الملک
و الملکوت بالآیات الباهرات الاحمدیة مدیر کرة الافلاک و
مدبر امور الجمهور خالق الظلمات و النور و جاعل الظل و الحرور
و تحیته علی من یدور بدور الکمال بدور سماء ذاته و یظهر نجوم
المعجزات من افق صفاته محمد مرکز النبوة و الرسالة منقذ الامة
من الغمة و الضلالة صاحب المقام المحمود الذی نزل به و السماء
ذات البروج و الیوم الموعود و علی آله و اصحابه الصارفین زبدة

حیاتهم و عمدة اوقاتهم فی توضیح الدین القویم و تبیین الصراط المستقیم
و سلم تسلیما کثیرا اما بعد یقول فلان بلغه الله بهدایة الاقبال
فی بدایة الاحوال الی نهایة الآمال قد صرفت عنان نیتی الی تحصیل
العلوم العقلیة و جعلت غایة بغیتی تکمیل قواعد النقلیة فقطعت
اودیة الطلب و لزمت اندیة الادب حتی وصلت الی کنوزها
و حصلت دقایق رموزها فبلغنی الهنا من مهنا الی منا فلما رایت
کتاب التذکرة وجدته احلی ثمرات شجرات الهیئة بابراد المعانی
النادرة و اجلی برهان من براهین البهیة الباهرة فهمت الی نکاته
اللطیفة و فهمت و علمت من دقایقه الشریفة ما علمت فاوردت
علی المتقدمین ایرادات الدقیقة و تعرضت باجوبة اعتراضاتهم الرقیقة
فهذا مجمل یتضمن مفصلات الفن بل مفصل یتحلل مشکلات مجملات
الفکر و الظن و الله الموفق لاتمامه ٢ صنوف شکر و سپاس
که حواسیس وهم و حواس اجناس ناس از درک و احساس حد و نهایت
ان عاجز آیند حضرت علامی رانز است که مدرسان مدارس
افلاک در مکتب علم لایزالش جز باقرار سبحانک لا علم لنا الا ما

دیباچهٔ فقیر

علمتنا نمی گشایند **بیت**
در دبیرستان علم لایزالش عقل کل همچو طفلان از بغل لوح بیان انداخته
و و فور شکر بی قیاس که وسایط عقول کافهٔ برایا از فهم
و افتراس آن قاصر ماند و لی الانعامی را روا است که صوفیان
صافی اعتقاد عالم پاک در ضیافتخانهٔ نوالش جز تکرار ربنا انزل
علینا مایدة من السماء نمی نمایند **بیت**
در ضیافتخانهٔ خوان نوالش منع نیست در کشاد است و صلا در داده خوان انداخته
علیمی که ادیبان مدرسهٔ نحن نسبح بحمدک و نقدس لک را
از گوشمال انی اعلم ما لا تعلمون باعتراف انک انت العلیم
الحکیم گویا کرد اند **بیت** در مدرسهٔ علمش اماما ن ملک
سبحانک لا علم لنا گفته همه کریمی که مشتهیان خانقاه
هو یطعمنی و یسقین را بسر مایدهٔ و ما من دابة فی الارض الا
علی الله رزقها رسانید **بیت** ادیم زمین سفرهٔ عام اوست
چه دشمن برین خوان یغما چه دوست و موائد فواید صلوات
زاکیات و فراید عقاید تحیات طیبات نثار راه و نزل

بارکاه خلاصهٔ اولاد آدم متعلم مدرسه و علمک ما لم تکن تعلم
سرحلقهٔ خانقاه وهو یطعم ولا یطعم متولی موقوفات کونین
صدربارکاه قاب قوسین بیت کاز دیوان رحمت هشت جنت
بدو دادند وکرداو وقف امت ولطایف غفران بیحد
وکران براولاد واشیاع واصحاب واتباع اوکه هریک
صدر دیوان هٔی و بدر ایوان تقی اند بیت
غفران بی نهایت ورضوان بی شمار باد از کرد کار براو واح شان نثار
وبعد بر رائی ضمیر منیر مترقیان معارج توفیق و مترقبان
مدارج تحقیق سمت تصویر یافته باشد که بنا بر فتور سرای غرور
دنیا محل اقامت ومقام استقامت نیست و عامهٔ ابنا عالم
وکافهٔ اولاد آدم راجون وار دان سبیل ازین منزل رحیل
عبور بلا رجوع ضرورتست بس عاقل خردمند و عالم ارجمند
کسی باشد که حطام فنا سرانجام این جهان فانی را وسیلهٔ
درجات وسرمایهٔ حسنات الجنانی سازد و درین دار بی مدار
طرح عمارتی اندازد که شرفات مثوبات آن بر قصور نی

قصور دار القرار سر علو برافرازد بیت
ای دل بهل سرای جهان زا که دور خست تا در بهشت بهر تو قصری بنا کنند
والحمد لله تعالی که توفیق احراز فواید این حال رفیق روزکار
خجسته آثار کشت عالیجناب معالی مآب فلان را تا از غایت انشراح
صدر وانفساح امل بر دقایق این صورت وحقایق این معانی
واقف شده جهت رفاغ علما وفراغ بال فقرا که قوام الدنیا
بعلم العلماء و دعاء الفقراء و انتظام اسباب معاش اولاد
والیتام امور معاد احفاد که کرائه الاولاد بستر من النار
وقف کرد وتصدق فرمود از خالص مال حلال وملک طیب
بی وبال خود بر مدرسه وخانقاهی که از طیبات اموال خود
عمارت نموده وباتمام رسانیده بموضع فلان

انشاء لوح مرقد خواجه نور الدین محمد واصی

الحمد لله الذی جعل نور دین محمد امام المؤمنین وطار فی فضاء
قضایهٔ طیور ارواح الموقنین انه قاضی الحاجات ومجیب
الدعوات ومحیی العظام الرفات وماحی الآثام والسیئات

هو الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و ادخر
لعباده الصالحین ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین ثم قضی اجلا
کما قال جل وعلا والباقیات الصالحات خیر عند ربک
ثوابا وخیر املا لا مانع لحکمه ولا راد لقضایه ولا یقرب الغبار
من فنا بقایه والصلوة علی روح محمد سنی العقود وعلی آله
واصحابه الی یوم النشور وبعد ان الدنیا اولها فتور
ولغوها قبور متاعها غبن غرور وقصورها عین قصور انها دار
فرار لا دار قرار یقضی کل اجلها ویمضی جمیع المهام من حل بها
انتقل ومن نزل فیها ارتحل فطوبی لمن نظر الیها من عین التنبه
واعرض عنها وانصرف عنان التوجه قلة المبالات بها نور
وسرور والاعراض عنها والاقبال بالاخره نور علی نور فلله
در من قال بیت ای چراغ خلد ازین مشکوة مظلم کن کنار
تا شوی نور علی نور که لم تمسسه نار فاعتبروا یا اولی العقول
والابصار عن موت الاحرار وفوت الاخیار الابرار خصوصا
عن واقعة جناب المرحوم المغفور المقدام اقضی القضاة والحکام

فی الاسلام مجمع المکارم والمعالی مرجع الاعاظم والاعالی
ملاذ الانام فی الایام مبین الحلال والحرام خواجه نور الحق
والملة والدین محمد الامامی نور الله تعالی مرقده السامی

تاریخ وفاته

اعراض نمودن از فرایض کردد		کرچرخ در اصطبل تو رایض کردد
تاریخ وفات خواجه فایض کردد		یکنقطه جو شد زاول قاضی کم

کتابهٔ ایوان خانقاه

فواید محامدی که سماع آن صوفیان صافی مشرب خوانق
افلاک را در چرخ آورد و نزل مقربان حضرت سلطانی
سزد که طرح مبانی بقاع خیرات ورسم قواعد مقاعد مبرات
بر تختهٔ ایجاد و عرصهٔ ابداع رقم یافته مهندسان تقدیر وبرکشیده
موشکافان توفیق اوست بیت این دلق هزار میخ نه تو
پوشیده بکار نقاش افلاک وشاهد صدق این مقال
اتمام این خانقاه افاضت مآل است که اساس سنکینش
لنکر جاریهٔ صدقات جاریه آمده مبانی نزاهت از جمیع

بناهی و مناهی و متصف بالوان نعم نامتناهی از مقتضیات
دولت حضرت سلطنت پناهی خلافت مکانی بانی مبانی
جهان بانی نابسط بساط الفضل والانعام واضع سماط النعم
للخاص والعام **بیت** برافرازندهٔ اورنگ شاهی
جوالنگاه تأیید الٰهی ظل الله تعالی فی الارض مشید
مقاعد السنة والفرض معز السلطنة والدنیا والدین
ابو الغازی سلطان حسین بهادر الذی یجر الی طاعته
نواصی العبد والحر مشحون بفحوای تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها نزلا من عند الله بتوفیق فیاض مطلق
که تاریخ اختتام این مقام خیر انجام ازو فایض می گردد
اتمام یافت امید که بر سر خوان هل جزاء الاحسان الا
الاحسان که مایده فایده عمل هر کس بر طبق عرض نهند
کاسهٔ آمال بانی از نعم نعم اجر العاملین مالامال نوال
گردد والله یبسط الرزق لمن یشاء والسلام

دیباچهٔ وقفنامه

احمدک یا واقف السرایر علی ما وفقتنی حتی وقفت فی المبدا
عن المعاد ورزقتنی الوقوف علی مواقف موافقة الواقفین
بخدمة الوالدین من الاولاد فوقفت بتوفیقک فما آتیتنی
علی تربة والدیّ لاجل الفقراء من العباد واصلی علی نبیک
الرحمة وشفیع الامة فی یوم التناد واسلم علی اولاده
واصحابه الهادین الی سبیل الرشاد وسلم تسلیما کثیرا
بعد از تمهید حمد حضرت واقف السر والخفیات که مشاطهٔ
قدرتش سبزهٔ زلف ولالهٔ رخسار باغ حسن آباد واقامت
وظایف صلوات موقوف علیه موقوفات کاینات
که عندلیب گلشن معجزاتش نوای واما من خاف مقام ربه میکرداند
ونهی النفس عن الهوی بگوش هوش میرساند
مرقوم صحیفهٔ نیاز و معروض منصهٔ استکانت آنکه ضمایر
افاضت ماثر واقفان مواقف وقوف وخبرت ومتربیان
مدارج رویت و رویت مخفی نیست که بر وفق کریمهٔ
وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا وطبق مرویهٔ

رضاء الله فی رضاء الوالدین وسخطه فی سخطهما ملازمت خدمت
والدین ومراقبت احوال ابوین عند الحیوة وبعد الممات موجب
نیل درجات دارین وسبب حصول مرادات منزلین است
بیتما والدینی که طریق شفقت وابوت وسبیل عاطفت ومروت
نسبت بحال اولاد واحفاد بلکه بجمیع اهالی دیار وبلاد بر وجهی
مسلوک داشته باشند که از اطراف وجوانب السنهٔ اقارب
واجانب بذکر محامد ونشر مناقب ایشان قایل بوده حاشیهٔ ایشان
ایوان احسان بکتابهٔ **بیت** وداری مناخ لمن قد نزل
وخبزی مباح لمن قد اکل موشح بوده باشد واین بی
بضاعت چون زیاده از همه ابنای روزگار بوظایف شفقت
وعواید عطوفت والدین محظوظ گشته پیوسته بر آن عزیمت
بود که بقدر استطاعت شرایط حق گزاری ومواجب
خدمتکاری ایشان باقامت رساند اما چون حضرت واهب
بی منت گردن مفاخرت ایشان را از تقلد قلادهٔ منت
چون منی آزاد خواسته بود پیشتر از آنکه بنده بتقدیم خدمتی

یا اقدام نعمتی مسامحت نماید داغ حرمان بر جگر بریان نهاده
بدار الامان جنت جا و دان خرامیدند انا لله وانا الیه راجعون **بیت**
بباغ عمر شگفتند پنج روزه چو گل وزین چمن بدر و تنهای آتشین رفتند
اکنون تلافی مافات وتدارک ما ضاع را تمامی همت را بر آن مقصور
دارد که اگر سعادت مساعدت نماید زوار مرقد و مزار بزرگوار
ایشان بوظایف فواید ورواتب عواید مستفید باشند
تا محوای مروّیه کما تعیشون تموتون از نقوش الواح قبور
فایض النور ایشان بر همگنان واضح گردد مقدمة الجیش
این دواعی را وقف کردم از آنجه ملک حلال من بود و در تحت
تصرف مالکانه خود داشتم همگی و تمامی قطعات اراضی فلان

انشاء لوح مرقد خواجه برهان

بسم الله وعلی ملة رسول الله وشهادة ان لا اله الا الله لا
سلطان الا الله الباعث الشهید ولا برهان الا بالله العزیز
الحمید لا مانع لحکمه ولا راد لقضائه ولا یلحق الزوال والفناء
ببقائه وضح بانوار الجمال واظهار الکمال برهانه ووسع بآثار

الجلال واظهار الافضال غفرانه انه حمید مجید وهو علی کل
شی شهید والصلوة والسلام علی رسوله ذی البیان الافصح
والبرهان الاوضح المشرف علی اسرار الافلاک المشرف
بتشریف لولاک رافع اعلام النبوة والرسالة قامع بنیان
الشرک والضلالة مهبط انوار لولا ان رآ برهان ربه
مخزن سر نزل به الروح القدس علی قلبه محمد خاتم المرسلین
وخاتم النبیین وعلی خلفائه الراشدین واصحابه الشهداء
والصدیقین المرشدین الی طریق الحق والیقین اما بعد
فهذه الدنیا فناء فناء لا فناء بقاء انها اذا اقبلت المرء قلت
ومن اعرض عنها استقبلت لا دوام لجلالها المسلوب
ولا بقاء لاقبالها المغلوب فطوبی لمن نزل فیها بمنصة السعاده
وارتحل منها علی مطیة الشهادة فبصدق هذا المقال وصحة هذه
الاحوال دلیل ساطع وبرهان قاطع هذه الواقعة التی
وقعت لجناب الوزیر الکریم الکبیر دستور اعاظم الوزراء
فی العالم مستخدم ارباب السیف واصحاب القلم رافع

بنیان الوزارة واضح برهان الامارة حاسم حامل لاعباء
الامور وکافی کافل لمصالح الجمهور المشرف علی اسرار الملک
ببرهان الرای السدید المشرف بزیارت بیت الله العزیز
الحمید الناظم لمناهج الانام باصابة التدبیر والفطن المرتقی
علی معارج علیة بالاتفاق الحسن **نظم**

پناه وپشت امم قهرمان تیغ وقلم   جهان لطف وکرم آصف زمین وزمان
علی مهابت مهدی نشان خضر قدم   حسین خلق حسن خلق مصطفی برهان

المقتول السعید الشهید المقبول عند الله الحمید المجید اعلی الله مکانه فی
اعلی علیین وانزله منازل الشهداء والصدیقین وهو ابن الصاحب
المرحوم الکریم الفایز بشرف طواف الرکن والحطیم المکرم
بزیارت بیت الله ونیل المنی فی المنی المشرف ببشارة من دخله
کان آمنا صاحب اخلاق الجمیل والاعراق الجلیل صفوة
زمرة الطایفین والعاکفین والرکع السجود خواجه حاجی نظام
الدین محمود بن صدر الاعظم الاقدم مرجع طوایف الامم
منشار ایات العز والاقبال منشی السحاب الثقال للافضال

منجح آمال المساکین والضعفا زایر الکعبة المعظمة علی مطیة الصدق
والصفا الواصل الی رحمة الله خواجه شمس الدین حاجی محمد شاه
تغمدهم الله بغفرانه ونور مراقدهم بسواطع برهانه وهو ارحم الراحمین

تاریخ نقله

از نقل خواجه برهان رمزی ز رشد عقل   کردم سؤال وگفتم مارا ز فکر برهان
تاریخ نقل او را بهر سهولت حفظ   برگوی تا بدانیم گفت آه خواجه برهان

انشاء لوح مرقد خواجه میر احمد

احمد الله علی ما احیا اشرافنا لنظام الدین الاحمد وامات اسلافنا
علی متابعة الشرع المحمد جعل الدار الاخرة من الدنیا لعباده
الصالحین بدلا هو الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم
احسن عملا کما قال سبحانه وتعالی والباقیات الصالحات
خیر عند ربک ثوابا وخیر املا واصلی علی تربة النبی الامی
المؤید الذی اخبر منه المسیح المجرد بقوله یاتی من بعد اسمه
احمد والسلام علی ارواح اصحابه فی القبور وعلی اتباعه واحبابه
اجمعین الی یوم النشور بسم الله وعلی ملة رسول الله وشهادة

ان لا اله الا الله لا مانع لامره ولا مرد لقضایه ولا تعرض
الزوال والفناء باذیال بقایه اما بعد لا یخفی ان الدنیا
دار الفرار لا القرار بل انها مدر بلا مدار لیس النظام لاسبابها
ولا انفصام لانقلابها انها متاع غرور لارباع سرور بناها محض
فتور وقصورها عین قصور فواها لمن اعتبر من همومها وغمومها واعرض
عن سمومها وحذر کما کان الامیر المرحوم الکریم المورد لمدلول
انک لعلی خلق عظیم باسط بساط الافضال والانعام واضع سماط
النوال للخاص والعام الذی عوایده للآمال رایدة
وفوایده عن معین بر زایده زایده **بیت**

سمی حبیب الله ناظم دینه   کریم عظیم القدر یدعی باحمد

ذی ذات ملکیة الطباع وهمة فلکیة الارتفاع مالک الملکات
القدسیة صاحب الاثرات الانسیة المرتقی علی معارج العز
السرمد خواجه نظام الدولة والدین اعلی الله مکانه علی اعلی
علیین واورده منازل الشهداء والصدیقین وهو ابن المرحوم
السعید الشهید زبدة الاماجد فی عهده وزمانه صفوة الاماثل

فی عصره واوانه حاوی مکارم الاخلاق والاعراق امیر جلال
الحق والدین اسحق تغمده الله بغفرانه وانزله بحابح جنانه

فصل دویم در رقاع مصنوعه مشتمل بر ملتمسات مطبوع از منشاء جهار رقم

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله
وافضل الدعاء الحمد لله والحمد لله که روز خرمی طلعت اختر اقبال را
دران وجه از معدلت خواجه جلوه میدهد که صورت افتاب
بی تاب والت ضلالت نایاب گشته ودر زمان امانش
که افضل ازمنه است دین مسلمانی وحمد سبحانی هر یک بنوعی
پیرایه تعریف یافته اللهم وفقه لاعلاء اعلام الدین بمحمد واله اجمعین
خورشید عدلش تا علم احسان بالا برده شب بی نهایت ظلم را
بپایان آورده در مرتبه اعلی وزارت تا قلمش سر راستی برافراشته
از ولوله داد خواه حرف علتی باقی نگذاشته پیوسته
سحاب رافتش در هوای مملکت باران تا نخل انصاف را
در برآورد وحضرة الله تعالی که انوار عقول ممکنات چون سایه

پی رو علوم بی نهایت اوست جل علو شانه ذات ملایک
صفاتش را از کمور دور رود ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم تواند بود
از مکاره زمان در امان دارا دبحق افضل اسمایه الحسنی

کتابه عمارت

الحمد لله الذی جعل هذا الربع ثامنا للسموات السبع زینه بحسن
المبداء والمعاد کارم ذات العماد التی لم تخلق مثلها فی البلاد
الشمس من مشرقه قد بدت مشرقة لیس لها حاجب
شرف حوالیه بانوار الهدایات السبحانیة ونور عوالیه بلوامع
الشمس الطالع من مطالع العنایات السلطانیة فی زمان ما رأت
عین الشمس عدیله وان ما سمعت اذن الهلال بدیله اعنی
نوبة الدولة السلطان الاعظم مالک رقاب الامم محیی ایات
الفضل والافضال ماحی اثار الظلم والضلال مشید ارکان
الامن والامان ممهد بنیان العدل والاحسان ناصر الاولیاء
والمتقین قاهر الاعداء والمتمردین الذی له نفس ملکیة الطباع
وهمة فلکیة الارتفاع البشر رائد رفده والنصر قاید جنده وجنده

شیمته الشجاع وغرته بدریة الالتماع حارث المعارک
بین الابطال والشجعان سابق الرکب فی المحارب یوم
التقی الجمعان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان اللهم خلد
الویة الدین المتین مرفوعة بین المسلمین بما من رافته الی
یوم الدین سعی العبد الضعیف المرتجی الی العفو السبحانی
محمد بن علی المنشی السلطانی راجیا لیدفنه خارج هذا
الباب المشید لیقال کلبهم باسط ذراعیه بالوصید

کتابه اطراف حوض

اتمام این مشرب مسرت انجام واختتام عمارت این مقام
افاضت اتسام در زمان حضرت سلطانیست که حیاض
جنان را افتیاض از سجال نوال اوست وریاض
رضوان را انتما از رشحات خاطر فیاض دریا مثال او
وهو السلطان الاعظم الاعدل حامی حوزة الملک والملل الغایر
باضافة الفضل والاحسان الفایض بشآبیب الرافة من سحاب
الامتنان الذی فی سماء الفضل کالعین وفی فضاء اللطف

وجو الجود کالعین معز السلطنة والدنیا والدین ابو الغازی
سلطان حسین افاض الله علی العالمین زلال عاطفته واشاع
فی بسیط الارضین ظلال رافته وقد سعد بسعادة اتمامه
وصعد معارج التوفیق باختتامه العبد الفقیر **مثنوی**

جو این سرچشمه را صافیست مشرب بود پر از زلال خضر تا لب
جو امد فیض بخش اب زلالش ز فیض اید برون تاریخ سالش

رقعه بشیخ کمال تربتی

اللهم خلد ظلال کماله فی عین الکمال واعصمه بکمال الفضل عن نقصان عین
الکمال ونور قلوبنا بضیاء انوار الکمال بعد از رفع تحیاتی منشق
از محض ارادت بکمال وشوق از فرط اعتقاد بی زوال منهی ضمیر
انور وخاطر ضیا گستر آنکه پیوسته محوای مقوله **بیت**

کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من کسب کمال کن که عزیز جهان شوی

وجهه قصد داشته کمال همت ونهایت بغیت بدان مقصور است
که معتکف آستان کمال پناه که مآل اصحاب کمال است
بوده از فضایل ذات کامل الصفات که اوصاف کمالاتش

همه بر وجه کمالست کما لایخفی   مستفیض و مستفید کردد
اما چون از روزکار پر ملال نصیبهٔ طالبان کمال جز حرمان نیست
تا غایة ازان سعادت با کمال محروم مانده رجا بکمال کرم
واهب النعم واثق که جمال کمال این امنیة قبل از حلول منیه
علی رغم روزکار مرایی برمرائی آمال مرئی کردد   مامول انکه
تا زمان نیل این تمنی بعضی از مخدرات استار کمال
اعنی نتایج قریحهٔ دریا مثال عنایت رود تا دیده مداد سواد
بر بیاض حدقه نکاشته مونس سواد و بیاض لیل و نهار
باشد ظلال کمال از آفت زوال محفوظ و محروس باد

رقعهٔ سفارش

بعد از عرض ادعیه معروض عتبهٔ علیه آنکه دارندهٔ عریضهٔ الضراعة را
تظلمی است که بسبب آن ارتکاب شداید بعد مسافت نموده
تا بعرض خدام رساند اگر بر طبق روایه استماع تظلم المؤمن
بمنزلة اداء الزکوة   بزکوة عمر و دولت اصغاء درد دل او
فرموده چنانچه مقتضی عدالت باشد باصلاح حال او اشارت علیه

مبذول رود لامحاله موجب درجات سامیه خواهد بود والامر ارفع

مثله

ازال الله عنکم کل آفه   عرض رفع آنکه دارندهٔ رقعه نیاز از غایة
اضطرار بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش   توسل بدین کمینه بیمقدار
نموده که بملازمان سفارش او نماید چون استظهار بنده
بعواطف بی دریغ نامحصور است کستاخی نموده امیدوار می باشد
که خدام در کفایت جزویات او کمال مرحمت مبذول فرمایند
که خدای تعالی راضی و بنده کمینه ممنون خواهد بود
چه حاجتست سفارش بآسمان کردن   که سایه بر سر سکان ربع مسکون دار

فی الاستمداد والاستعطاف

بر رای منیر ولی النعمی واضح باشد که حال پر ملال بنده از
ستیزهٔ روزکار و انقلاب ادوار و مخالفت طالع برکشته
بدان انجامیده که بیت   نخورد هیچ جز الا غم
نکند هیچ کار الا قرض   و در حضرا و سرا همیشه التجا و
توّلا باستانهٔ مکرمت پناه داشته و دارد

بازجوی امروز و دیدیم که فردا باد داد   هر که خواهد جست خواهد یافت در زندان مرا
زیاده کستاخی ننمود   ظلال عاطفت ممدود باد

فی الشکر والاعتذار

عواطف بی دریغ و مکارم بی پایان که روز بروز سمت ظهور
و بروز می یابد بندهٔ بی سامان را مقدرت معذرت آن نیست
لطف تو در حق من از حد کذشت و عنایت   شکر کدام کویم عذر کدام خواهم
حوالهٔ آن بکرم واهب النعم میرود بیت
بر تنم کر سر هر موی زبان کردد راست   تا ابد یکسر مو عذر تو نتواند خواست
امید که حضرت الهی از خزانه رحمت نامتناهی بحکم هل جزاء الاحسان الا الاحسان اجر موفور
کرامت فرماید ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا   ظل مرحمت ممدود باد

الا الاحسان

فی الاستعانة

استظهارا از حوادث روزکار ستمکار عقدهٔ در کار دارندهٔ
رقعهٔ ضراعت و افتقار افتاده که حل آن جز بانامل تأمل و تدبر
آنجناب ممکن نیست اکر بکفایت ان از روی اعتنا التفات
کیمیا صفات مبذول فرمایند خیر بموضع و احسان بموقع خواهد بود بیت

دست فلک از پای درآورد او را   ای پای نهاده بر فلک دستش کیر
زیاده ابرام نمی نماید   ظل عالی لایزالی باد

ایضا فی الاستعانة والاستغاثه

معروض رای صواب نمای آنکه مدتهاست تا بندهٔ بیمقدار
از عوارض نوایب روزکار و نوازل چرخ کج رفتار پریشان
و سرکردان مانده ع   نه رویش براهی نه راهش بجایی
اکرچه تا ممکن است از ابرام خدمت احتراز واجب میداند
اما چون تمامی استظهار بمکارم اخلاق آن یکانهٔ آفاق است
و مرجع و ملجا دیکر ندارد امیدوار می باشد که عنایت و التفات
دریغ نفرمایند بیت   ای چون زمانه قادر مکدار ضایعم
زیرا که در زمانه خدا دارم و ترا   زیاده کستاخی نرفت ظل عالی ممدود باد

فی العتاب

بر مرآة رای حقایق آرای روشن باشد که سالهاست
تا نهال صدق خدمت آن مخدوم در زمین سینه بی کینه
نشانده از جویبار حسن اخلاص باب صفوت اعتقاد

پرورش میدهد تا آن ثمره دهد که درین فرصت که اقاصی
واجانب وادانی واقارب از فواید انعام واکرام
ایشان محظوظ کردند بنده مایوس ومحروم ماند رباعیه

دست تو چو رایت عنایت افراشت | ما را ز عطای خویش محروم گذاشت
نی نی غم ما بهتر ازین باید خورد | زین پس دل ما خوشتر ازین باید داشت

مثله

العجب که با وجود سوابق وداد ولواحق اعتقاد که فیما بین
ارتباط لا کلام یافته طریقهٔ نسیان مسلوک و وظیفهٔ احسان
متروک میدارند نظم کیرم که بخدمت تو مرکز
در خور و تعهدی نبودم | بر درکهت ای بحق سلیمان
لغو کم ز هدهدی نبودم | ما بحکم العتاب مصقلة
المحبة اکر گستاخی رفت بعفو کریمانه امیدوارست
والعفو عند کرام الناس مقبول ظل عالی ممدود باد

فی ابراء الذمة والاعتذار

مرقوم صحیفهٔ عرض انکه سخنی را که چند خاکسار وسیله

عنبار آیینهٔ رای آفتاب انوار ساخته اند حقا که محض
کذب وعین بهتان است نظم

بدان خدای که در جنب وجود حضرت او | مسافران فلک را قدم بفرسودست
که صورتی که زمن بنده عرضه داشته اند | زلفظ من بجهان هیچ گوش نشنودست
نه بر زبان کذرانیده ام نه بر خاطر | نه در عقیدهٔ من بنده مرکز آن بودست

مع هذا بصفح جمیل وعفو شامل آمل ومستظهرست
زیاده ابرام نمی نماید | ظلال عاطفت مبسوط باد

سفارش خواجه شمس الدین کرک

بر آفتاب رای منیر کالشمس فی الضحی روشن باشد که
خواجه شمس الدین خوجانی چون کرک یوسف بی کناهست
اما از روبه بازیهای اخوان حسود که شیران چون کفتار
در جوال کفتار ایشان روند وشترکربهای فلک پلنک رنک
که پیل تنان را چون موش در چاه عار وننک اندازد یوسف دار
محبوس زندان حیرت وضجرت مانده مامول از ان عزیز مصر
مکرمت انکه او را از دست سک صفتان بی خرد باز خرد که ظالمان

مظلوم روی که ذیل لباس تلبیس ایشان بدم کذب آلوده جز دم کذب
نمی زنند کریبان پیراهن ناموس او را چون قمیص یوسف پاره نسازند

فی السقطة والاوجاع

معروض ضمیر منیر انکه زخمی که از دست حوادث بپای مبارک رسیده
تا استماع افتاده دیدهٔ عمدیده یک لحظه نغنوده بلکه یک لمحه
از کریه دمادم نیاسوده | تا ترا آزرده شد پا چشم من مجروح کشت
نیست آن آزار بر پای تو بر چشم منست | امل واثق که دست
طبیب رحمت الهی ان زحمت از پای شریف ببرد و بر سر اعدا
فرود آورد و دست نوایب را بسر پنجه قدرت بر تافته
نکذارد که دیکر دست از پا خطا کند | انه قریب مجیب

اعتذار التقصیر فی العیاده

بر شخص تو چون کرد زیان بیماری | دیکر نرهد از تو بجان بیماری
زین پیش که با تو بیماری کرد | افتاد ز چشم نیکوان بیماری

اکر از دولت عیادت که بر عبادت شرف مزیت دارد
محروم مانده از قصور زمانه بوده نه از تقصیر بنده مع هذا

بتقصیر معترف بوده در مقام اعتذارست ذات با
برکات از عوارض حادثات | محفوظ ومامون باد

فی العذر عن الرمد

بر رای عالی خداوندی پوشیده نماند که چند روزست که
بسبب رمد جهان روشن بر چشم جهان بین بنده تاریک شده
واز همه دروی صعب تر آنکه دیده رمد دیده از غبار توتیا
آثار آستان فلک اقتدار محروم مانده بیت

حال چشمم بدست دور از تو | چشم بد از تو دور نیکوتر

امید که عنقریب دیده درد مند از کحل الجواهر تراب مقدم
خداوندی روشن بهره مند کردد | انه ولی الاجابه

فی القید والنکال

بر رای انور روشن باشد که بر مقتضی کریمه ولیبلی المؤمنین
منه بلاء حسنا اکر از دست برد حوادث عقده بر پای
فلک سای افتاده امارت قبول حقست وبا دولت قبول
حق چه اندیشه از رد خلق بیت درضمن هر بلایی مدرج سعادتیست

مغز لطیف تعبیه در استخوان بود   تعقید مصحف از پی تعظیم شان او
تشدید بر حروف نه بهر هوان بود   امید بکرم حق واثق است که
عنقریب این بند بسته را کشادی بمراد دست دهد والله علی ما یشاء قدیر

فی الشکایة عن البواب

معروض شده سینه آنکه بنده مخلص بدرکاه اقبال پناه آمد
که دعایی کوید و حاجتی خواهد پرده دار جفاکار **بیت**
پرده نام و ننک من بدرید   نیست این پرده دار پرده در
امل بکرم الهی مستوثق است که ساحت باب مکرمت مآب
از لوث وجود آن ناپاک بی باک پاک کردد و ته الطاف بنیل الامانیا

فی الاستحضار

سزد که رنجه کنی یکزمان قدوم شریف   بکنج کلبه اخوان ما دهی تشریف
مرفوع رای منیر آنکه اشتیاق بدولت مواصلت کرامی
زهرچه شرح دهم صد هزار چندان است   اکر ساعتی عنان توجه
معطوف فرمایند **ع** نیست دور از راه وره هم دور نیست
متوقع است که حصول این تمنی بی عوارض انتظار میسر کردد

زیاده ابرام نمود حمایت حضرت آله بدرقه راه باد

فی تهنیة العید

شب قدر و روز عید که اشرف لیالی و ایام است بر جناب
خداوندی فرخنده و همایون باد و شب قدر احبا چون روز
عید روشن و روز عید اعدا چون شب یلدا تاریک
فرخنده باد بر تو شب قدر و روز عید   روز حیات خصم تو چون شب وعید

منثله

مقدم عید میمون بر جناب همایون مخدوم چون دیدار
خجسته آثار آنحضرت فرخنده و مبارک باد و روز عید
اعدا متضمن شب وعید و شب امید احبا آبستن بروز عید
وبخت سعید انه حمید مجید   هزار عید بدان کز پی نشاط تو عید
هزار سال دکر بر امید آمدنت   آمین برب العالمین

فی تهنئة عام جدید

قدوم سال نو بر جناب مخدوم بحق خجسته ومیمون و فرخنده
وهمایون باد **بیت** پاینده باد بر تو چو نام تو مهتری

فرخنده باد بر تو چو بخت تو سال نو   غرة این سال همایون
فال فاتحه ایام دولت اولیا و خاتمه روزکار حیات اعدا باد

فی الاستدانة

چون در عالم اسباب ابناء زمانه را از هر باب احتیاج می باشد
حکمت حضرت مسبب الاسباب طریق استقراض مفتوح فرموده
که ومن یقرض الله قرضاً حسناً   غرض آنکه ضرورتی عارض شده
ومبلغ مهمت اکر برسم قرض میسر میشود ومراینه میشود توقع که
بمقوله فان القرض مقراض المحبة تمسک بجو بیند که از
جانب فقیر ملاحظه مروئیه اداء الدین من الدین کما ینبغی مراعات
یافته بتکمیل حجت شرعی متضمن اجارت و وثیقه از بنده لازم وقت است

فی اظهار الاخلاص

خداوندکارا   هرچند آستان عالی از آلایش خدمت وملازمت
چون مبنی معدس ومتعالی است اما اخلاص و دولتخواهی بنده
بدان آستانه بمرتبه ایست که عقل دراک از ادراک نهایت
آن عاجز و قاصر ست **بیت** خدای را بخدایی ترا بخداوندی

وحضرت احد لا اله الا الله   ازین عقیده آکاه
وبرین قضیه کواه است وکفی به شهیدا **رباعیه**
بردارم اکر دل ز جهان فرمایی   برهم زنم ار سود و زیان فرمایی
بنشینم اکر بر سر آتش کویی   برخیزم اکر از سر جان فرمایی
والله علی ما نقول وکیل م

طلب الفرس

بر رای شاه فرخ رخ پوشیده نماند که بنده مدتیست که
از فیل بند حوادث پیاده مانده بساط خدمت فرزین وار
بی اسب طی میکند از انعام لا کلام با سبی امیدوار است
چون همت بلند وجود فراخ رو   چون بخت تو جوان وچو فرمان تو روان
کامست اسب نیک علی رغم بدسکال   تو کامبخش بادی ومن بنده کامران

طلب التشریف

منعما بنده نوازا   از بنده بی هنر بسبب برهنکی
هزار عیب نهان پیدا شده وعیب پوشی جامه ایست
که از جامه خانه حضرت ستار بر ذات بزرکوار

انحضرت پوشیده اند رجا صادق که عیوب بنده نیز بذیل
خلعت کرم آنحضرت پوشیده کردد **بیت**
کیرم که تن بنده سراسر عیبست   الغرض کرم تو عیبها می پوشد

استعارة الکتب

افاضل پناها   لحظه جمعی از مخادیم عظام در کلبه احزان
بنده تشریف حضور فرموده مجتمع اند و خاطرها بمطالعه بدایع فضلا
و روایع بلغا مولع توقع انکه از نفایس کتب آنچه زینت مجلس
اعزه را لایق شناسند ارسال فرمایند تا ساعتی بان محظوظ
کشته بحکم انکه   در کتاب دوستان کردن طمع دزدی بود
چون بخوانی باز ندهی ناجوانمردی بود   بی عوارض توقف
و غایله طمع و تصرف باز فرستاده شود ظلال فضایل مستدام باد

تقاضاء وعده

مخدوما   در قضیه معلومه سخنی بعرض رسانیده شده بود و بوعد
کریمانه امیدوار کشته هرچند مواعید انحضرت از عوارض خلاف
مامون است بتوهم انکه از کثرت اشغال غایله نسیان بان راه

یافته باشد کستاخی نموده بر خاطر شریف میکذراند **بیت**
نیست در وعده ات خلاف ولی   طالعم مقتضی حرمان ایست

طلب العفو

کریما بنده نوازا   جریمه که از بنده صادر شده اکرچه تقدیر ربانی
اقتضا ظهور کرده بود حکمت دران آن است که کمال عفو
خداوندی بر همکنان ظاهر شده در زمره   والکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس اندراج یابند **بیت**
هرچه کردم کان سزاوار تو نیست   توبه کردم فاصفح الصفح الجمیل
بحکم اعادة الاعتذار تذکیر للذنب زیاده
کستاخی نمی نماید **بیت**   نزد خرد عفو به از انتقام
یک نظر مهر به از ملک شام   ظل عالی مرجع اعالی باد

طلب العطار

منعما   جمعی از اصحاب و احباب که اجتماع ایشان چون کبریت
احمر نایابست در کلبه احزان کمینه مجتمع شده اند و بی اتش
باده احمر و زلال شراب ناب نه صحبت حریفان تاب دارد

و نه رخسار زرد بنده آب چون   آب و تاب روزکار اصحاب
از سحاب عنایت و افتاب رعایت انجناب است کستاخی میرود
تر از آن کوهر نایاب کانیست   برنک لعل و بوی مسک تاری
کرم کن پاره بفرست پنهان   اکر داری و میدانم که داری
زیاده ابرام ننمود   بخت تو که سرخوشیت دایم   از رنج خمار در امان باد

طلب الشعیر

عطابخشا فلک رخشا   الاغ لاغر کاه ربا پیکر ضعیف از
حسرت جو آب کرم میخورد لاجرم رنجور شده و بر جا مانده
نه از من که نه از وی ره نه از من جو نه از وی رو   اکر از انبار
احسان مقداری جو در باره او عنایت رود تا انعام عام
انعام را نیز شامل کردد حاکمند مواکب اقبال همعنان و همرکاب باد

طلب التبن

شهسوارا   از کرد روی خنک جون کردون کردون و بی راهی روزکار
خر طبع دون **بیت** ز انسان شده ست اسب دعاکو زبی کهی
کز پا نمیرود دکر از دست میرود   اکر بیاید نمیرد و اکر نیاید بمیرد

و بچون خود دامن وکیل آنجناب را کیرد   و ما علی الرسول
الا البلاغ   اسب کامرانی بر بساط شادمانی در جولان باد

طلب الحنطه

ولی نعمتا   اکر آدم صفی بیافتن کندم از جنت اعلی بدوزخ
وعصی آدم ربه فغوی کرفتار شد بر بنده از نایافتن کندم ساحت
بهشت آیین عالم زندان دوزخ کشته **نظم**
کرچه آدم ز خوردن کندم   جنت عدن را ز دست بهشت
من ز بی کندمی چنان شده ام   که دمی مانده تا رسم به بهشت
امید که وکیل عنایت مخدومی شفاعت نموده بنده را از دوزخ
مجاعت برهاند و بجنت نیل امنیت رسانند **بیت**
استانت جنت و من آدم کندم طلب   روزی آدم ز جنت شاید ار کندم دهی
عوارض عذاب از جناب جنت مآب بعید باد

استعارة المرکب

مخدوما بنده را بواسطه مهمی بفلان موضع رسیدن ضرورتست
و عیب تمام دارد که با وجود اختصاص بملازمت انجناب

پیاده بد انجا رو و امید وار است که این عیب را استر خاص
الجناب بحکم البغل استر العیوب الرکوب   رفع نموده راه
از پای بنده بی دیت و پای بردارد عنان مراد بقبضهٔ ارادت باد

طلب الغنم

کریما جمعی مهمانان در چنین فرصتی که از اسباب مهمانداری
کوشت که بحکم سید الطعام اللحم فی الدنیا والاخره عمدهٔ اطعمه است
از مهمان عزیز عزیز تر بلکه از کبریت احمر کم یا تر است تشریف
آورده اند و بنده از طبخها خیال می پزد و مهمانان از
خوردنیها کرسنکی میخورند از صورت حال حاصل الام ترا
رمزی کفتم وقس علیه الباقی   اکر از نشیلانخانهٔ کریمانه
زندهٔ عنایت رود تا در پیش مهمانان از شادمانی عیدی
کرده ع جون دشمن بدکیش تو قربان کنمش   غایت
بنده نوازیست   پیوسته بنده پرور و کهتر نواز باد

استعاره الکتاب مکرر

افاضل پناها لحظه جمعی از مخادیم عظام در کلبهٔ احزان این
ستمهام جون کنج در ویرانه تشریف دارند وبحکم
وخیر جلیس فی الزمان کتاب   خاطر ما بمطالعه بدایع فضلا
وروایع بلغا مولع توقع انکه از نفایس کتب انچه زینت
مجلس اعزه را لایق شناسند ارسال فرمایند تا ساعتی
بدان محظوظ کشته موجب مصنه بیت
درکتاب مردمان کردن طمع سردی بود   جون بخوانی باز ندهی ناجوانمردی بود
بی تعرض توقف وغایله طمع و تصرف باز فرستاده شود ظلال فضایل مخلد باد

تقاضاء وعده مکرر

مخدوما در قضیه معلومه شرح حالی بعرض رسانیده
شده بود و در کفایت ان وعدهٔ کریمانه مبذول فرموده
بودند چند روزست که دیده امیدوار بر مرصد انتظار
انجاز وعدهٔ انحضرت مانده بتوهم انکه شاید بسبب کثرت
اشغال عوارض نسیان بان متطرق کشته باشد کستاخی
نموده بخاطر شریف میدهد   تو از مکارم اخلاق عالم دکری
وفاء عهد من از خاطرت مکر نرود   ظل عالی مستدام باد

طلب الحطب

مکرمت مابا   شدت سرمای دی ودم سردی زمستان
وخنکیهای وی بدان مرتبه رسید   مصرع
که زحل کرسی شش پایه بهیزم بفروخت   و در خانهٔ سرد
تنک تاریک فقیر   از سوختنی جز نامهٔ اعمال و دفتر اشعار
نیست و اتش دل و حرارت سینه مانع سرما از سرایت نه
از انجا که مقتضیات کمال کرم بی غایاتست ع
لطف فرما قدر هیزم و انکار بسوخت   دلها سخت اعادی
از تابش نیران که وقودها الناس والحجاره صفت انست
سوخته باد بحرمت النبی الامی و اله الامجاد

خاتمه در ذکر بعضی لطایف کفتار و بدایع اشعار در حق بعضی از قضاه و ولایات نوشته

استعین بقاضی الحاجات فی قضاء الحاجات
رافعهٔ حکام اسلام انکه هرچند صورت دعوی
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم   قصه ایست معقول
وبشهادت من کان له قلب او القی السمع وهو شهید
معدل است و مقبول   و در محکمه یقضی الحق وهو خیر الفاصلین
بثبوت رسیده و محکوم بها کشته   روزی از روی ضرورت
بنده را در فلان قصبه قضیه رو داد و بحکم قضا حاجت
بقاضی آنجا افتاد شخصی دیدم بزیور اللحیه حلیه حالی
اما از جهل پر و از معرفت خالی در شیوهٔ ظلم و طغیان نمرود
رو دور را   دود از دودمان برآورده   و از کثرت
دفاین وخزاین قارون وارون را   بزمین سیه فرو برده
جون فرعون از فرعون ایزدی دور و جون شداد
بیداد از صلاح معاش و معاد مهجور عین عدل را بر شوه
از شرع بر داشته   و از شرع نبوی که عین حیرتست جز نشر
باقی نکذاشته   شرع را تیره ساخت از توره
شهد را شیره ریخت از شوره   حاصلات اوقاف همه
بر وارد و بهند و اموال ایتام بتمام بستاند و هیچ بکس ندهد
بهیچ حال از وی بوی مسلمانی نشنیدم و در جمله جهات

او جز خونش حلال ندیدم بیت

پوست از سیپارهای وقف مسجد باز کرد
تا بدوزد بهر رشوت کیسهای کافری

حاصل از وقفی که بر اوراق مصحف کرده اند ؛؛
؛؛ پارهٔ هم خورده باشد گر بجبهت بنگری

بیت النار دار القضایش وآیة وقودها النار پس والحجارة در باب او مالک دوزخ وکیل وملایکه عذاب بواب ونواب او بیت

بزرق وحیله پیاده است پیش او ابلیس
؛؛ بلا وفتنه وکیلان او درون وبرون

سجلش چون روی سداد ندارد دجل خرست ومحضرش که سر ضلالت دارد محض ضر چون راستی در خاطرش نیست خط شریعت است وتوقیع سر درشیبش عین قبعت وجود قلبش بدوجو رشوه در کرو ایها الناس اتقوه ان الله مع الذین اتقوا بیت اگر برشوه وهی لعنتش قبول کند

در خاندانش جز نان ستور نه واز خانکیانش جز عفت مهجور نه

فتویی دارم ای فقیه جهان
ده جوابم گرت رضا باشد
انکه در پیشتر شش حرام رود
لایق مسند قضا باشد

القصه سلامش کردم جوابم نداد وچون شیرینی نبرده بودم گره از ابروی ترش نکشاد کفتم ایها القاضی انصافم بده کفت چه هدیه آورده در دستم نه کفتم در شریعت رشوه کرفتن وبال است کفت پیش من مردار حلال است کفتم همه ارکان دولت را می شناسم کفت من از هیچکس نمی هراسم کفتم دین بدنیا فروختن عیب است کفت دنیا می باید کار دین در غیب است کفتم حرص دنیا آدمی خوار است کفت بی اسباب دنیا آدمی خوار است کفتم الکار که بکثرت اموال قارونی کفت حدیث نشنوم اگر موسی وهارونی کفتم بیندیش پرسش روز جزا را کفت 8 همان بهتر که با فردا کذارم کار فردا را کفتم خودرا یکباره

بی آب روی شوان کرد کفت کدام پس از آب روسیا کردان کرد کفتم ای باد پیما آتش فتنه مینکیز کفت برخیز وآب روی خود بر خاک مریز کفتم خود را از شریح بهتر میدانی واز خویش بتری کفت بدین سخنان رنکین ره بجایی نبری کفتم حرمت شریعت کجا رفت کفت انچه تو دیدی بر باد هوا رفت کفتم از بی دیانتان خدا نا راضی است کفت کدام مرد متدین در جایی قاضی است کفتم بر مدعا خود ده کواه پیش دارم کفت بر یکی را ده جرح پیش ارم کفتم امل ظلم را عمر کوتاه است کفت ورد م رضینا بقضا الله است کفتم چند این خودرایی وهرزه درایی وقت که از در انصاف درآیی ابواب تصرفات تو پیش منت وفلان نایب صدر که می شناسی خویش من چون این سخن شنید براشفت واز بیخودی پراکنده بسیار کفت من نیز میدان جنک باز رفتم وتیغ زبان از نیام کام بر کشیدم وکفتم نظم

نیاید

احمقا از وزد حشم منت
کت کرفته ریش پرو چون کشند
که بدزه تا رکت اصلع کنند
که بسیلی کردنت درخون کشند
این تجلهای در دیده زبوقف
یکیک از کون زنت پیروان کشند

چون این بکفتم روی تواضع بر زمین نهاد واز سر نیاز در دست من افتاد وکفت نام تو چیست ومقام تو کیست که بنده کمینه خدمتکار شماست بسیار سخنان خود را کفتم آن نه شمار است همه خود را کفتم اکنون مدعا چیست ومدعا علیه کیست تا آنچه فرمایید بی مرافعه از وی بستانم والا از خاصه خود بوصول رسانم کفتم اگر از فاقه بمیرم بحکم تو از کسی چیزی نکیرم راه معذرت میوی وبخوشش آمد اصلاح کلیترهٔ مجوی که من شرطی کرده ام وسوکندی خورده که اگر زنده مانم شرح حال ترا بعرض حضرت آصفی رسانم تا در پایهٔ سریر اعلی داد مردم از تو بستانند وعین شرع را که بشر امیخته از کدورت تو برهانند والسلام

نقلست که استاد قوام الدین معمار در وقتی که حضرت

شاهرخ میرزا بواسطهٔ تقصیرِ او در مهم عمارات رنجیده بود
در ایام عطلت تقویمی استخراج کرده بحضرتش آورد
شاهرخ میرزا این بیت برخوانده که **بیت**

توکار زمین را نکو ساختی　　که با آسمان نیز پرداختی

نقد حضرت اعلی از آنجا که مقتضی دین داری و عاقبت
اندیشی است　بحکم القبر صندوق العمل تربت مرقد منور خود
صندوقی بکار باستاد شمس الدین سنک تراش فرمودند
استاد شمس الدین کفت این صندوق کار
بسیار دارد دیر تمام خواهد شد حضرت اعلی فرمودند
که ما نیز تعجیل نداریم **حکایه** نقلست که میر عبد الرحیم
صدر بمولانا پادشاه سیستانی که در پایهٔ سریر سلطان
ابو سعید میرزا راه ندیمی داشت کفت که حضرت میرزا
فرمودند که از مغز کنبه هیچ پادشاه سیستانی ده می توان ساخت
پادشاه کفت میرزا انکشت تو اینها را از خود می سازی
ظریفی در خانهٔ میرزاده مست در سر راه بخفت میرزاده

شب بیرون آمده پای او بظریف باز خورد ظریف تیزی
رها کرده امیرزاده دشنام داده ظریف کفته میرزاده
جنک نیست یکی می کوی و یکی می شنو **حکایه** جوانی که در
طراوت رخسار طیره کر کلبرک تری بود در وقتی که آثار
غبار خط پیرامن صحیفهٔ عذار او پیدا شده شیشهٔ خالی
در دست داشت ظریفی پرسید که شیشه چرا خالیست
کفت سالی دیکر پر خواهم ساخت کفت سالی دیکر پر کنی
هیچکس زنبغول نخواهد زد　شخصی معمایی بحضرت مولانا
جامی برده و کفته که استخوان پای کفته شده و الف
میان پای اراده آمده حضرت مولانا جامی فرموده که
الف میان پای استخوان ندارد **حکایه** یکی از نویسندکان
جرب تر داشت ظریفی پرسید که جربت چونست
کفت همه اعضا خشک شده همین دستها مانده ظریف
کفت که امیدست که آنها نیز خشک شود **حکایه**
شخصی مؤلف را کرهٔ اسبی وعده کرده بود که بمیعاد معین

تسلیم نماید [illegible] ن میعاد برسید عذری کفت و نداد این قطعه
در آن باب اتفاق افتاد **قطعه** عجایب مادیانی بود خواجه

که خود را در مروت می ستایید　مرا یک کرهٔ اسبی وعده فرمود
جو وقت کره دادن شد بزایید　جون این قطعه بدو رسید

کرهٔ فرستاد بغایت حقیر و آن شخص بعظم جثه
متصف بود این قطعهٔ دیکر کفته بدو فرستاد **قطعه**

ای رفیقی که مشرب پاکت　هست صافی ز تهمت دردی
از زبانم بدان عزیز بکوی　کوی بخل از جهانیان بردی
مادیانی چنان کلان که توی　کرهٔ میدهی بدین خردی

جهت جوان درودکری این قطعه مناسب حال اتفاق افتاده

کهنه نجارزادی روز دیدم کفتمش　پیش ازین اندر مقام عاشق ازاری بسر میبایدش
پیش ازین عشاق را ازپیش مر ایذ بچوب　کوشه کیر این زمان در چوب عاشق می تراش

نقل سه کس را از شعرا صحبتی دست داد جون
بعضی اسباب مجلس آماده کشت تمنای صحبت جوانی که همه
بجانب او مایل و مولع بودند غالب شد کسی را بطلب او

فرستادند جوان در خشم شده کفت فرستم تا سرهای ایشانرا
پیش من آورند تا زیاده سری نکنند شعرا هر یک درین معنی رباعی کفتند

رباعیه اولی

ب بر لب لعل آبدار تو نهم	جان در سر زلف تابدار تو نهم
رخواسته بیا زبانی شیشین	تا آرزوی تو در کنار تو نهم

رباعیه ثانیه

رجور که بر دشمن من اولیتر	جون از تو بود بر تن من اولیتر
رخواسته مظلمه باشد چکنم	این مظلمه بر کردن من اولیتر

رباعیه ثالثه

من خاک تو در چشم خود می آرم　خدمت نه یکی نه ده که صد می آرم
سر خواسته بدست کس شعرا داد　می آیم و بر کردن خود می آرم

نقلست که میر کرمان که معاصر خواجو بود این رباعی کفت

من ملک فصاحت بسخن میکیرم　وین بس بود از سخن و زین توفیرم
زین دست که شعر من کرفتست کمال　در کشور شعر تا نمیرم میرم

جون خواجو را کمال نام بوده ازین سخن رنجیده این رباعی کفته

هرچند که در ملک فصاحت میری   چون شمع زبان کش که در دم میری
تا چند زنی لاف که میر سخنم   بر عیب خویش تا نمیری میری

نقلست که پور بها سیاه چرده و تمغاچی بوده در روزی که محصلان باقی تمغا او را برهنه ساخته بر بالای تل خاک نشانده بوده اند عابدی شاعر او را دیده و بمجلس حکام رسیده این قطعه در حسب حال پور بها خوانده که **قطعه**

ز روی مرحمت رحمت بر پور   اگرچه پیش ازین بود سبع حی
که بر خاک سیاهش دیدم امروز   نشسته چون کلاغی بر کلوخی

پور بها را حاضر ساخته این قطعه بر و خوانده اند او بر بدیهه این قطعه گفته و خوانده در جواب او **قطعه**

اگرچه عابدی در غیبت من   بر [illegible] ه سر و کرد دیده سوخی
جو شاهین آمدم تا بر سرش باز   ریم [illegible] ن کلاغی بر کلوخی

روزی خطیب مقری مسجد جامع را جامه پوشید پدر بنده درین باب این قطعه بنظم آورد **قطعه**

جامه پوشید مقری را خطیب   بهر نام و ننگ خود کوشیده است